سیرت اخلاقی رسول گرامی ﷺ

تألیف:

قریب الله مطیع

عنوان کتاب: سیرت اخلاقی رسول گرامی ﷺ

تألیف: قریب الله مطیع

موضوع: تاریخ اسلام - سیره نبوی

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: تیر (سَرَطان) ۱۳۹۸ هـ.ش - ذو القعدة ۱٤٤٠ هـ.ق

منبع: کتابخانه قلم www.qalamlib.com

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بخش چهارم احوال شخصی پیامبر اکرم ﷺ

بخش پنجم شیوه‌های پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با اشتباهات مردم

بخش ششم اخلاق نبوی در جنگ و صلح

بخش هفتم پیامبر اکرم ﷺ در انظار دیگران

پیشگفتار

الْحَمد لله على نواله وَله الشُّكْر على وَاسع أفضاله وَأفضل صلواته على النَّبِي مُحَمَّد وَآله اما بعد:

از مهم‌ترین اهداف مطالعه و دانستن سیرت پیامبر گرامی ﷺ برای هر فرد مسلمان، تمسک و اقتدای وی به بندگی واقعی و فضایل اخلاقی و خصلت‌های پسندیده آنجناب ﷺ است، زیرا اگر مسلمان به هر بُعد از ابعاد زندگی خوب و شایسته بیندیشد، بدون تردید نمونه‌ای واضح و عالی را در سیرت پیامبر اکرم ﷺ خواهد یافت.

اما متأسفانه در عصور متأخر برخی مسلمانان، در افراط و تفریط بسر می‌برند. بعضی دربارۀ رسول گرامی ﷺ دچار افراط شده ایشان را از بندگی به مرز خدایی رسانده‌اند. گروهی دیگر هم به اندازه‌ای دچار تفریط شده‌اند که اخلاق و سیرت گهربار آنجناب ﷺ را به فراموشی سپرده‌اند و از آن به عنوان اسوه و الگو استفاده نمی‌کنند.

در حالیکه رسول گرامی ﷺ از صفات نیک گوناگون و فضایل اخلاقی فراوان و خصلت‌های پسندیده بی‌شمار برخوردار بودند، که در تاریخ جهان، این صفات همزمان در یک فرد وجود نداشته ونخواهد داشت و هیچ انسانی از الگوگیری ایشان ﷺ مستغنی شده نمی‌تواند.

آنجناب ﷺ معلم با تجربه و مربی وارسته‌ای بودند، پس خصوصیات زندگی ایشان ﷺ می‌تواند برای هر معلم و دعوتگر اسلامی در راستای تربیت

و آموزش نسل‌ها به بهترین سبک و روش حکیمانه، نمونه‌ای واضح باشند، همچنین برای یک دولتمردی که می‌خواهد بر رعیت خود با حکمت زمامداری نماید و نیز برای شوهری که می‌خواهد با همسرش رفتاری کریمانه داشته باشد و یا پدر مهربانی که می‌خواهد با مدنظر داشتن دقیق حقوق زن و فرزند زندگی نماید و همچنین برای یک رهبر نظامیِ ماهر و یا یک سیاستمدار پخته کار و راستگو و نیز الگویی درست برای مسلمانی که می‌خواهد توام با دقت و رعایت عدالت، هم مسیر بندگی الله را به بهترین نحو ممکن طی نماید و هم تعاملی نیکو و زیبا با اطرافیان و خویشاوندانش داشته باشد.

آری؛ پیامبر اکرم ﷺ حکمفرمایی بود که بیشتر مناطق جزیره عرب تحت اطاعت و تسلط ایشان قرار داشت با این وجود آنجناب ﷺ بسیار متواضع بود و معتقد بود که از خود هیچ چیزی ندارد در حالیکه ایشان ﷺ در میان ثروت فراوان زندگی می‌کرد و شترهایی بی‌شمار با بارهای پر از خزائن به مرکز فرمانروایی شان می‌آمد، اما در همان حال ایشان نیازمند باقی می‌ماند و برای ماه‌ها در خانه ایشان آتشی برای پختن غذا، روشن نمی‌شد و چه بسا اوقات از شدت گرسنگی به خود می‌پیچید و گاهی هم سنگ به شکم می‌بست.

با این بزرگی و عظمت در بین قبایل عرب ایشان ﷺ دارای قلبی مهربان، رؤوف و دلسوز بود که از ریختن یک قطره خون ابا داشت، در حالی که فکر او به همه امور شبه جزیرۀ عربستان مشغول بود، از امور خانه، همسران، فرزندانش و فقراء و نیازمندان مسلمان غافل نبود. هیچگاه به خاطر خود از کسی انتقام نگرفت و همواره برای دشمنانش دعای خیر می‌کرد. در حالیکه ایشان یک فاتح و فرمانده کشورگشا است، مشاهده می‌کنیم بر روی حصیری از برگ خرما می‌خوابد و بر بالشی از لیف خرما تکیه می‌کند. روزی دوست و

یارشان عمر فاروق رضي الله عنه نزد ایشان می‌آید به اطاقشان نظری افکند، در آن فقط حصیری از برگ خرما می‌یابد که پیامبر گرامی صلى الله عليه وسلم روی آن دراز کشیده و بر پهلوهایشان تاثیر گذاشته است. همه آنچه در اطاق است عبارت است از مشتی جو که در ظرفی است، در کنار آن مشکی از آب بر چوبی آویزان شده است. این همه آن چیزی است که رسول الله صلى الله عليه وسلم در اختیار داشت، آن هم در روزی که بر اکثر جزیره عرب حکومت می‌کرد. زمانی که عمر فاروق رضي الله عنه این حالت را دید نتوانست مانع جاری شدن اشک‌هایش شود. پیامبر گرامی صلى الله عليه وسلم از او پرسید: ای عمر، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: چرا گریه نکنم در حالی که قیصر و کسری از نعمت‌های دنیا بهره می‌گیرند و لذت می‌برند، و رسول الله صلى الله عليه وسلم فقط آنچه را که می‌بینم در اختیار دارد؟ پیامبر گرامی صلى الله عليه وسلم فرمود: ای عمر آیا دوست نداری که آن بهرۀ کسری و قیصر از نعمت‌های دنیا باشد، و آخرت فقط از آنِ ما باشد.

سیرت اخلاقی پیامبر گرامی صلى الله عليه وسلم که موضوع ما بر آن می‌چرخد، جانب اخلاقی آن جناب صلى الله عليه وسلم را در همه ابعاد زندگی از جمله کودکی، جوانی، زندگی قبل و بعد از بعثت، برای مسلمان منعکس می‌سازد و این مسئله به خواننده ثابت می‌گردد که پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم علاوه بر مسئولیت بزرگ رسالت، ابلاغ احکام الهی، رهبر دینی و سیاسی، یک مربی ناجح، و دعوتگر الگو برای تمام بشریت تا روز قیامت است. بنابراین، نه تنها مسلمان بلکه هر انسان، تمامی خواسته‌های دینی و اخلاقی خویش را در سیرت رسول گرامی صلى الله عليه وسلم می‌تواند دریابد. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«برای شما در (رفتار و گفتار) رسول الله، سرمشق و الگوی زیبائی است. برای کسی که امید به الله داشته و جویای قیامت باشد و الله را بسیار یاد کند».

نبی اکرم ﷺ در حالی از جهان چشم فروبست و به ملأ اعلی پیوست که سوابق زیادی در تربیت و دعوت و تعلیم و جهاد و تمام شئون زندگی برای کسی که می‌خواست به ایشان اقتدا نماید به جا گذاشتند. از سوی دیگر دقت در سیرت پیامبر اکرم ﷺ به خواننده کمک می‌نماید تا با سرمایه بزرگ اخلاقی که پیامبر گرامی ﷺ را از تمام انسان‌ها متمایز کرده بود، آشنا شود و با صفات پسندیدۀ آنجناب ﷺ که با آن‌ها در دنیای انسان‌ها زندگی نمودند، آشنا شود.

گفتنی است که بیشتر کتاب‌های که دربارۀ سیرت نبی نوشته شده است بیشتر بحث شان را به غزوات پیامبر گرامی ﷺ معطوف داشته‌اند در حالی که جملگی غزوات رسول گرامی ﷺ در طول بیست و سه سال بعثت، بیشتر از یک سال را دربر نگرفت؛ بیست و پنج تا سی غزوه بود و طولانی‌ترین غزوه غزوۀ تبوک بود که یکماه را دربر گرفت. پس در طی بیست و دو سال دیگر آنجناب ﷺ چه مسؤولیتی را بدوش داشت؟

پیامبر اکرم ﷺ اسلام هدف از بعثت شان را بعد از برقرار یافتن ارتباط صحیح میان بنده گان و خالق، به اتمام رساندن اخلاق وکارهای شایسته معرفی نموده می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ (وفي رواية صالح) الْأَخْلَاقِ». [الأدب المفرد از بخاری (۲۷۳)] «من فقط برای کامل کردن و تمام گردانیدن ارزش‌های اخلاقی مبعوث شده‌ام». دراین حدیث شریف تمام نمودن و به پایان رساندن وکامل کردن مکارم اخلاقی، مهم‌ترین بلکه تنها هدف اصلی واساسی بعثت پیامبر گرامی ﷺ معرفی گردیده است. آن جناب ﷺ با آوردن واژه «انّما» انحصار هدف بعثت در اِتمام مکارم اخلاقی را گوشزد نموده و اهمیت بالا و جایگاه ارزشمند اخلاق اسلامی را معرفی نموده است. از اینجاست که آنجناب ﷺ می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا».

[سنن ابو داود (٤٦٨٢) وسنن ترمذی (١١٦٢)] «بهترین مؤمنان وکامل‌ترین ایمان آن‌ها، کسی است که اخلاق او خوب ونیک باشد».

لذا لازم دیدیم مختصری دربارۀ سیرت اخلاقی پیامبر گرامیﷺ را به دسترس برادران و خواهران مسلمان خویش قرار بدهیم تا علاوه بر دانستن تاریخ غزوات پیامبر گرامیﷺ، سیرت اخلاقی، سبک، رفتار و شیوۀ زندگانی آنجنابﷺ را که جزو ضروریات زندگی و سازندگی مسلمانان به شمار می‌آید بدانند و تا آنرا در همه ابعاد زندگی خویش پیاده نموده سرمشق زندگی خویش قرار دهند و شخصیت خود را بر اساس آن اصلاح و بندگی خود را در سایۀ آن برای الله تعالی تکمیل نمایند. در آخر از دوستان بزرگوارم جناب دکتور شبیر احمد و جناب سید خلیل جان که در تهیه و آماده‌سازی این کتاب برای چاپ همکاری نموده‌اند سپاسگزارم و از الله متعال استدعاء دارم که من و ایشان را مشمول اجر و پاداش بیکرانش گرداند. هذا وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

بخش اول

الگوی هدایت برای جهانیان

مطلب اول: اوضاع جامعه عرب قبل از بعثت پیامبر گرامی ﷺ

زندگی عرب‌ها قبل از اسلام بر پایۀ سنت‌ها و عادات آباء و اجداد بنا شده بود و در حسب و نسب و روابط اجتماعی و فردی دارای قوانین عرفی ویژه‌ای بودند، افتخار بیش از حد به حسب و نسب و به سخنوری و قدرت آن به ویژه شعر از ویژگی‌های آن‌ها بود.

ولی در ناحیه اخلاقی وضعیت بیشتر قبایل عرب نابسامان بود؛ آن‌ها دلباختۀ شراب و قمار بودند؛ غارت و راهزنی و یورش بر قافله‌ها، تعصب، ستم، خونریزی، گرفتن انتقام، غصب اموال و خوردن مال یتیمان و داد و ستد براساس ربا و دزدی و زنا میان آنان رواج پیدا کرده بود. زنا در میان کنیزها و روسپی‌هایی که پرچم بر خانه‌هایشان می‌افراشتند، وجود داشت و زنان آزاده کمتر مرتکب زنا می‌گشتند.

موارد فوق به این معنی نیست که تمامی اعراب پایبند اصول اخلاقی نبودند؛ بلکه بسیاری از آنان از زنا، خوردن شراب، ریختن خون دیگران، ظلم نمودن، خوردن مال یتیم و از داد و ستد براساس ربا پرهیز می‌نمودند و دارای خصلت‌های نیک و ویژگی‌های ارزشمندی بودند که آن‌ها را شایسته ساخت که پرچم اسلام را به دوش بگیرند.

از جمله عادت‌ها و ویژگی‌های ارزشمند و پسندیده‌ای که عرب‌ها به آن مشهور بودند می‌توان به امور ذیل اشاره کرد: ذکاوت و هوشیاری، سخاوت و

بزرگواری، شجاعت و مردانگی، محبت به آزادی و نپذیرفتن ذلت و خواری، وفای عهد و صراحت و صداقت‌گویی، بردباری، حوصله و آرامش، نیروی بدنی و عظمت نفس و قدرت روحی، گذشت به هنگام قدرت و حمایت از همسایه و غیره صفات حمیده.

بلی چنین صفات و ویژگی‌ها در این مردم وجود داشت که الله تعالی آن‌ها را برای حمل مسؤولیت بزرگ برگزید چراکه زمان نجات بشر با فرارسیدن مبعث پیامبر گرامی ﷺ فرا رسیده بود.

مطلب دوم: نسب پیامبر گرامی ﷺ

پیامبر گرامی اسلام ﷺ دارای شریف‌ترین نسب و از نظر جسمی و اخلاقی کامل‌ترین مردم بود و در شرافت نسب آنجناب ﷺ احادیث صحیحی وارد شده است، از جمله حدیثی است که مسلم روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الله تعالی از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا انتخاب نمود». [صحیح مسلم (۲۷۷۶)]

امام بخاری رحمه الله نسب پیامبر ﷺ را چنین ذکر نموده است: «ایشان ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهربن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است». [صحیح بخاری (۳۸۵۱)]

ابن قیم رحمه الله بعد از بیان نسب پیامبر گرامی ﷺ تا عدنان، گفته است: «تا اینجا صحت نسب معلوم و مورد اتفاق تمام علمای انساب است و هیچ اختلافی در آن نیست و بعد از عدنان مورد اختلاف است، اما در اینکه عدنان از فرزندان اسماعیل علیه السلام است، اختلافی وجود ندارد». [زاد المعاد، ۷۱/۱]

تولد پیامبر گرامی ﷺ و صفات آن جناب قبل از بعثت:

پیامبر گرامی ﷺ در سال ۵۷۱ میلادی در قبیله قریش که سایر قبایل به آن بسیار احترام می‌گذاشتند در مکه به دنیا آمد. مکه مرکز دینی شبه جزیره عربستان بود. زیرا کعبه که پدر انبیاء ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام آن را بنا نهاده بودند، در آنجا قرار داشت و مردم به سوی آن قصد می‌کردند و گرداگرد آن طواف می‌نمودند.

پیامبر گرامی ﷺ در حالی که هنوز در شکم مادرش بود، پدرش از دنیا رفت. پس از تولدش مادرش نیز از دنیا رفت. پدر بزرگش عبدالمطلب، سرپرستی این طفل یتیم را بر عهده گرفت. هنگامی که پدر بزرگش نیز دار فانی را وداع گفت، عمویش ابوطالب عهده‌دار سرپرستی او شد.

وقتی پیامبر گرامی بزرگ شد همه زندگی آن جناب، مملو از صداقت و امانت‌داری بود و آن را با خیانت، دروغ، نیرنگ و فریب آلوده نساخت. در میان قومش به امین شهرت داشت. به همین دلیل امانت‌هایشان را نزد ایشان می‌گذاشتند و هنگامی که قصد مسافرت داشتند اموال خود را به امانت به ایشان می‌سپردند. همچنین به خاطر صداقتی که در گفتار ایشان دیده بودند، در میان آن‌ها به راستگوی معروف بود. ایشان خوش اخلاق، نیک گفتار و فصیح و شیوا بود. نیکی به مردم را دوست می‌داشت. افراد قبیله‌اش اشیان را دوست می‌داشتند و به ایشان احترام می‌گذاشتند. همچنین مورد احترام همگان بود. لذا الله تعالی دربارۀ ایشان چنین می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ٤] «و یقینا تو دارای اخلاق بسیار والایی هستی».

مطلب سوم: خلاصه‌ای از زندگی پیامبر گرامی ﷺ قبل از بعثت

پیامبر گرامی ﷺ شخصیتی بود که از دوران کودکی در ایشان نشانه‌هایی دیده می‌شد که آن جناب ﷺ را از سایر مردم مشخص و متمایز می‌ساخت. او دارای فکری وسیع، بینشی باز و نظراتی واضح و روشن بود. وی از زیرکی و فراست، بهره کامل و وافری برده و اندیشه‌هایی داشت که هم راهنما و هم هدفدار بود؛ ایشان با سکوت و تفکر دائمی‌اش حق را جستجو می‌نمود. با عقل سلیم و فطرت پاکش، برگ‌های زندگی اجتماعی و اوضاع و احوال مردم را مطالعه می‌کرد و از خرافات دوری می‌جست و با مردم به بهترین شیوه‌ای رفتار می‌نمود که از درک خودش و عملکرد مردم دریافته بود؛ بامردم در همهٔ کارهای نیک همراه و همگام می‌شد؛ در غیر این صورت به گوشه گیری و عزلتی که با آن خو گرفته بود، باز می‌گشت.

ایشان هرگز شراب ننوشید و از آنچه به نیت بتان ذبح می‌شد، نمی‌خورد؛ هیچگاه در جشن بزرگداشت بتان شرکت نمی‌کرد؛ بلکه از دوران کودکی از معبودان باطل نفرت داشت و هیچ چیز، در نظرش زشت‌تر از بتان نبود و توان شنیدن سوگند خوردن به لات و عزی را نداشت. بدون شک تقدیرات الهی، ایشان را حفظ می‌کرد؛ چنانچه هرگاه هواهای نفسانی، ایشان را تشویق می‌نمود که به متاع و خوبی‌های ظاهری دنیا روی بیاورد و یا هرگاه به بعضی از کارهای ناپسند دنیا احساس رضایت می‌کرد، عنایت و رحمت الهی، دخالت می‌کرد و مانع می‌شد.

پیامبر گرامی ﷺ در میان قومش از لحاظ رفتار پسندیده، اخلاق نیکو، صفات کریمه و از نظر برازندگی، ممتاز بود. ایشان خوش اخلاق‌ترین فرد قومش بود؛ با همسایه‌ها و هم‌پیمانانش از همه بهتر رفتار می‌کرد؛ از همه بردبارتر، راستگوتر، نرمخوتر، پاک دامنتر، نیکوکارتر، وفادارتر و امانتدارتر بود؛ چنانکه قومش، ایشان را امین نامیدند. همهٔ خوبی‌ها و صفات پسندیده

در ایشان جمع شده بود. بناء به گفته ام المؤمنین خدیجه ل، آن جناب ﷺ به مستمندان کمک می‌کرد؛ مهمان نواز بود و در راه حق، مشکلات را تحمل می‌نمود. [صحیح بخاری (۳)]

مطلب چهارم: آغاز بعثت و امر به دعوت

هرچه پیامبر گرامی ﷺ به چهل سالگی نزدیک می‌شد و هر اندازه بر بینش عمیق گذشته‌اش، افزوده می‌گشت، شکاف فکریش با قوم و قبیله‌اش، بیش از پیش افزایش می‌یافت؛ لذا خلوت و تنهایی را دوست داشت. از اینرو آب و غذا برمی‌داشت و به غار حراء در کوه نور می‌رفت که در دو میلی مکه قرار داشت.

او ماه رمضان را در غار حرا می‌گذراند و به هرمسکین و فقیری که نزدش می‌رفت، غذا می‌داد و اوقاتش را به عبادت الله یکتا و تفکر در دنیای هستی و قدرت نهفته در آن، سپری می‌کرد و به اعتقادات مشرکان و تصورات پوچ و بی‌معنای آن‌ها اعتقادی نداشت؛ اما در عین حال راهی روشن و روشی مشخص و مسیری معین، پیش رویش نداشت که با آن آرامش یابد.

این تنهایی و عزلت، گوشه‌ای از تدبیر الله متعال برای آن جناب بود تا او را برای کاری بزرگ و رسالتی سترگ آماده نماید. کسی که در آینده، می‌خواست مسیر زندگی انسان‌ها را تغییر دهد، باید این چنین مراحلی را می‌گذراند و مدتی را درخلوت و تنهایی سپری می‌کرد و از کارها و غوغای دنیا جدا می‌شد و از خواسته‌های ناچیز زندگی دست می‌کشید.

اینگونه الله متعال، پیامبر گرامی ﷺ را برای به دوش کشیدن بار امانت و دگرگون ساختن چهره زمین و تغییر مسیر تاریخ، آماده ساخت و آنجناب را از سه سال پیش از تفویض این مسؤولیت بزرگ به وی، به عزلت و خلوت، رهنمون شد.

پس از آنکه آیات سوره المدثر، بر پیامبر گرامی ﷺ نازل شد و آن جناب در راستای دعوتش، اوامری چند از سوی الله تعالی دریافت نمود.

مراحل دعوت به سوی توحید:

دعوت مکی بر دو گونه بود: ۱- مخفیانه ۲- علنی.

۱. دعوت مخفی که سه سال به طول انجامید.
۲. دعوت آشکار ساکنان مکه از ابتدای سال چهارم بعثت تا اواخر سال دهم.
۳. دعوت در بیرون مکه و انتشار دعوت درخارج این شهر که از اواخر سال دهم بعثت تا هجرت به مدینه طول کشید.

پیامبر اکرم ﷺ ابتدا به صورت مخفیانه دعوت را شروع کردند، و خانواده شان یعنی همسر دخترانش، علی، و زید بن حارثه اسلام آوردند. سپس آنجناب ﷺ به صورت مخفیانه کسانی را که به آن‌ها اعتماد واطمینان داشت دعوت می‌داد، که ابوبکر ﷺ نیز در همین زمان مسلمان شد. و مردم کم کم از دعوت ایشان با خبر شدند و با همدیگر در مورد آن صحبت می‌کردند.

فقرا ومساکین به سرعت به دین اسلام روی می‌آوردند. ۳ سال از دعوت مخفیانه پیامبر ﷺ گذشت وعده کمی از صحابه گرامی ایمان آورده بودند.

اما دعوت علنی، بعد از گذشت سه سال دعوت مخفیانه، دستور الله ﷻ برای آشکارا نمودن دعوت بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گردید. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٩٤﴾ [الحجر: ۹٤] یعنی: «پس آشکارا بیان کن آنچه را که به آن فرمان داده می‌شوی و به مشرکان اعتنا مکن». واین فرموده الله متعال: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ٢١٤﴾ [الشعراء: ۲۱٤] «خویشاوندان نزدیکت را بیم بده».

همان بود که پیامبر اکرم ﷺ بر کوه صفا رفت و دعوتش را برای مردم آشکار نمود و به آنان خبر داد که ایشان فرستادۀ الله به سوی همه جهانیان می‌باشد.

اولین کاری که رسول گرامی ﷺ انجام داد، این بود که بنی هاشم را به خانه‌اش دعوت نمود. آن‌ها به خانۀ آن جناب آمدند و عده‌ای از بنی مطلب بن عبدمناف نیز همراهشان بودند، ایشان خطاب به حضور چنین فرمود: «راهنما، به اهل و همراهانش دروغ نمی‌گوید؛ سوگند به ذاتی که معبود بحقی جز او نیست، من از سوی الله تعالی به سوی شما به طور خاص و به سوی همه مردم به طور عموم مبعوث شده‌ام. سوگند به الله شما می‌میرید چنانکه می‌خوابید و پس از آن زنده می‌شوید همانطور که از خواب برمی‌خیزید و در مورد آنچه انجام داده اید، بازخواست می‌گردید و سرانجام، یا به بهشت ابدی یا به دوزخ ابدی می‌روید». [الکامل از ابن اثیر (۱/۵۸٤)]

مطلب پنجم: رسول گرامی ﷺ اسوۀ کامل هست

بشر در هر زمانی نیازمند الگویی است که آن‌ها را از گمراهی و افتادن در پرتگاه هلاکت نجات دهد، الگویی که آن‌ها را فراتر از تفسیر مادی حیات ببرد و این الگو را در شخصیت والای پیامبر گرامی اسلام محمد ﷺ چه در کردار و چه در گفتار ایشان پیدا می‌توانیم.

آنچه امروز امت اسلامی به آن نیاز دارند دانستن اصول اخلاقی پیامبر گرامی و شناخت ماهیت حرکت و دعوت و هدایات ایشان در همه جوانب حیات اعم از ادب ورزی، امانتداری، پوزش پذیری، حق گرایی، حیاورزی، راستگویی، خوش خلقی، فروتنی و... تا رفتارهای اجتماعی ایشان اعم از قانون مداری، گشاده دستی، گشاده رویی، مشورت پذیری، همزیستی با اقشار مختلف اجتماع و... از عبادتش با الله تعالی تا رفتارشان با طبیعت

همه و همه است که برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی می‌توان به آن تمسک جست.

پیامبر گرامی ﷺ آخرین فرستاده و رسول الله تعالی است که برای هدایت بشر آمده است، لذا تنها پیامبر مسلمانان نبوده و نمی‌باشد بلکه پیامبر جهانیان است و رسالتش هدایت تمامی انسان‌هاست پس در حقیقت الگو و سرمشقی برای جهانیان می‌باشد.

آری، جالب‌ترین، پاک‌ترین و ارجمندترین دفتر در همه تاریخ بشر، آن دفتری است که تاریخ زندگی انسان کامل یعنی پیامبر اکرم ﷺ در آن درج شده است، تاریخی که زیباترین ارمغان‌ها برای هوشمندان روشن دل بوده و درخشان‌ترین گوهر گرانبها برای کاوشگران است.

پیامبر گرامی ما ﷺ به عنوان آخرین پیامبر که کامل‌ترین دین را در اختیار بشر نهاده در میان پیامبران الهی همانند خورشید می‌درخشد؛ چرا که هم اولوالعزم است و رسالت جهانی دارد و هم صاحب کتاب و شریعت مستقل است که هم اصول ادیان پیشین را تصدیق و تکمیل می‌کند و هم راه جدیدی را پیش پای انسان می‌نهد. ایشان بشری است که چون دیگران می‌خورد، می‌آشامد و بر زمین در پی روزی تلاش می‌کند. انسانی که ازدواج می‌کند و حتی در غم از دست دادن فرزندش اشک از چشمانش جاری می‌شود، همان گونه که قرآن اشاره می‌فرماید بشری است مانند دیگران: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ [الکهف: ۱۱۰] «بگو من بشری چون شما هستم به سوی من وحی می‌شود» اما این بشر دارای ویژگی‌های خاصی است که از جمله این ویژگی‌ها متصل بودن به سرچشمه وحی است. الله تعالی ایشان را برگزیده و تعلیم داده لذا همه رفتار و گفتارش منطبق بر وحی است و سخنی از خود نمی‌گوید. «به سوی من وحی می‌شود» هرگز از روی هوای

نفس سخن نمی‌گوید و گفتارش جز وحی خالص نیست و الله متعال تعلیم او را به عهده گرفته است. ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤ عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ٥﴾ [النجم: ۳-۵] «و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده و با شما درمیان نهاده است) جز وحیی نیست که (بر او) فرستاده می‌شو. (ملک) بس نیرومند آن‌را به او آموخته است». بشری معصوم از خطا و گناه که هرگز لغزشی از او سر نمی‌زند و گفتار و رفتارش الهی و آموزنده است.

بزرگ مردی که هیچ کس به عظمت خلق و خوی او نمی‌رسد ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ٤] «و همانا تو از خوی سترگی برخوردار هستی».

بخش دوم
تعامل با نزدیکان

مطلب اول: اخلاق رسول گرامی ﷺ با خانواده

خانه هر فرد، ملک حقیقی اوست که خوش رفتاری، ادب، حسن معاشرت و اصالت او، در آن آشکار می‌شود. او، در خانه و پشت دیوارها قرار دارد و هیچکس او را نمی‌بیند و با خادم و همسرش بدون هیچگونه تکلف و تعارفی بر اساس سرشت اصلی خود رفتار می‌کند. او این رویه را در حالی دارد که همه کاره این خانه است و تمام زیردستانش افراد ضعیفی هستند. اکنون رهبر و معلم این امت را ببینیم که با وجود جایگاه و منزلت بالایی که از آن برخوردار است، در خانه‌اش چگونه رفتار می‌کند.

ایشان در هم نشینی و هم صحبتی با همسرانش شیرین سخن بود، با آنان بسیار گفت وگو می‌کرد، اخلاق و منش آنان را می‌پذیرفت و حساسیت و روحیه خاص آنان را در نظر می‌گرفت و می‌فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لأَهْلِهِ» [سنن ترمذی (۳۸۹۵)]. «بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش بهترین باشد».

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید که پیامبر گرامی ﷺ درخانه انسانی همچون دیگر انسان‌ها بود. «لباس خود را می‌دوخت کفش‌های خود را پینه می‌زد، کارهایی که یک مرد در خانه انجام می‌دهد ایشان نیز انجام می‌داد». [مسند احمد (۲٤۹۰۳)]

همچنین هیچ چیز، نبی اکرم ﷺ را از عبادت بازنمی داشت؛ هرگاه ندای حي علی الصلاة و حي علی الفلاح را می‌شنید، به سرعت اجابت می‌کرد و دنیا را پشت سر می‌گذاشت.

اسود بن یزید می‌گوید: از عایشه ل پرسیدم: نبی اکرم ﷺ در خانه چکار می‌کرد؟ گفت: «در خدمت خانواده‌اش بود. به محض اینکه صدای اذان را می‌شنید، بیرون می‌رفت». [صحیح بخاری (٦٠٣٩)]

ایشان نمونه تواضع و فروتنی بود؛ تکبر نمی‌کرد، به دیگران دستور نمی‌داد که کارهایش را انجام دهند و در کارهای خانه مشارکت می‌نمود و کمک خوبی برای خانواده‌اش بود. مشاهده می‌کنیم که همه این کارها را برگزیده فرزندان آدم انجام می‌دهد. بلی! در خانه‌ای که نور این دین از آنجا نورافشانی می‌کند، حتی آن مقدار خوراکی هم وجود ندارد که رسول گرامی ﷺ را سیر کند.

نعمان بن بشیر که درباره نبی اکرم ﷺ سخن می‌گفت، فرمود: «پیامبر شما را در حالی دیدم که خرمای خشکی هم نمی‌یافت که شکمش را سیر کند». [صحیح مسلم (٢٩٧٧)]

عایشه ل می‌گوید: «ما اهل بیت محمد ﷺ یک ماه آتش روشن نمی‌کردیم؛ غذای ما، آب و خرما بود». [صحیح بخاری (٢٥٦٧)]

آری سادگی و رعایت قناعت و زهد و بی‌رغبتی به دنیا، یکی از اصول حاکم بر زندگی پیامبر گرامی ﷺ بوده است. رسول اکرم ﷺ اگرچه خود می‌توانست با استفاده از نعمت‌های پروردگار زندگی بهتری را برای خویش فراهم سازند، اما از آنجا که دلبستگی به زخارف دنیوی نداشت، دیگران را بر خود مقدم می‌دانست و خود به اندکی از مال دنیا اکتفاء می‌کرد. بنابراین،

زندگانی رسول گرامی ﷺ به شکلی بود که در سطح پایین‌تر از طبقه متوسط جامعه آن روز قرار داشت.

و زمانی که عمر فاروق رضی الله عنه حالت زندگی آنجناب را دید نتوانست مانع جاری شدن اشک‌هایش شود. پیامبر گرامی ﷺ از او پرسید: عمر! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: چرا گریه نکنم در حالی که قیصر و کسری از نعمت‌های دنیا بهره می‌گیرند و لذت می‌برند، و رسول الله ﷺ فقط آنچه را که می‌بینم در اختیار دارند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای عمر آیا دوست نداری که آن بهره کسری و قیصر از نعمت‌های دنیا باشد، و آخرت فقط از آنِ ما باشد. [متفق علیه].

مطلب دوم: اخلاق رسول گرامی ﷺ با همسایگان

دین مقدس اسلام پیروان خود را به صلح و صفا وحدت و همبستگی صداقت و داشتن روابط حسنه فردی و اجتماعی دعوت و عادت می‌دهد تا هیچ کس با داشتن نیروی ایمان نتواند به حریم همسایگان تجاوز نماید. اما این صفات و خصال عالی در عهد جاهلیت کمرنگ شده بود.

جعفربن ابی طالب رضی الله عنه زمانی که همراه عده‌ای از اصحاب رسول گرامی ﷺ به سرزمین حبشه مهاجرت نموده بود نجاشی در ضمن سوال‌ها از وی پرسید: چرا از آیین نیاکان خود دست برداشته و به آیین جدید گرویده‌اید؟ او در پاسخ گفت: ماگروهی نادان و بت پرست بودیم. از مردار اجتناب نمی‌کردیم. پیوسته گرد کارهای خلاف و منکر بودیم. همسایه نزد ما از هرگونه احترامی محروم بود. ضعیف، محکوم زورمندان گشته بود. با خویشاوندان خویش به جنگ برخاسته بودیم. روزگاری به این منوال بودیم تا این که یک نفر از میان ما، که سابقه درخشانی در پاکی و درستی داشت، برخاست و به فرمان خداوند، ما را به توحید فرا خواند و دستور داد در امانت

کوشیده، از ناپاکی‌ها اجتناب ورزیم و با خویشاوندان و همسایگان خوش رفتاری کنیم. [صحیح السیرة النبویه از علامه آلبانی ١/١٧٤]

توجه به موضوع همسایه در مصاحبه‌ای مهم با پادشاهی غیر مسلمان از سوی سفیر رسول اکرم ﷺ قابل توجه است. زیرا جعفر در تشریح اوضاع جاهلیت و برنامه‌های اصلاحی پیامبر گرامی، باید به نکاتی مهم اشاره می‌کرد و چون وقت تشریح تمامی مباحث نبود، باید نکات زبده و موضوعات مهم‌تری را مطرح می‌نمود؛ که موضوع همسایه در دستور کارش قرار گرفت.

وچه نیکوست همسایگی رسول الله ﷺ، همسایه نزد رسول گرامی ﷺ از جایگاه والایی برخوردار بود؛ لذا حق همسایه را چنان به تصویر می‌کشد که گویا شریک زندگی انسان است، رسول گرامی ﷺ در این مورد با صراحت می‌فرماید: «جبریل آنقدر زیاد در حق همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم بزودی حق ارث بردن همسایه را نیز اعلان می‌نماید». [متفق علیه]

بلی حقوق همسایه در آئین اسلام بسیار زیاد است. ومراعات همه آن چیزهایی که نسبت به برادران ایمانی سفارش شده نسبت به همسایه با شدت بیشتری توصیه شده است.

پیامبر گرامی ﷺ در مورد همسایه به ابوذر رضی الله عنه توصیه کرد و فرمود: «ای ابوذر! هرگاه شوربایی تهیه کردی، آبش را زیاد کن و به همسایگانت توجه داشته باش». [صحیح مسلم (٢٦٢٥)]

در حقیقت، انسان باید از دایره احسان به همسایه نگاه کند نه از دریچه حقوق اجتماعی و قوانین مدنی و مانند آن. پس مراعات حقوق یا عدم اذیت و آزار به معنای خوش همسایگی نیست، بلکه همسایه خوب کسی است که در برابر آزار و اذیت همسایه، به مقابله به مثل اقدام نکند بلکه از سر احسان و ایثار نسبت به اذیت‌های او چشم پوشی کرده و درگذرد و صبر نماید.

رسول گرامی ﷺ شررسانی و آزار همسایه را عامل دشمنی و دوری از خدا می‌داند و کسانی را که همسایه آزار هستند دوزخی می‌شمارد و می‌فرماید: «وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ» قِيلَ: مَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لاَ يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ». [متفق عليه]

«به الله قسم ایمان ندارد به الله قسم ایمان ندارد به الله قسم ایمان ندارد، صحابه پرسیدند چه کسی ای رسول الله؟ فرمود: کسی که همسایه‌اش از بدی و شرارت او در امان نباشد».

پس اذیت و آزار مفهومی کلی است و انواع مختلف و گوناگونی دارد، که مهم‌ترین آن عبارت است از زنا، دزدی، جاسوسی، تهمت، غیبت، قتل، سخن چینی، فحش دشنام، مسخره، ضرب و شتم، ریختن زباله و کثافت در جلوی در آنان و هر آنچه که موجب اذیت و ناراحتی همسایه گردد.

ابن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «سَأَلْت رَسُولَ اللَّهِ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَك قُلْت: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَك خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَك قُلْت: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِك».

«من از رسول الله ﷺ سؤال کردم: کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود: با الله شرک ورزی در حالیکه او تو را خلق نموده است، گفتم: باز کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود: فرزندت را بکشی از ترس اینکه با تو غذا می‌خورد (از ترس فقر) گفتم: باز کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود: با همسر همسایه زنا بکنی».

هر نوع گناه در دنیا و بالخصوص در قیامت موجب تباهی و بدبختی انسان می‌گردد ولی اگر همین گناه با همسایه صورت گیرد چندین برابر محسوب شده و مجازات آن در روز رستاخیز چند برابر می‌گردد.

در پرتو ارشادات و رفتار پیامبر گرامی با همسایه به این نتیجه می‌رسیم که مسلمان باید از خطا و لغزش‌های همسایه چشم پوشی نماید، بدی و

لغزش‌هایش را بادیده گذشت و برد باری بنگرد و اگر در حق او خیانت کرده از او درگذرد و اگر بدی نموده با او نیکی کند و اگر به او ظلم کرده ببخشد، در این صورت وی در بالاترین مراتب اخلاقی قرار داشته و در دنیا وآخرت به بلندترین منازل سعادت و خوش بختی نایل خواهد شد.

مبارک و خجسته باشد همسایه‌ای که رسول گرامی ﷺ درباره‌اش فرموده است: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی کند». [صحیح مسلم (٤٨)]

مطلب سوم: اخلاق رسول گرامی ﷺ با خویشاوندان

پیامبر گرامی این امت ﷺ به اندازه‌ای حقوق خویشاوندانش را ادا می‌کرد و صله رحمی را به جا می‌آورد که در سخن نمی‌آید. ایشان در این باب بهترین و کامل‌ترین انسان‌ها بود؛ چنانکه کفار قریش نیز، او را قبل از بعثتش ستودند و او را صادق امین لقب دادند. خدیجه رضی الله عنها در آغاز بعثت به آن‌جناب ﷺ چنین گفت: «تو حق صله رحم را به جا می‌آوری و در سخنانت صداقت داری». [صحیح بخاری (٤٩٥٢)]

رسول گرامی ﷺ یکی از بزرگترین حقوق در مورد خویشاوندان را ادا می‌کند و به یکی از مهم‌ترین وظایف خویش عمل می‌نماید.

ببینید رسول گرامی ﷺ به خویشاوندان، چه محبتی داشت و چقدر علاقه‌مند بود که دعوتش را لبیک بگویند و هدایت شوند و از آتش دوزخ نجات یابند و در این راه چه مشکلات و سختی‌هایی را که تحمل نمود!

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که آیه: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ نازل شد، رسول الله ﷺ قریش را فرا خواند و آن‌ها را بطور عمومی و خصوصی مورد خطاب قرار داد و فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ، يَا بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ،

أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ؛ يَا بَنِي مُرَّةَ بْنِ كَعْبٍ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ؛ يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ؛ يَا بَنِي هَاشِمٍ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ؛ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ؛ يَا فَاطِمَةُ، أَنْقِذِي نَفْسَكِ مِنَ النَّارِ؛ فَإِنِّي لاَ أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا غَيْرَ أَنَّ لَكُمْ رَحِمًا سَأَبُلُّهَا بِبَلاَلِهَا». [صحيح مسلم (٢٠٤)]

«ای فرزندان عبد شمس و ای فرزندان کعب بن لؤی! خودتان را از آتش نجات دهید؛ ای فرزندان مره بن کعب! خودتان را از آتش نجات دهید؛ ای فرزندان عبدمناف! خودتان را از آتش نجات دهید؛ ای فرزندان هاشم! خودتان را از آتش نجات دهید؛ ای فرزندان عبدالمطلب! خودتان را از آتش نجات دهید؛ ای فاطمه! خودت را از آتش جهنم نجات بده؛ زیرا من در برابر الله نمی‌توانم هیچ کاری برای شما انجام دهم مگر اینکه یک حق خویشاوندی دارید که تا هنگامی که باقی است، ـ یعنی در دنیا ـ آن را ادا می‌کنم».

مشاهده می‌کنید که محبوب ما از دعوت عمویش ابوطالب خسته نشد. بلکه او را دعوت داد، تا جایی که هنگام احتضار ابوطالب نزد او رفت و دید که ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه آنجا نشسته‌اند؛ آنگاه به عمویش گفت: «عمو جان! بگو: لا اله الا الله؛ یک کلمه، بیشتر نیست؛ به وسیله آن نزد الله از تو دفاع خواهم کرد». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب! آیا از دین عبدالمطلب رویگردانی می‌کنی و آنقدر با او صحبت کردند تا اینکه آخرین کلمه‌ای که بر زبان آورد، این بود که گفت: بر دین عبدالمطلب.

رسول گرامی فرمود: «تا زمانی که منع نشوم، برایت استغفار خواهم کرد». آنگاه این آیه نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: ١١٣]

«شایسته پیامبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین طلب مغفرت کنند. اگرچه خویشاوندانشان باشند، بعد از اینکه برای آنان روشن شده است که آنان جهنمی اند». [متفق علیه]

رسول گرامی ﷺ رابطه میان خویشاوندان را اهمیت ویژه‌ای می‌داد و به همه مسلمانان دستور داده است که باید در پیوسته داشتن این رشته کوشا باشند، با خویشان نادار و تنگدست لطف و مهربانی بیشتر و همکاری همه جانبه صورت گیرد، دعوت‌های آنان باید پذیرفته شود، در هر حالتی چه در بی‌چارگی و یا توانمندی و ثروتمندی، یکسان با آنان بر خورد شود، در ایثار و فداکاری، احسان و صدقه، تقدیم هدیه یا تحفه قبل از دیگران باید خویشاوندان و اقارب مقدم‌تر شمرده شوند.

هیچ دینی مانند اسلام به پیوند و دوستی میان پیروانش عموما و خویش و اقارب بصورت خاص امر ننموده چنانکه اسلام خواهان روابط حسنه و وجود رشته‌های ناگسستنی میان ایشان است.

لذا پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «کسی که به الله و روز رستاخیز ایمان دارد باید صله رحم را پیوسته دارد». [متفق علیه]

واز جبیر بن مطعم ؓ روایت است که پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «برنده و قطع کننده با خویشان به بهشت داخل نمی‌گردد». [متفق علیه]

از عبدالله بن عمرو ؆ روایت است که پیامبر گرامی فرمود: «صرف پیوسته داشتن قرابت کافی نیست، بلکه پیوند دهندۀ حقیقی کسی است که چون رابطه اقاربش قطع گردد آنرا پیوسته بدارد». [صحیح بخاری (۵۹۹۱)]

ایشان ﷺ بر صدقه دادن به خویشاوندان تنگدست و بینوا تشویق می‌کرد، چنانکه روایت است که فرمود: «صدقه بر مسکین صدقه است و اگر برای خویشاوندان دهد هم صدقه است و هم صله رحم». [سنن ترمذی (٦٦٥٨) سنن ابوداود (۲۳۵۵)]

از ابن عمر ﭭ روایت است که مردی نزد پیامبر گرامی ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله: من مرتکب گناه بزرگی شده‌ام آیا راه توبه است تا توبه کنم؟ پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «آیا مادر داری؟» گفت: خیر. فرمود: «آیا خاله داری؟» گفت: بلی. فرمود: «پس با او احسان و نیکی کن». [سنن ترمذی (۱۹۰۵)]

آنجناب ﷺ خویشانشان و اهل بیت شان را گرامی می‌داشت و در مورد آنان سفارش نموده حقوقی را بر گردن امت گذاشته‌اند، طوریکه فرموده‌اند: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» [صحيح مسلم (٢٤٠٨)]. «در مورد اهل بیت من الله را مدنظر داشته باشید».

مطلب چهارم: اخلاق رسول گرامی ﷺ با عامۀ مردم

حسن معاشرت، برخورد شایسته با مردم از صفات والا و سفارشات پیامبر گرامی ﷺ اسلام است. ابن مسعود ﭬ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ أَوْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّارُ، عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ هَيِّنٍ سَهْلٍ» [سنن ترمذی (٢٤٨٨)]. «آیا به شما خبر ندهم که آتش جهنم بر چه کسی حرام است؟ آتش، بر هر شخصی که با مردم ارتباط نزدیکی داشته و آسانگیر، متواضع و نرم خوی باشد، حرام است».

رفتار رسول گرامی ﷺ با مردم مملو از نیکی و ملاطفت بود و با هیچ کس بر اساس معیارهای مادی رفتار نمی‌کرد فقرا را به خاطر فقر و تهی دستی مورد بی‌مهری قرار نمی‌داد، بلکه با چهره‌ای باز و گشاده بر اساس معیار ایمانی و انسانی با دیگران روبه رو می‌شد، با همه مردم، طوری رفتار می‌نمود که شخصیت و احترام افراد مراعات شود و کسی تحقیر نگردد و یا مورد تمسخر واقع نشود.

ام المؤمنین عایشه ل می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ اطلاع می‌یافت که فلان شخص، سخنی ناشایست بر زبان آورده است، نمی‌گفت: چرا فلانی چنین گفته است؛ بلکه (بدون ذکر نام آن شخص) می‌فرمود: «چرا برخی از مردم چنین و چنان می‌گویند»؟ [سنن ابو داود (٤٧٨٨)]

انس س خادم رسول گرامی ﷺ می‌گوید: «ده سال برای رسول الله ﷺ خدمت کردم هرگز نگفت: آه از دست تو و هرگز به خاطر کاری که کرده بودم، نگفت: چرا چنین کرده‌ای؟ و هیچ وقت درباره کاری که انجام ندادم از من سوال نکرد که چرا انجام نداده‌ای؟». [متفق علیه]

زندگی و شخصیت پیامبر گرامی ﷺ بهترین الگو و نمونه برای تمامی بشریت است، آنجناب هیچگاهی در مقابل زیر دستان خویش از خشونت و تندی کار نگرفته است.

ام المؤمنین عایشه ل می‌گوید: «رسول الله ﷺ هیچگاه خادمی و یا زنی را لت و کوب ننموده است». [سنن ابو داود (٤٧٨٦)]

پیامبر گرامی ﷺ دوست نداشت کسی به خاطر او از جایش برخیزد و می‌فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِيَامًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [سنن ترمذی (۲۷۵۵)] «هر کس از بلندشدن مردم به خاطر احترامش خوشحال می‌شود، باید جای خود را در جهنم آماده کند».

آنجناب ﷺ به بازار می‌رفت و مردم را به امانتداری سفارش می‌نمود و آنان را از فریب و خیانت در معامله باز می‌داشت. روزی پیامبراکرم ﷺ از کنار عذای انباشته شده گذشت، دستش را در آن فرو برد، انگشتانش تر شد، ایشان خطاب به فروشنده فرمود: «این (تری) چیست؟» فروشنده گفت: ای رسول الله! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (غذای تر) را

ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل تقلب و فریب باشد از من نیست». [صحیح مسلم (۱۰۲)]

یکی دیگر از عاداتش این بود با هرکس که در مجلس ایشان حضور می‌یافت چنان شاد و خنده رو بود که تصور می‌کرد محبوبترین فرد پیش پیامبر است. انس بن مالک ﷺ می‌گوید: مردی که رنگ زرد به چهره‌اش زده بود، نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شد. کم اتفاق می‌افتاد که آن جناب با شخصی ملاقات نماید که در چهره‌اش چیزی ناشایست (اثری خلاف شریعت) باشد؛ لذا رسول گرامی ﷺ پس از رفتن آن شخص، فرمود: «چه خوب بود اگر به این شخص دستور می‌دادید که آن رنگ را از چهره‌اش بشوید». [مسند احمد (۱۲۵۷۳)]

پیامبر گرامی ﷺ با آنکه از وحی آسمانی الهام می‌گرفت، و ازسوی دیگر فکر نیرومندی داشت که نیاز آن به مشوره کمتر احساس می‌شد، با وصف این مجلس شوری تشکیل می‌داد، و به نظر اصحاب و یاران خود ارزش قایل می‌شد. ابوهریره ﷺ در این مورد می‌فرماید: «هیچ یکی را ندیدم که مانند پیامبر ﷺ با اصحاب ویاران خود بسیار مشورت کند». [صحیح ابن حبان (٤٨٧٢) و مسند امام شافعی (١٦٨٢)]

آری رسول گرامی ﷺ در ادای حقوق الله تعالی و بندگان اعم از حقوق خانواده، حقوق نفس و حقوق بندگان توجه داشت و برای آن برنامه ریزی داشت و از همه لحظات زندگیشان استفاده می‌کرد.

انس ﷺ می‌گوید: سه نفر به حجره‌های پیامبر گرامی ﷺ آمدند و درباره عبادت ایشان پرسیدند؛ هنگامی که از میزان عبادت آن جناب ﷺ مطلع شدند، گویا آن را اندک شمردند و گفتند: ما، کجا و نبی اکرم کجا؟! گناهان گذشته و آینده ایشان بخشیده شده است. لذا یکی از آنان گفت: من تمام

شب به عبادت می‌پردازم. دیگری گفت: من همیشه روزه می‌گیرم و هیچ روزی را بدون روزه سپری نمی‌کنم. سومی گفت: من عزلت و گوشه نشینی را انتخاب می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. پیامبر اکرم ﷺ پس از آنکه از این موضوع اطلاع یافت، نزد آنان رفت و فرمود: «شما همان کسانی هستید که چنین گفته اید؟ من، بیش از همه شما از الله می‌ترسم و تقوای بیشتری دارم؛ ولی در عین حال، بعضی از روزها را روزه می‌گیرم و برخی دیگر را روزه نمی‌گیرم. برخی از شب را نماز می‌خوانم و قسمتی از آن را می‌خوابم؛ همچنین با زنان ازدواج می‌نمایم. پس هر کس، از سنت و روش من رویگردانی کند، از من نیست». [متفق علیه]

بخش سوم

اخلاق اجتماعی

مطلب اول: تواضع پیامبر گرامی ﷺ

تواضع وشکسته نفسی، عالی‌ترین مقام اخلاقی، و راه کسب شرف و سروری، و رفعت و بلند رفتن مقام بنده در نزد الله متعال می‌باشد، طوریکه پیامبر گرامی فرموده است: (هیچ بنده‌ای بخاطر الله تواضع و فروتنی نمی‌کند مگر اینکه الله تعالی مقامش را بلند می‌برد). [صحیح مسلم (۲۵۸۸)]

سیره عملی و سخنان پیامبر گرامی ﷺ سرشار از تواضع و فروتنی و دوری از تکبر و خود بزرگ بینی است. آن جناب ﷺ ضمن آنکه خودش از هر کاری که موجب تکبر شود، دوری می‌نمود، پیروان خویش را هم از آن برحذر می‌داشت. از عبد الله ابن مسعود رضي الله عنه روایت شده که پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ» قَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا وَنَعْلُهُ حَسَنَةً، قَالَ: «إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ، وَغَمْطُ النَّاسِ» [صحیح مسلم (۱۴۷)]. «کسی که به اندازه یک مثقال ذره کبر و غرور در دل دارد، داخل بهشت نمی‌شود. شخصی سوال کرد: ای رسول الله! همانا انسان دوست دارد که لباس وکفشش قشنگ باشد، آیااین نیز بیانگر کبر است؟ پیامبر گرامی ﷺ فرمود: [مانعی ندارد] همانا الله تعالی زیبا است و زیبائی را دوست دارد. تکبر عبارت است از: انکار حق وتحقیر مردم».

اخلاق پیامبر گرامی ﷺ از اخلاق همه مردم بهتر و کاملتر بود. آن جناب ﷺ نمونه عملی قرآن کریم بود؛ چنانکه عایشه ل می‌گوید: «اخلاق ایشان، قرآن بود». [مسند احمد (۲٤٦۰۱) و الادب المفرد از بخاری (۳۰۸)]

همچنین پیامبر گرامی ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» [مسند البزار (۸۹٤۹)]. «همانا من مبعوث شده‌ام تا ارزش‌های اخلاقی را کامل کنم».

یکی از دلایل تواضع پیامبر گرامی ﷺ این است که ایشان، تعریف و تمجید و ستایش را دوست نداشت. عمر بن خطاب س می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «لاَ تُطْرُونِي، كَمَا أَطْرَتْ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ» [صحیح بخاری (۳٤٤۵)]. «در مدح و ستایش من افراط نکنید، آنگونه که نصاری در مورد عیسی بن مریم افراط کردند؛ چراکه من، بندۀ او هستم؛ پس بگویید: بنده الله و فرستادۀ او».

ملاحظه می‌کنیم پیامبری که بهترین انسان روی زمین بشمار می‌رود، با غرور و تکبر رابطه‌ای ندارد، انس بن مالک س می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهِيَتِهِ لِذَلِكَ». «نزد صحابه هیچکس از رسول الله ﷺ محبوبتر نبود؛ با این حال، هرگاه صحابه رسول الله ﷺ را می‌دیدند، بلند نمی‌شدند؛ زیرا می‌دانستند که آن جناب ﷺ این کار را نمی‌پسندد». [سنن ترمذی (۲۷۵٤)]

پیامبر گرامی ﷺ تواضع شگفت انگیز و بی‌نظیری در برابر فقرا و مساکین و حاجتمندان داشت، انس بن مالک س می‌گوید: «جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَقَالَ لَهَا: "يَا أُمَّ فُلَانٍ، اجْلِسِي فِي أَيِّ نَوَاحِي السِّكَكِ شِئْتِ، حَتَّى أَجْلِسَ إِلَيْكِ" قَالَ:

فَجَلَسَتْ، فَجَلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهَا حَتَّى قَضَتْ حَاجَتَهَا». «زنی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و گفت: من با شما کاری دارم. آنجنابﷺ فرمود: «سر هر راهی از راه‌های مدینه که خواستی، بنشین؛ من با تو می‌نشینم (و کارت را انجام می‌دهم) انس ﭬ می‌گوید: پیامبرﷺ با وی نشست و نیازش را برطرف کرد». [سنن ابوداود (٤٨١٨)]

پیامبر گرامیﷺ در رأس انسان‌های متواضع و بی‌تکلف قرار داشت؛ ابوهریره ﭬ می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». «اگر مرا برای صرف ران یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت؛ همچنین اگر به من ران یا پاچه‌ای هدیه داده شود، می‌پذیرم». [صحیح بخاری (٢٥٦٨)]

انسان‌های متکبر باید کردار و گفتار پیامبر گرامیﷺ را آویزه خویش سازند تا همیشه مانعی برای تکبر و برتری طلبی آنان باشد.

ابوهریره ﭬ می‌گوید: رسول اللهﷺ فرمود: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي فِي حُلَّةٍ، تُعْجِبُهُ نَفْسُهُ، مُرَجِّلٌ جُمَّتَهُ، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ» [متفق علیه]. «روزی، یک مرد که سرش را شانه زده و لباسی مورد پسند پوشیده بود، قدم می‌زد و با تکبر راه می‌رفت؛ ناگهان الله تعالی او را در زمین فرو برد. لذا او تا روز قیامت در زمین فرو خواهد رفت».

یکی از موانع مهم نیل به سعادت دنیوی و اخروی، خودمحوری و غرور و تکبر است. این خصلت راه پذیرش هدایت را مسدود می‌کند، به هر اندازه که روحیه تواضع در انسان پرورش یابد، امکان نیل به هدایت و قرب الهی بیشتر می‌شود. بنابراین، تواضع و فروتنی، یکی از مهم‌ترین و برترین صفات پسندیده مسلمان است.

تواضع رسول گرامی ﷺ در فتح مکه (ورود متواضعانه، نه فاتحانه):

هنگامی که الله تعالی مکه مکرمه را برای پیامبرش ﷺ گشود و سپاه قریش پس از بیست و سه سال جنگ و دشمنی در برابر ایشان به زانو درآمدند، درحالی وارد مکه شد که سرش را به نشانه تواضع در برابر الله تعالی و ستایش به درگاه او پایین انداخته بود.

آری، با وجود اینکه لشکر اسلام فاتحانه وارد مکه گردید و پیامبر گرامی ﷺ نیز بر شترش در حالی که عمامه سیاهی بر سر داشت، پیشاپیش آنان در حرکت بود، اما سرش را به خاطر تواضع در پیشگاه پروردگار پایین انداخته و بر زین شتر خم شده بود، زیرا ایشان با مشاهدۀ این کاروان عظیم و مهیب که در رکاب او در حرکت بودند و منتظر کوچک‌ترین اشاره‌ای از جانب ایشان بودند تا در مکه هیچ جنبنده‌ای را باقی نگذارند، این پیروزی بزرگ او را به یاد گذشته‌ای نزدیک می‌انداخت که از مکه بیرون رانده شده بود و اکنون با این هیبت و نصرت الهی به مکه بازمی‌گشت. چه کرامت و لطف بزرگی از جانب پروردگار شامل حال او شده بود. بنابراین، می‌بایست هر چه بیشتر از الله تشکر نماید و در مقابل او کرنش و سر، خم می‌نمود.

آنجناب ﷺ با مردم همچون رهبری محبوب و متواضع رفتار می‌کرد، بزرگواری که بزرگیش از اخلاق و رفتارش بود نه از جاه و مقام و نفوذش. همیشه و در تمام مراحل دعوتش پیامبری متواضع بود، چه هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته بود و چه بعد از غلبه و پیروزی و چه درزمانی که تنها بود، و چه در وقت مشکلات و سختی‌ها و چه در قله افتخار و پیروزی حتی بعد از این که بر جزیرة العرب غلبه یافت و همه از او فرمانبرداری می‌کردند.

به علت تواضع شدید ایشان بود که وقتی فرد تازه واردی که اولین بار وارد مسجد می‌شد ایشان را در میان یارانش تشخیص نمی‌داد. انس بن

مالک ﷺ می‌گوید: هنگامی که ما با پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بودیم. مردی با شترش وارد شد و آن را در مسجد بر زمین خواباند. سپس پاهایش را بست آنگاه رو به سوی مسلمانان کرد و گفت: کدام یک از شما محمد ﷺ است؟ پیامبر ﷺ در میان آن‌ها نشسته و تکیه داده بود. گفتیم: آن مرد سفید پوستی که تکیه داده است. [صحیح بخاری (٦٣)]

پیامبر گرامی اسلام ﷺ را هرکسی می‌توانست به آسانی ملاقات نموده و نیاز خویش را به ایشان بازگو نماید، زیرا آنجناب ﷺ دوست نداشت دربان و یا نگهبانی داشته باشد تا مردم را از دیدن و یا سخن گفتن با ایشان باز دارند. [صحیح مسلم (١٢٧٤) سنن ابن ماجه (٣٠٣٥) با تصحیح البانی (٢٤٦١)]. تواضع و شکسته نفسی و فروتنی پیامبر گرامی ﷺ سبب شد که دوستی و محبت مردم به ایشان بیشتر شده و گرویدهٔ اخلاق عالی ایشان گردند.

مطلب دوم: مهمان نوازی و هدیه دادن پیامبر گرامی ﷺ

مهمانداری و مهمان نوازی خصلت بسیار خوب و نیک است که دین مبین اسلام آن را تایید و بر آن تاکید می‌کند. تمامی پیامبران به این صفت زیبا و پسندیده آراسته بودند و یکی از صفات بارز آنان مهماندوستی بود و هیچ پیامبری را سراغ نداریم که از مهمان روگردان بوده باشد. ولی مهمانداری و مهمان‌نوازی رسول گرامی ﷺ یکی از صفات برجسته ایشان و خانواده ایشان بود. نه این فقط بلکه همهٔ خوبی‌ها و صفات پسندیده در ایشان جمع شده بود. بنا به گفته ام المؤمنین خدیجه ﷺ آنگاه که در ابتدای بعثت به رسول اکرم ﷺ دلداری داده فرمود: «قسم به الله که الله تو را هرگز خوار و ذلیل نخواهد کرد، زیرا که تو به نزدیکان نیکی می‌کنی، بار ضعفا را بر دوش

می‌کشی و بینوایان را کمک می‌کنی مهمان نواز هستی و مصیبت زدگان را یاری می‌رسانی». [متفق علیه]

پیامبر گرامی ﷺ سرزمین‌های زیادی را در اختیار داشت و انسان‌های زیادی، مطیع و فرمانبردار ایشان بودند و کاروان‌های آذوقه از مناطق مختلف نزد ایشان می‌آمد. ولی آب و غذای پیامبر گرامی ﷺ مانند غذای پادشاهان و سرمایه داران نبود. آنجناب زمانی سیر غذا می‌خورد که مهمانی نزدش می‌آمد؛ به خاطر مهمان، غذای خوبی تدارک می‌دید تا انس و الفت بیشتر گردد و نیکی‌های مهمانانش را جبران نماید.

آن جناب ﷺ به مهمانان خوشامدید می‌فرمود از آنان استقبال گرم به عمل می‌آورد، طوریکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که می‌گوید: «هنگامی که وفد قبیله عبدقیس نزد رسول الله ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «مَرْحَبًا بِالوَفْدِ - أَوِ القَوْمِ - غَيْرَ خَزَايَا وَلاَ نَدَامَى» [متفق علیه]. «بسیار خوش آمدند این گروهی که آمدند، امیدوارم از آمدنتان ناراحت و پشیمان نشوید». بدون شک استقبال و خوشامدگویی از مهمانان، شادی و الفت را وارد قلب آن‌ها می‌نماید.

آنجناب ﷺ پذیرایی و اکرام مهمان را یک وجیبه دینی دانسته وآنرا برای میزبان منظم ساخته و دسته بندی نموده است چنانکه می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ» قَالَ: وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَالضِّيَافَةُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ» [متفق علیه]. «وهر کس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را باید گرامی بدارد. جایزه‌اش یک روز است و مهمانیش سه روز؛ و بعد از آن، صدقه محسوب می‌شود».

هدیه دادن و هدیه گرفتن پیامبر گرامی ﷺ:

هدیه دادن و نیز تشکر کردن از کسی که هدیه می‌دهد، دلیل سخای قلب و پاکی اوست. هدیه دادن و سخاوت، یکی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر گرامی ما ﷺ به شمار می‌رود و در این میدان از دیگران، سبقت گرفته است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُ الهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا» [صحیح بخاری (۲۵۸۵)]. «پیامبر اکرم ﷺ هدیه را می‌پذیرفت و به هدیه کننده، در عوض آن، پاداش می‌داد».

همچنان ایشان ﷺ فرموده است: «تَهَادُوا تَحَابُّوا» (هدیه بدهید تا همدیگر را دوست بدارید). [الادب المفرد (۵۹٤) و البانی در صحیح الجامع (۳۰۰٤) آن را حسن دانسته است].

بدون شک جامعه‌ای که اینگونه مظاهر عالی اخلاق را رعایت کند الفت ومحبت دائم بر آن جامعه حاکم خواهد بود.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ، فَيُدَارِسُهُ القُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ أَجْوَدُ بِالخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ المُرْسَلَةِ» [متفق علیه]. «رسول الله ﷺ سخاوت مندترین انسان بود و در ماه رمضان هنگامیکه با جبریل ملاقات می‌کرد سخاوت مندتر از سایر اوقات می‌شد و جبریل علیه السلام در هر شب از ماه رمضان با رسول الله ﷺ ملاقات می‌کرد و قرآن را ـ تا جاییکه نازل شده بود ـ با ایشان تکرار می‌نمود و رسول الله ﷺ هنگام ملاقات با جبریل علیه السلام نسبت به بذل و بخشش خیرات از تندباد وزنده هم سریع‌تر می‌شد».

پیامبر گرامی ﷺ بر اساس اعتماد به الله تعالی چنان بذل و عطا می‌کرد که از فقر و بیچارگی هیچ هراسی نداشت. ابوذر ﷺ می‌گوید: با رسول الله ﷺ بودم. پس هنگامی که چشم رسول الله ﷺ به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، برای من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یک دینار از آن، بیش از سه روز، در خانهٔ من بماند. مگر دیناری که آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم».

آنجناب ﷺ این بذل و سخاوت را عملا در حیات شان تطبیق نمودند تا نمونه و الگو برای امت باشد، چنانکه از انس ﷺ روایت است که گفت: «مَا سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْإِسْلَامِ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ، وَلَقَدَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ غَنَمًا بَيْنَ جَبَلَيْنِ، فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ، فَقَالَ: يَا قَوْمِ أَسْلِمُوا، فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُعْطِي عَطَاءً مَنْ لَا يَخْشَى الفَقْر» [صحیح مسلم (۲۳۱۲)]. «رسول الله از چیزی بخاطر اسلام سؤال نشده‌اند، مگر اینکه داده‌اند. مردی نزدش می‌آمد و ایشان رمهٔ گوسفندی را که در میان دو کوه بود، به وی می‌داد، و او به قوم خود بازگشته می‌گفت: ای قوم مسلمان شوید. زیرا محمد ﷺ بخشش کسی را می‌کند که از فقر نمی‌ترسد». از جبیر بن مطعم روایت است که در هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حنین با وی می‌رفت، بادیه نشینان با سؤالاتشان او را متوقف ساختند تا ناگزیر ایشان ﷺ را وادار نمودند که بدرخت سمره پناه برده و ردایش را ربودند. پیامبر ﷺ بلند شده و فرمود: ردای مرا بدهید، اگر به عدد این درختان خاردار نعمت نزدم می‌بود، آنرا میان شما تقسیم می‌کردم، و مرا نه بخیل و نه بسیار دروغ پرداز و نه بزدل می‌یافتید». [صحیح بخاری (۲۸۲۱)]

سهل رضی الله عنه می‌گوید: زنی، چادری را که کناره آن، بافتنی داشت، به پیامبر ﷺ هدیه داد رسول الله ﷺ که به آن نیاز داشت، آنرا پذیرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده کرد. یکی از اصحاب، آنرا پسندید و گفت: چقدر زیبا است! آنرا به من بدهید. مردم، به او گفتند: کار خوبی نکردی. زیرا رسول الله ﷺ به آن نیاز داشت و آن را پوشیده بود. با وجود این، تو آن را طلب کردی. و می‌دانی که هر گاه از رسول الله ﷺ چیزی خواسته شود، دریغ نخواهد کرد. آن شخص گفت: به الله سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم. بلکه می‌خواهم آن را کفن خود نمایم. سهل می‌گوید: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص گردید. [صحیح بخاری (٦٠٣٦)]

آری! آنجناب ﷺ بخشش و عطای بینظر داشت، چه این بذل به فقیر و محتاج می‌بود، و چه بخاطر کسب دل‌های مردم بمنظور گرویدن شان به اسلام، و چه برای اینکه سرمشقی برای امت باشد؛ با این حال، گاهی دو ماه می‌گذشت ولی در خانه‌های رسول الله ﷺ آتشی برای پخت وپز افروخته نمی‌شد و فقط بر خرما و آب قناعت می‌کردند.

مطلب سوم: صبر و بردباری رسول گرامی ﷺ

صبر و حوصله و گذشت در هنگام قدرت و صبر در برابر سختی‌ها، از ویژگی‌هایی بود که الله متعال رسول گرامی ﷺ را به آن پرورش داده بود. از هر فرد بردبار، لغزشی سر می‌زند و برخورد نادرست و خطایی به جای می‌ماند؛ اما پیامبر گرامی ﷺ به رغم آزار و اذیت فراوانی که می‌کشید، فقط بر صبر و شکیبایی ایشان افزوده می‌شد و هرچه بیشتر از سوی جاهلان زیاده روی مشاهده می‌کرد، بر بردباریش افزوده می‌گشت.

انس س می‌گوید: با پیامبر اکرم ﷺ قدم می‌زدم. ایشان ردایی نجرانی که حاشیه‌ای ضخیم داشت، پوشیده بود. در این اثنا، مردی بادیه نشین به آن جناب رسید و ردایش را محکم کشید، طوری که من به گردن پیامبر اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیه ردا را که به شدت کشیده بود، دیدم؛ سپس آن مرد گفت: دستور بده تا از مال الله که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. پیامبر گرامی ﷺ به او نگاه کرد و تبسم فرمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند. [متفق علیه]

همچنین هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از غزوه حنین بر می‌گشت، تعدادی بادیه نشین به دنبالش آمدند و از ایشان درخواست مال نمودند، تا جایی که آن جناب ﷺ را مجبور ساختند زیر درختی برود؛ آنان ردایش را ربودند. پیامبر اکرم ﷺ بلند شده و فرمود: ردای مرا بدهید، اگر به عدد این درختان خاردار نعمت نزدم می‌بود، آنرا میان شما تقسیم می‌کردم، و مرا نه بخیل و نه بسیار دروغ پرداز و نه بزدل می‌یافتید». [صحیح بخاری (۲۸۲۱)]

بلی این است راه و روش پیامبر گرامی ﷺ در تعامل با مردم تازه وارد به اسلام با نرمی و ملایمت. و بدون شک این شیوه یکی از بهترین شکل‌های تربیت و آموزش خوب، و شناخت مصلحت‌ها و دفع مفاسد است.

هنگامی که صحابه کرام فردی را دیدند که اشتباه کرد و دچار لغزش شد، به غیرت آمدند و برای باز داشتنش از انجام منکر، مبادرت ورزیدند و این حق آن‌ها بود؛ اما الگوی صبر و بردباری، رسول گرامی ﷺ آن‌ها را به خاطر نادانی آن فرد و پیامدهای ناگوار آن، از بروز هرگونه واکنشی بازداشت.

ابوهریره س می‌گوید: مردی بادیه نشین در مسجد ادرار کرد؛ مردم برخاستند تا او را تنبیه کنند. پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «او را به حال خودش

رها کنید و یک سطل آب روی ادرار او بریزید؛ زیرا شما مأموریت دارید که آسان بگیرید، نه سخت». [صحیح بخاری (۲۲۰)]

از سوی دیگر، جا دارد که صبر و تحمل پیامبر گرامی ﷺ در مسیر دعوت و تعامل با دیگران برای ما اسوه و الگو باشد تا از ایشان پیروی کنیم و به خاطر خود از مردم انتقام نگیریم.

در مدیریت اجتماعی و اخلاق معاشرت، صبر بر جفاها و تندی‌ها و صبوری در برابر ناملایمات و حرف‌های خشن دیگران، از عوامل عمده موفّقیّت است. جناب اکرم ﷺ این خصلت‌ها را در اوج خود دارا بود.

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: آیا روزی سخت‌تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آن جناب ﷺ فرمود: «از سوی قومت سختی‌های زیادی را متحمل شده‌ام، اما شدیدترین مشکلی که از سوی آن‌ها با آن مواجه شدم، روز عقبه بود؛ یعنی هنگامی که خودم را به عبدیالیل بن عبد کلال عرضه کردم و خواسته‌ام را به او گفتم؛ او خواسته‌ام را نپذیرفت؛ من که به شدت اندوهگین بودم، به سویی که چهره‌ام به آن طرف بود، به راه افتادم و هنگامی که به خود آمدم، دیدم در قرن الثعالب هستم. آنجا سرم را بلند کردم، ناگهان چشمم به ابری افتاد که بر سرم سایه انداخته بود. به آن ابر نگاه کردم؛ جبرئیل علیه السلام را در میان آن دیدم. گفت: الله، سخنان قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اکنون ملَک کوه‌ها را به سوی تو فرستاده است تا در مورد آن‌ها هر چه می‌خواهی، به او دستور دهی. سپس ملَک کوه‌ها مرا صدا زد و سلام کرد و گفت: ای محمد! الله، سخنان قومت را شنید؛ من، ملَک کوه‌ها هستم. پروردگارم، مرا به سوی تو فرستاد تا در اختیار تو باشم و هر چه می‌خواهی، انجام دهم. اگر می‌خواهی دو کوه سخت مکه را بر آنان فرود می‌آورم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من

امیدوارم که الله، از نسل آنان، کسانی را بیاورد که فقط الله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نسازند». [متفق علیه]

متأسفانه امروزه بسیاری از مردم در امر دعوت عجله می‌کنند و می‌خواهند زود نتیجه بگیرند؛ در حالی که پیامبر اکرم ﷺ اینگونه نبود. باید دانست که انتقام گرفتن به خاطر خود در مسیر دعوت، نقص و عیب شمرده می‌شود. به همین خاطر بسیاری از حرکت‌ها دچار شکست می‌شوند؛ زیرا مشکلات فوق دامنگیر افراد آن‌ها می‌گردد، پس صبر و تحمل کجاست؟ و باید بدانیم که پیامبر اکرم ﷺ با صبر و بردباری ومبارزه طولانی، پس از سالیان زیاد سرانجام به آرزویش رسید.

ما نیز باید لحظاتی به برخوردهای رسول اکرم ﷺ با مشکلات فکر کنیم تا شاید از تأسی جستن به پیامبر گرامی ﷺ بهره‌ای ببریم، در برابر اذیت و آزار مردم صبر کنیم و با آنان با نرمی و بردباری برخورد نماییم و اگر کار نیکی انجام دادند، آن‌ها را تشویق کنیم و روحیه خوشبینی را در دل‌هایشان غرس نماییم.

بلی، صبر و بردباری توشه پرهیزگاران، وسیله و سامان دعوت‌گران، و راه توانمندی و اقتدار در زمین، و بالآخره گنجی کم‌یابی است که خیر فراوان در آن نهفته است، بدون صبر، نصر و پیروزی، و پیشوایی در زمین، و قیادت و رهبری مردم ناممکن است، چرا که صبر و بردباری مانع غضب شده و نفس را هنگام شتاب و بی‌پروایی اداره می‌کند، صبر و شکیبایی محبت را به میان می‌آورد، عزم را قوی، و فکر و اندیشه را راسخ و پخته می‌سازد، خلاصه اینکه صبر و بردباری نعمتی بزرگی است که الله تعالی به بنده که خواسته باشد، ارزانی می‌نماید، چنانکه در حدیث شریف آمده: «وَمَنْ يَصْبِرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْ عَطَاءٍ خَيْرٌ وَأَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ». «وآنکه خود را به

صبر وادارد، الله متعال به وی توفیق صبر می‌دهد، و برای هیچکس بخشش و عطایی بهتر و وسیع‌تر از صبر داده نشده است». [صحیح مسلم (۱۰۵۳)] ازینرو هوشیاران و خردمندان، و فرمانروایان و بزرگان تاریخ معنای صبر را درست درک نموده بودند، عمر فاروق ﷺ فرموده است: «وَجَدْنَا خَيْرَ عَيْشِنَا بِالصَّبْرِ». «خوبی‌های زندگی خویش را در صبر و پایداری دریافتم». [صحیح بخاری معلقاً باب الصبر عن محارم الله]. و علی ﷺ می‌فرماید: «صبر و شکیبایی سواره‌ای است که هرگز نمی‌لغزد». [مدارج السالکین از ابن قیم: ۲ /۱۵۸].

رسول گرامی ﷺ به صبر و گذشت دستور می‌داد:

ابوهریره ﷺ می‌گوید: «مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و از همسایه‌اش شکایت کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: صبر کن (و همسایه‌ات را تحمل کن) آن مرد چندین بار دیگر برای شکایت از آزار و اذیت همسایه‌اش نزد آن جناب ﷺ آمد (و در آخرین بار) پیامبر اکرم به وی فرمود: برو اسباب و وسایل زندگی‌ات را در کوچه بینداز! و آن مرد نیز چنین کرد، مردم که او را در این حالت می‌دیدند علت این کار را از وی جویا می‌شدند و او در جواب حالت اذیت و آزاری که از همسایه به او رسیده بود، بازگو می‌کرد، مردم با شنیدن آن، همسایه‌اش را نفرین می‌نمودند و می‌گفتند: الله او را فلان و فلان ... کند، همسایه (که متوجه اشتباه خود شده بود) نزد او آمد و گفت: به خانه‌ات برگرد، از این پس هرگز از جانب من حرکتی نامناسب و آزاردهنده نخواهی دید». [سنن ابوداود (۵۱۵۳) وصحیح سنن ابی داود (٤٢٩٢)].

نمونه‌ای از صبر و شکیبایی پیامبر اکرم ﷺ در ایام حج:

حج خود نوعی از جهاد بشمار می‌رود، لذا پیامبر اکرم ﷺ در این جهاد انواعی از صبر را در یک وقت و زمان مراعات نموده برای امت به عرض گذاشت.

صبر و تحمل آنجناب ﷺ در برابر زحمت و مشقت رهبری و قیادت مردم بدون احساس خستگی و رنجش و عدم برخورد زشت با رعیت، امریست که هوش و خرد را به حیرت و شگفت می‌آورد که نیازی به ذکر دلیل ندارد، زیرا هر انسان با خرد اگر در بزرگی مسؤولیت و حال آنجناب ﷺ در حج با دقت نظر اندازد، درخواهد یافت که ایشان نمونه‌ای از صبر و تحمل و شکیبایی در برابر مردم و رعیت، در تاریخ بشریت‌است.

و اگر در بزرگی وظیفه و مسؤولیتی که بدوش داشتند نظر افگنده شود درخواهیم یافت که ایشان از یکسو بنده پرتلاش و حریص برانجام عبادات و قربات با عاجزی و فروتنی و اظهار خواری به الله تعالی بود، که مناسک حج را با وجه احسن و اکمل ادا می‌نمودند، و از سوی دیگر رهبر و قاید مردم، با خبر از حال و احوال رعیت بوده، و در راه اتحاد و همبستگی آنان کوشا بودند. ایشان ﷺ معلم و مرشد جمعیت بی‌شماری از مردم بودکه آن‌ها را بسوی پیروزی، خیر و صلاح دنیا و آخرت دعوت می‌نمود، قلب عزیزشان به خاطر ابلاغ و رسانیدن دعوت و رسالت الهی با وجه احسن؛ سخت در تپش می‌بود.

پیامبر گرامی ﷺ نمونه و الگو و مورد توجه مردم بود، هر فردی از حجاج منتظر گفتار ایشان بودند، تا مانند ایشان عمل نموده و خط سیرشان را بپیمایند.

علاوه بر آن زحمت، تکالیف و مشکلات حج آن زمان به هیچکس پنهان نبوده و وسایل راحت و سهولتی که امروز متوفر است، در آن زمان اصلاً وجود نداشته است، در چنین حالت مردیکه سنش بیشتر از شصت سال است و نُه همسر و سایر ضعیفان و ناتوانان ازخویشان‌شان نیز در رکاب ایشان ﷺ قرار داشتند، رعایت و مسؤولیت همه آنان را از یک جهت، و رهبری و زمامداری امت را از جهت دیگر به عهده داشت.

علاوه بر آن حضور ناتوانان مانند بیماران، زنان، کودکان و بزرگسالان با ایشان ایجاب می‌کرد تا از لطف و مهربانی و دلسوزی آنجناب ﷺ برخوردار گردیده وجویای احوال آنان باشد. باوجود این‌همه ایشان حقیقتاً انسان با عظمت بودکه از صبر و تحمل بی‌مثیلی در این موسم برخوردار بود، و چه بسا زحمات و سختی‌ها را در رهبری و قیادت امت متحمل شدند و همه رعیت را در قلب و مسیر واحد جمع نمودند.

پس هر کسی که رسول گرامی ﷺ را رهبر و مقتدای خود می‌داند، باید از راه و روش ایشان پیروی نموده صبر و تحمل و همت را در همه عرصه‌های زندگی خویش پیشه کند، همان‌گونه که پیامبر گرامی ما ﷺ آن را در تمام عرصه‌های زندگی خویش عملی نمودند، زیرا ایمان راستین همانا صبر و بردباری و گذشت است و الله متعال با صابران است، و مزدشان را در مقابل صبرشان کامل و بدون حساب می‌دهد، و چون ایشان ﷺ بر زحمت و مشقت و تکالیف دنیا و طاعات الهی ثابت قدم و استوار باشد، و از بی‌قراری و شکوه و ناله و شکایت و غضب برحذر باشد که هیچ دست‌آوردی ندارد، و چون آنجناب ﷺ با مردم همیشه آمیخته و پیوسته باشد و برآزار و اذیت آنان صابر و بردبار باشد، و گذشت نماید، طوری که فرموده است: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ، وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ، أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ، وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ». «اجر و پاداش مؤمنی که با مردم آمیخته و پیوسته بوده و بر اذیت آن‌ها صبر می‌نماید، بیشتر و بزرگ‌تر از مؤمنی است که از مردم دوری جسته و آزار و اذیت آن‌ها را تحمل نمی‌تواند». [سنن ابن ماجه: ۴۰۳۲، با تصحیح آلبانی].

خلاصه اینکه پیامبر گرامی ﷺ الگوی صبر و شکیبایی بود. ایشان قبل از بعثت در مقابل اعمال زشت و بت‌پرستی قومش صبر پیشه می‌کرد.

همچنین ایشان پس از علنی شدن دعوت در مقابل عذاب و شکنجه مشرکان مکه و نفاق منافقان مدینه صبور و بردبار بود، ایشان نمونه والای صبر و شکیبایی در از دست دادن نزدیکان بودند. همسرشان خدیجه رضی الله عنها و همه فرزندانش به جز فاطمه رضی الله عنها در دوران حیاتش از دنیا رفتند. همچنین ابوطالب عموی پیامبر ﷺ در دوران حساس بعثت در مکه از دنیا رفت. عموی دیگرش، حمزه رضی الله عنه در غزوه احد به شهادت رسید. ایشان در همه این موقعیت‌ها صبور و خویشتندار بود. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: به همراه پیامبر اکرم ﷺ به نزد ابوسیف القین شوهر دایهٔ ابراهیم؛ فرزند پیامبر گرامی ﷺ رفتیم. پیامبر گرامی ﷺ ابراهیم را برداشت و بویید. بار دیگر که به خانه ابوسیف رفتیم، ابراهیم، آخرین لحظات زندگی‌اش را می‌گذراند. اشک از چشمان رسول الله ﷺ سرازیر شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: ای رسول الله! شما هم گریه می‌کنید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای ابن عوف، گریه کردن، نشانهٔ شفقت و مهربانی است». و همچنانکه اشک می‌ریخت، فرمود: «چشم‌ها، اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است ولی ما سخنی که موجب عدم خوشنودی الله شود به زبان نخواهیم آورد. و ما بخاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم». [صحیح بخاری (۱۳۰۳)].

مطلب چهارم: شفقت و مهربانی پیامبر گرامی ﷺ بر کودکان

برطرف کردن این نیاز عاطفی در سنین پایین‌تر ضرورت بیشتری دارد. کودکان بیشتر به توجه و محبت دیگران حساس هستند. بنابراین، پیامبر گرامی ﷺ با کودکان خیلی مهربان بودند و این ابراز محبت و مهربانی با کودکان از ویژگی‌های بارز ایشان ﷺ بود.

وقتی صفحات سیره عملی و رفتار فردی و اجتماعی پیامبر گرامی ﷺ را ورق بزنیم درمی یابیم که مملو از مهر و رحمت و عطوفت است.

از جمله موارد قابل توجهی که در سیره اخلاقی پیامبر گرامی ﷺ نقل شده، احترام به کودکان است. در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه نقل شده است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ از کنار کودکان عبور می‌کردند به آنان سلام می‌کرد. [متفق علیه]

شاید بسیاری از مردم گمان کنند که چون کودکان کوچک ترند باید همیشه آنان به بزرگترها سلام کنند، در حالی که آموزش آداب اجتماعی آنان بر عهده بزرگترهاست.

پیامبر گرامی ﷺ با وجود علوّ مقام و درجاتشان، در برخورد با کودکان با خوش خلقی و حتی در بسیاری از موارد، مزاح و شوخی برخورد می‌کرد. در روایتی انس رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ - قَالَ: أَحْسِبُهُ - فَطِيمًا، وَكَانَ إِذَا جَاءَ قَالَ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ» نُغَرٌ كَانَ يَلْعَبُ بِهِ» [متفق علیه]. (رسول الله ﷺ با اخلاق‌ترین مردم بود، من برادری داشتم که به او ابوعمیر گفته می‌شد ـ می‌گوید: گمان می‌کنم گفت: از شیر جدا شده بود ـ می‌افزاید: وقتی که رسول الله ﷺ می‌آمد و او را می‌دید، می‌فرمود: «أبو عمیر، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ»، «ابوعمیر گنجشکک چه شد؟» می‌گوید: وی گنجشکی داشت که با آن بازی می‌نمود).

روش پیامبر گرامی ﷺ و برخورد ایشان با خورد و بزرگ با فرزانگی و حکمت بود. ایشان با بزرگان و خوردسالان با نرمی و مهربانی رفتار می‌نمود. عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه از دیدار محبت‌آمیز پیامبر گرامی ﷺ با خود این‌گونه

سخن می‌گوید: «كُنْتُ أَرْعَى غَنَمًا لِعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ، فَمَرَّ بِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: " يَا غُلَامُ، هَلْ مِنْ لَبَنٍ؟ " قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، وَلَكِنِّي مُؤْتَمَنٌ، قَالَ : " فَهَلْ مِنْ شَاةٍ لَمْ يَنْزُ عَلَيْهَا الْفَحْلُ؟ " فَأَتَيْتُهُ بِشَاةٍ، فَمَسَحَ ضَرْعَهَا، فَنَزَلَ لَبَنٌ، فَحَلَبَهُ فِي إِنَاءٍ، فَشَرِبَ، وَسَقَى أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَ لِلضَّرْعِ: "اقْلِصْ" فَقَلَصَ، قَالَ: ثُمَّ أَتَيْتُهُ بَعْدَ هَذَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، عَلِّمْنِي مِنْ هَذَا الْقَوْلِ، قَالَ: فَمَسَحَ رَأْسِي، وَقَالَ: " يَرْحَمُكَ اللهُ، فَإِنَّكَ غُلَيِّمٌ مُعَلَّمٌ"» [مسند احمد (۳۵۹۸)]. «گوسفندان عقبه بن ابی معیط را می‌چراندم. پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر ؓ از کنار من گذشتند. آن جناب فرمود: ای پسر! نزد تو شیر یافت می‌شود؟ گفتم: آری. ولی امانت هستند. فرمود: آیا گوسفندی هست که اصلاً شیر نداشته باشد؟ من بزی را نزد ایشان آوردم. دستی بر پستان‌هایش کشید و آن را در ظرفی دوشید و علاوه بر اینکه خودشان نوشید به ابوبکر نیز داد و سپس به پستان گفت: جمع شو و آن جمع شد. ابن مسعود می‌گوید: نزد ایشان آمدم و گفتم ای رسول الله! از این سخن به من بیاموزید. پس دستی بر سرم کشید و فرمودند: «الله بر تو رحم نماید؛ تو پسری دانسته‌ای هستی»».

سخنان پیامبر گرامی ﷺ به عبدالله بن مسعود ؓ تأثیر بسزایی داشت «الله بر تو رحم کند؛ تو پسری دانسته‌ای هستی» او بعدها از دانشمندان برجسته و علمای صحابه قرار گرفت.

عاطفه و شفقت بی‌نظیر:

انسان‌های سنگدل، شفقت را نمی‌شناسند و مهر و عاطفه در دل‌هایشان جایی ندارد، اما کسی که الله متعال به او قلبی مهربان مانند قلب رسول الله ﷺ عنایت کرده، رحمت، سراسر وجودش را فرا می‌گیرد.

آنجناب ﷺ هنگامی که فرزندشان ابراهیم ؏ فوت نمود، اشک از چشمان مبارک سرازیر شد؛ در این وقت عبدالرحمن بن عوف ﷛ گفت: ای رسول الله! شما هم گریه می‌کنید؟! فرمودند: «ای ابن عوف! این، نشانه مهربانی است». و همچنانکه اشک می‌ریخت، فرمود: «چشم‌ها اشک می‌ریزد و دل اندوهگین است، ولی سخنی که موجب نارضایتی الله شود، به زبان نمی‌آوریم و ما به خاطر جدایی تو ای ابراهیم! غمگین هستیم». [صحیح بخاری (۱۳۰۳)]

شفقت و مهربانی رسول الله ﷺ تنها در مورد خویشاوندانشان نبود؛ بلکه شامل عموم مسلمین نیز می‌شد. بطور مثال اسماء دختر عمیس همسر جعفر ﵄ می‌گوید: رسول الله وارد خانه من شد و فرزندان جعفر ﷛ را صدا کردند، پس دیدم در حالی که اشک‌هایشان سرازیر است، آن‌ها را می‌بوید. گفتم: ای رسول الله! آیا از جعفر به شما خبری رسیده است؟ «فرمودند: بلی؛ امروز جام شهادت را نوشیدند».

اسماء ﵄ می‌گوید: ما با گریه بلند شدیم؛ سپس آن جناب ﷺ برگشت و فرمود: «برای خانواده جعفر غذا درست کنید؛ زیرا آن‌ها به این حادثه مشغولند». [طبقات ابن سعد (۲۲۰/۸)، و سنن ابن ماجه (۱۶۱۰)]

اینک که با گوشه‌ای از اخلاق پیامبر بزرگ اسلام ﷺ بویژه شفقت و مهربانیشان با کودکان آشنا شدیم، شایسته است که ایشان را الگو قرار دهیم. بخصوص که ما، در زمانی زندگی می‌کنیم که احساس محبت نسبت به کودکان کم شده است و از آن احترامی که باید برخوردار باشند، برخوردار نیستند. باید بدانیم که آن‌ها، پدران و مادران فردا و مردان و زنان آینده امت اسلامی خواهند بود.

ملاحظه می‌کنیم که چگونه پیامبر اکرم ﷺ با اخلاق و رفتار نیک شان به دل‌ها راه پیدا می‌کند و طوری برخورد می‌نماید که کودکان نیز ایشان را دوست می‌دارند، به ایشان احترام می‌گذارند و جایگاهشان را می‌دانند.

این شاگرد رسول اکرم ﷺ، صحابی بزرگوار انس رضی الله عنه وقتی از کنار کودکان می‌گذشت، به آنان سلام می‌کرد و می‌گفت: پیامبر اکرم ﷺ این کار را انجام می‌داد. [صحیح بخاری (٦٢٤٧)]

طوریکه همه می‌دانیم کودکان خوی و خواص خودشان را دارند و با حرکات و بازی زیاد، باعث خستگی انسان می‌شوند، اما پیامبر گرامی اسلام ﷺ هرگز خشمگین نمی‌شد و آنان را سرزنش نمی‌کرد؛ بلکه با آن‌ها به نرمی برخورد می‌کرد و آرامش خویش را حفظ می‌نمود.

در عهد نبوت معمولا مردم بچه‌هایشان را نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند و آن جناب برای آنان دعای خیر می‌فرمود. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یک روز کودکی را آوردند و او، بر لباس پیامبر اکرم ﷺ ادرار کرد. آن جناب ﷺ مقداری آب بر روی لباسشان ریختند. [صحیح بخاری (٢٢٢)]

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ زبانشان را برای حسن بن علی رضی الله عنهما بیرون می‌آورد و او، با دیدن زبان آن جناب ﷺ خوشحال می‌شد. [صحیح ابن حبان (٦٩٧٥) و سلسلة الأحاديث الصحيحة (٧٠)]

انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ با زینب دختر ام سلمه رضی الله عنها شوخی می‌کرد و به او می‌گفت: ای زُوینب! ای زوینب! و چندین بار این سخنش را تکرار می‌کرد. [سلسلة الأحاديث الصحيحة (٢١٤١) و صحيح الجامع (٥٠٢٥)]

آری! شفقت و مهربانی پیامبر اکرم ﷺ شامل حال کودکان می‌شد؛ حتی آن هنگامی که در عبادتی بزرگ بسر می‌برد. آنجناب ﷺ در حال نماز، نوه شان امامه را بر دوش داشت؛ هنگامی که بر می‌خاست، او را بر می‌داشت و

هنگامی که می‌خواست سجده کند، او را بر زمین می‌گذاشت. [صحیح بخاری (٥١٦) و صحیح مسلم (٥٤٣)]

محمود بن ربیع ﭬ می‌گوید : خوب به یاد دارم زمانی را که پنج ساله بودم و رسول الله ﷺ اندکی آب از دلوی برداشت و پس از مضمضه آب را بر چهره‌ام پاشید. [صحیح بخاری (٧٧) و صحیح مسلم (٣٩٤)]

ابن عباس ﭭ می‌گوید: روزی پشت سر رسول اکرم ﷺ بر مرکب سوار بودم که فرمود: «پسرم! چند کلمه به تو می‌آموزم: الله را حفظ کن، الله تعالی تو را حفاظت خواهد کرد؛ الله را حفظ کن، اوتعالی را پیشرویت می‌بینی (در کارها به تو کمک می‌نماید)؛ هرگاه چیزی می‌خواهی، از الله بخواه، و هرگاه طلب کمک می‌نمایی، از الله درخواست کمک نما». [سنن ترمذی (٢٥١٦)]

خواننده گرامی! پس از اینکه لحظاتی را با ویژگی‌های اخلاقی و سیرت گهربار پیامبر اکرم ﷺ سپری نمودیم تا به این سان حیات و زندگی را به دل‌های ما باز گردانیم و در مسیر زندگی، از ایشان پیروی نماییم، باید بدانیم که در خانه‌های ما، اطفال و کودکانی هستند که به محبت پدر و عاطفه مادر نیاز دارند و قلب‌های کوچکشان منتظرند که کسی آن‌ها را خوشحال کند.

پس آیا به فکرت خطور نمی‌کند که با فرزندانت بازی و شوخی کنی و خنده‌ها و سخنان زیبایشان را بشنوی؟ زیرا پیامبر این امت ﷺ که پدر و مادرم فدایش باد، همهٔ این کارها را انجام می‌داد.

قابل یادآوری است که اگر کودکان ما، اینگونه رشد نمایند، عاطفه متعادل و اخلاقی درست خواهند داشت و هنگامی که بزرگ شوند، امت را رهبری خواهند کرد. چون این پدران و مادران هستند که بعد از توفیق الهی، مردان و بانوان بزرگ تاریخ را تربیت می‌نمایند.

بخش چهارم

احوال شخصی پیامبر اکرم ﷺ

مطلب اول: عبادت پیامبر اکرم ﷺ

در این بخش از «سیره اخلاقی پیامبر ﷺ» به گوشه‌هایی از سیره ایشان در عبادت و حالات معنوی می‌پردازیم، باشد که الهام بخش رفتار و الگوی بندگی ما گردد.

یکی از اصول اخلاقی پیامبر اکرم ﷺ مقام بندگی و شکرگزاری شان در برابر پروردگار بود، ایشان این اصل را محور همهٔ امور و سنگ زیرین رشد و تعالی و کمال می‌دانستند، عبادتشان تنها به خاطر کسب بهشت و خوف از دوزخ نبود، بلکه ذات پاک الله را سزاوار آن می‌دانست و به عنوان شکر در برابر نعمت‌هایش، او را عبادت می‌نمود، عبادتی پاک، خالص، و تنها برای اوتعالی.

نماز: پیامبر اکرم ﷺ از جمله عبادات به نماز علاقه زیاد داشت و نماز را بسیار دوست می‌داشت و برای وقت آن انتظار می‌کشید و شوقش برای عبادت افزون می‌شد و چشم به راه رسیدن وقت آن بود. و می‌فرمود: «**جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ**». روشنایی چشم من در نماز و روزه قرار داده شده است.

پیامبر اکرم ﷺ آن‌قدر برای نماز و عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد. روزی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها به آن جناب عرض کرد: «مگر نه این است که الله متعال گناه گذشته و آیندهٔ شما را بخشیده است، چرا خود

را این‌گونه زحمت می‌دهی؟» آن‌جناب در پاسخ فرمود: «أَفَلَا اَكُونُ عَبْداً شَكُوراً؛ آیا بندۀ سپاس‌گزار خدا نباشم؟». [صحیح بخاری (۲۸۲۰)]

بارها پیامبر اکرم ﷺ، به بلال می‌فرمود: «يَا بِلَالُ أَقِمِ الصَّلَاةَ أَرِحْنَا بِهَا» [سنن ابو داود (٤٩٨٥)]. یعنی: ای بلال، نماز را برپا دار تا به نماز بایستیم؛ با اذان گفتنت به ما روح و راحت و نشاط ببخش.

روزه: پیامبر ﷺ با روزه علاقه خاصی داشت لذا روز دوشنبه و پنج‌شنبه را روزه می‌گرفت و می‌فرمود: «اعمال هر شخصی روز دوشنبه و پنج‌شنبه عرضه می‌گردد پس من دوست دارم موقعی که اعمالم عرضه می‌شود روزه باشم». [سنن نسایی (۲۳۵۸)] همچنان روزهای ۱۳-۱۴-۱۵ هرماه و روز عرفه و عاشورا را نیز روزه می‌گرفت، چنانکه ایشان در رمضان بیش از ماه‌های دیگر برای عبادت آماده می‌شد و با روحیه‌ای از رمضان استقبال می‌نمود تا روانش بر انجام نیکی انس گیرد و با نشاطتر شود و فرصت‌ها را به طور کامل غنیمت شمارد، و کل ماه رمضان را در آمادگی و بازگشت به سوی الله سپری کند. و برای آن که روانش برای روزه رمضان بهتر آماده گردد، در شعبان به گرفتن روزه نفل روی می‌آورد. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها این مطلب را چنین بازگو نموده است: قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ: لاَ يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ: لاَ يَصُومُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ، وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ " [صحیح بخاری (۱۹٦۹)]

رسول الله ﷺ آنقدر روزه می‌گرفت که می‌گفتیم: او روزه‌اش را نمی‌شکند و بعضی اوقات چنان پیوسته روزه نمی‌گرفت که می‌گفتیم: ایشان دیگر روزه نمی‌گیرد و پیامبر ﷺ را ندیدیم که روزه گرفتن ماهی جز

رمضان را به پایان برد و کامل گرداند و ـ چنان که ـ او را ندیدیم هیچ ماهی را بیش از شعبان روزه بگیرد».

صدقه: اگر در زندگی پیامبر اکرم ﷺ دقت نماییم، بدرستی در خواهیم یافت که آنجناب ﷺ زندگی خویش را بین زهد واقعی، و کمال احسان و نیکی عیار نموده بود، در حالیکه دو تا سه ماه می‌گذشت ولی آتشی در هیچ یک از خانه‌های پیامبراکرم ﷺ روشن نمی‌شد، غذای شان خرما وآب می‌بود. با این حال، آنجناب ﷺ بیشتر از هرکسی سخاوت و دل و دست باز داشتند. جود و کرمی داشتند که توانایی آن در احدی نبود، و همچو کسی که از فقر نمی‌هراسد، بخشش می‌کرد. ایشان ﷺ می‌فرمود: «لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا يَسُرُّنِي أَنْ لاَ يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلاَثٌ، وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا شَيْءٌ أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» یعنی «اگر من مثل کوه احد طلا می‌داشتم، خوش می‌بودم که سه شب برمن نگذرد و از آن چیزی نزدم باقی نمانده باشد، جز چیزی را که برای قرض نگهداری کنم». [صحیح بخاری (۲۳۸۹)]

ویا بیشتر ازهر زمانی در موسم حج بذل و عطا نمودند، ایشان ﷺ صد شتر را، اعم از گوشت، پوست، و پوشش زیر پالان آن‌ها را بر فقرا و مساکین تقسیم نمود. همچنان در چند موضعی دیگر این موسم بر مردم صدقه و خیرات داد. [صحیح مسلم (۱۳۱۷، ۱۶۷۹)]

و یا روزی مرد بادیه نشینی که تازه مسلمان شده بود نزد آنجناب ﷺ آمد و درخواست مال نمود، پیامبر اکرم ﷺ رمۀ بزرگی از گوسفندان را که بین دوکوه قرار داشت به او عطا نمود، وقتی آن مرد نزد قومش رفت گفت: «يَا قَوْمِ أَسْلِمُوا، فَإِنَّ مُحَمَّدًا يُعْطِي عَطَاءً لَا يَخْشَى الْفَاقَةَ». [صحیح مسلم (۲۳۱۲)] «ای مردمم! مسلمان شوید زیرا محمد ﷺ چنان بخشش و عطا می‌نماید که از فقر نمی‌هراسد».

اینگونه زهد و بی‌میلی ایشان با دنیا ومتاع آن بخاطری بود که علاقه ومحبت شان با الله تعالی بی‌حد زیاد بود، چون خویش را به منظور رضا و خوشنودی اوتعالی فارغ نموده بود، از عیش و عشرت دنیا دست کشید، تا آنکه همه دنیا در نزد ایشان برابر با یک بال پشه هم، ارزش و اهمیتی نداشت.

حج: پیامبر گرامی ﷺ در حج نیز مانند همیشه، بیش از دیگران الله متعال را یاد نموده و می‌پرستید، ارتباط ایشان با الله با وجود همه مشغولیت‌ها و مسؤولیت‌های که بر دوش داشتند، مانند همیشه قوی ومحکم بود. ایشان در این موسم بزرگ وگردهم آیی تاریخی حجاج بیت الله را رهبری نموده آن‌ها را به امور دین شان آگاه می‌ساخت، همچنان توجه خاص به همسران خویش داشت و در مورد آنان از صبر وتحمل کار گرفته با آن‌ها احسان و رویهٔ نیکو داشت. با وجود این همه مشغولیت و مسؤولیت‌ها، در ارتباط ایشان با پروردگار سبحان هیچ گونه تفاوت یا تکاسل ویا تأخیری صورت نگرفته وایشان را از تواضع و شکستگی در مقابل پروردگار باز نمی‌داشت.

مداومت بر ذکر الله تعالی: رسول گرامی ﷺ در سنگین کردن میزان اعمال نیک با گفتن ذکر الله تعالی کوشا بود و زبان مبارک شان همیشه با ذکر الله تعالی تر می‌بود، ام المؤمنین عایشه رضي الله عنها می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذْكُرُ اللهَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ» [صحیح مسلم (۳۷۳)]. «رسول الله ﷺ در هر حال و اوقاتش الله را یاد می‌نمود».

و آن جناب ﷺ به اصحاب توصیه می‌نمود تا زبانشان به یاد الله همیشه تر باشد، طوریکه فرمودند: «لا يَزالُ لِسَانُكَ رَطْباً مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» [سنن ترمذی (۳۳۷۵)].

«همیشه به یاد الله تر زبان باش». زیرا یادکردن پروردگار، نشانه محبت قلبی فرد نسبت به محبوبش می‌باشد.

و فرمودند: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي اليَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» [صحیح بخاری (٦٣٠٧)]. «سوگند به الله که من در روز بیش از هفتاد بار از الله بخشش می‌خواهم و بسوی او توبه می‌کنم».

و در موضع دیگر فرمود: «إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ» [صحیح مسلم (۲۷۰۲)]. «همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا می‌شود (در لحظه‌های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می‌گویم».

مطلب دوم: سخن گفتن پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی‌زد و می‌فرمود: «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيصْمُتْ». [صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)]

«کسی‌که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد» ایشان ﷺ هنگام تکلّم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلام شان کوتاه وجامع وخالی از طول وتفصیل بیجا و وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می‌کرد وکلامشان روشن بود به‌طوری که هرشنونده آن را می‌فهمید.

آری! سخن نمی‌گفت، مگر جایی که امید ثواب می‌داشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد که گویا روی سر آن‌ها پرنده نشسته است و چون ساکت می‌شد، آنان سخن می‌گفتند. کلمات گفتارش به یکدیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان می‌کرد که شنونده آن را به خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ

صدایش از همه زیباتر بود. ایشان ﷺ فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می‌کرد و در عین حال تمام آنچه را که می‌خواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا می‌فرمود. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُبَيِّنُهُ، فَصْلٌ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ». «رسول الله ﷺ مانند شما پشت سر هم و بی‌وقفه سخن نمی‌گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می‌کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ می‌کردند». [سنن ترمذی (۳٦۳۹)]

ایشان ﷺ، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه‌مند بود، تفاوت‌های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می‌گرفت و همین مسأله، باعث می‌شد تا شخصیت بردبار و صبور باشد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله ﷺ شمرده سخن می‌گفت، طوری که هر شنونده‌ای، آن را می‌فهمید». [سنن ابوداود (٤٨۳۹)]

آنجناب ﷺ از حوصله و وسعت صدر بی‌مثیل برخوردار بود و سخنانش را تکرار می‌کرد تا همه آن را دریابند. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الكَلِمَةَ ثَلَاثًا لِتُعْقَلَ عَنْهُ». «رسول الله ﷺ یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می‌کرد تا مردم بفهمند».

آنجناب ﷺ با مردم با ملاطفت، برخورد می‌کرد و می‌کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چراکه بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می‌کردند. عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ تُرْعَدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: «هَوِّنْ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می‌لرزید. پیامبر ﷺ فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک می‌خورد». [سنن ابن ماجه (۳۳۱۲)].

مطلب سوم: جلسات پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ باخوشرویی و تبسم و برخورد نیکو و لطف با مردم برخورد می‌کرد و هرگاه با کسی دست می‌داد، هرگز دست خود را از دست او نمی‌کشید تا اینکه او دستش را از دست آنجناب ﷺ بکشد. [سنن ترمذی (۲٤۹۰) ابن ماجه (۳۷۱٦) الآثار از ابو یوسف (۹۲۰) الآداب از بیهقی (۱٦۲)].

زیرا این برخورد عالی با شخص نو وارد و امثال آن، بشاشت و دوستی را افزایش می‌دهد، و وحشت و روگردانی را برطرف می‌سازد.

و می‌فرمود: «أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ الْتَقَيَا فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا بِيَدِ صَاحِبِهِ فَتَصَافَحَا وَحَمِدَا اللَّهَ تَعَالَى جَمِيعاً تَفَرَّقَا وَلَيْسَ بَيْنَهُمَا خَطِيئَةٌ». [مسند احمد (۱۸۵۹٤) صحیح الجامع (۲۷٤۱)]. «چون دو مسلمان با یکدیگر ملاقات نموده و یکی از دست دیگر بگیرد و با هم مصافحه کنند سپس ثنای الله را بجا آورند، در حالی از هم جدا می‌شوند که گناهی میان شان باقی نمی‌ماند». زیرا ایجاد دوستی و محبت و بشاشت در میان مسلمانان، دوستی و الفت و اشاعه ذکر الله، چیزهایی هستند که الله متعال به آن‌ها خشنود می‌شود.

همچنان مجالس رسول اکرم ﷺ خالی از ذکر الله نمی‌بود، زیرا عبودیت و بندگی و مقام رسالت ایجاب می‌کند که هرگز از ذکر الله و یاد پروردگارش غافل نشود، چه ذکرِ زبانی، چه یاد قلبی و چه نحوه عمل که گویای توجّه به

الله متعال است. حسن بن علی رضی الله عنهما می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللهِ» [المعجم الکبیر از طبرانی (٤١٤) و شعب الایمان از بیهقی (١٣٦٢)]. «پیامبر اکرم ﷺ جز با یاد الله برنمی خاست و نمی‌نشست». و می‌فرمود: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ، وَمَنْ اضْطَجَعَ مَضْجَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ» [سنن ابو دادود (٤٨٥٦)]. «آنکه در جایی بنشیند که در آن الله را یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است و کسی که در جایی بخوابد و الله را در آن یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است».

این گونه حالات در نشست و برخاست و یاد پیوسته الله متعال، در همنشینان و معاشران نیز تأثیر می‌گذارد و آنان را هم به یاد الله می‌اندازد.

رسول الله ﷺ در مجالس، جای خاصّی را برای خویش تعیین نمی‌کرد. در جلسات، وقتی وارد می‌شد، هر جا که جا بود می‌نشست هرچند در پایین مجلس هم بود، و به دیگران هم چنین توصیه می‌فرمود. [مصدر سابق]

جابر بن سمره رضی الله عنه می‌گوید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي» [سنن ابو داود(٤٨٢٥)]. «چون یکی از ما به خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدیم، هر کجا را خالی می‌دید، می‌نشست».

پیامبر اکرم ﷺ هرگز اجازه نمی‌داد که مجلس شان صدر و ذیل و بالا و پایین داشته باشد، ایشان از تواضع بی‌نظیری برخوردار بود تا جایی که در میان اصحاب شناخته نمی‌شد ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما نقل می‌کنند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَيْ أَصْحَابِهِ، فَيَجِيءُ الْغَرِيبُ فَلَا يَدْرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ، فَطَلَبْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَجْعَلَ لَهُ مَجْلِسًا يَعْرِفُهُ الْغَرِيبُ إِذَا أَتَاهُ..» [سنن ابو داود (٤٦٩٨)].

«ایشان ﷺ میان اصحاب می‌نشست، و گاهی که فردی غریب و ناشناس می‌آمد و آنجناب را نمی‌شناخت، از جمع می‌پرسید که پیامبر ﷺ کدام یک از شماست؟ این بود که از رسول الله ﷺ درخواست کردیم اجازه فرماید جایگاهی برایش بسازیم که آنجا بنشیند تا افراد غریب، ایشان را بشناسند...».

پیامبر اکرم ﷺ دوست نداشت در مجلس ایشان کسی از جایش بلند شود و دیگری را بجای خود بنشاند، عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما در این مورد می‌گوید: «أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ «يَكْرَهُ أَنْ يَقُومَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسَ مَكَانَهُ» [صحیح بخاری (٦٢٧٠)].

«همانا رسول الله ﷺ منع نموده است که مردی از جایش برخیزانده شود و دیگری در آنجا بنشیند لیکن جای باز کنید و گشاده سازید ـ و ابن عمر خوش نداشت مرد از جای خود برخیزد سپس کسی دیگر به جایش بنشیند.

همچنان آنجناب ﷺ بلند شدن برای پذیرایی را دوست نداشت، زیرا عادت عجمی‌ها این بود که بردگان در برابر آقایان و رعیت در برابر پادشاه بایستند، و این زیاده روی و افراطی در تعظیم بود که نزدیک بود که به شرک برسد، لذا از آن بازمی داشت و می‌فرمود: «لا تَقُومُوا كَمَا يَقُومُ الأَعَاجِمُ يُعَظِّمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» [الآداب از بیهقی (٢٤٥)]. «بلند نشوید آن چنان‌که عجمی‌ها بلند می‌شوند که همدیگر را احترام می‌دهند».

پیامبر اکرم ﷺ هیچگاه در راه‌ها نمی‌نشست و مجلسی در آن دایر نمی‌کرد و می‌فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ فِي الطُّرُقَاتِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَنَا بُدٌّ مِنْ مَجَالِسِنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَإِذَا

أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجْلِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ» قَالُوا: وَمَا حَقُّهُ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ» [صحیح بخاری (۵۸۵۷) و صحیح مسلم (۲۱۲۱)].

«از نشستن در راه‌ها خودداری کنید، اصحاب گفتند: چاره‌ای نداریم، این‌ها جای نشستن ماست، آنجا با هم صحبت می‌کنیم، پیامبر ﷺ فرمود: هر زمان آنجا می‌نشینید حق راه را ادا کنید، گفتند: حق راه چیست؟ فرمود: نگاه نکردن به زن نامحرم، آزار واذیت نکردن مردم، جواب سلام دادن و امر به معروف ونهی از منکر است».

مجلس رسول اکرم ﷺ نیز به ذکر الله تعالی پایان می‌یافت، از ابو برزه ﷺ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ در آخر عمر و در پایان جلسه خویش چون می‌خواست که از مجلسی برخیزد، می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وأَتُوبُ إِلَيْكَ» [سنن ابو داود (٤٨٥٩)].

مطلب چهارم: ساده زیستی و قناعت پیامبر اکرم ﷺ

ساده زیستی، قناعت، زهد و بی‌رغبتی به دنیا، یکی از اصول حاکم بر زندگی پیامبر اکرم ﷺ بوده است. با آنکه می‌توانست با استفاده از نعمت‌های پروردگار زندگی بهتری را برای خویش فراهم سازد، اما از آنجا که دلبستگی به زخارف دنیوی نداشت، دیگران را بر خود مقدم می‌دانست و خود به اندکی از مال دنیا اکتفاء می‌کرد.

زندگانی پیامبر اکرم ﷺ به شکلی بود که در سطح پایین‌تر از طبقه متوسط جامعه آن روز قرار داشت، آنجناب ﷺ برای همسانی با طبقه کم درآمد و فقیر، از استفاده کردن بسیاری از ملذات دنیا پرهیز می‌کرد.

عمر فاروق ﷺ حکایت می‌کند: روزی بر پیامبر ﷺ وارد شدم، ایشان ﷺ بر روی حصیری نشسته بود که هیچ چیز دیگری بر آن گسترده نشده بود، و بالشی که برگ آن از پوست و محتوایش از الیاف درخت خرما بود در زیر سر داشت، و پاهایش را برروی برگ‌های درخت سلم که با آب نرم شده بودند قرارداده بود. و بر بالای سرش چند پوست دباغی نشده آویزان بود (چیزی دیگری در منزلش وجود نداشت) وقتی که آثار گره‌های حصیر را بر پهلوی پیامبر ﷺ دیدم، به گریه افتادم، پیامبر ﷺ فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟» گفتم: ای رسول الله! کسرای ایران و قیصر روم در نعمت و رفاه بسرمی‌برند و شما هم که رسول الله هستید در این وضع قرار دارید، فرمود: مگر راضی نیستی که دنیا برای ایشان و آخرت برای ما باشد؟». [صحیح بخاری (٤٩١٣) وصحیح مسلم (١٤٧٩)]

«از ام المؤمنین عایشه ﵂ روایت است که به عروه ﷺ گفت: ای خواهرزاده‌ام! گاهی، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده می‌کردیم ولی در خانه‌های رسول الله ﷺ آتشی (برای پخت وپز) افروخته نمی‌شد. عروه پرسید: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده می‌ماندید؟ فرمود: فقط بر دو چیز سیاه یعنی خرما و آب، قناعت می‌کردیم. البته رسول الله ﷺ همسایگانی از انصار داشت که دارای شتر و گوسفند بودند و آنان برای آنجناب ﷺ شیر می‌فرستادند و رسول الله ﷺ از آن شیرها به ما می‌داد که بنوشیم». [صحیح بخاری (٢٥٦٧) و صحیح مسلم (٢٩٧٢)]

آری! پیامبر اکرم ﷺ در عین ساده زیستی، طرفدار فقر نبود و مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف نمودن در راه‌های مشروع و مناسب، لازم می‌شمرد و می‌فرمود: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلْمَرْءِ الصَّالِحِ» [الادب المفرد از بخاری (٢٩٩)]. «چه نیکوست مال حلال و شایسته برای مرد متدین و شایسته».

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْمَالُ» [مسند الشهاب القضاعی (۱۳۱۷)]. «مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا».

قتاده رحمه الله می‌گوید: «كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَخَبَّازُهُ قَائِمٌ، قَالَ: كُلُوا، «فَمَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَغِيفًا مُرَقَّقًا حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ، وَلاَ رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطُّ». «نزد انس بن مالک رضی الله عنه می‌آمدیم در حالیکه خباز وی ایستاده بود، گفت: بخورید، نمی‌دانم روزی پیامبر ﷺ نان گرم و نرمی را دیده باشد تا آنکه به الله پیوست، و هرگز گوسفندی بریان با چشمان خویش مشاهده ننمود».

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها همسر رسول الله ﷺ می‌گوید: «مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنْذُ قَدِمَ المَدِينَةَ، مِنْ طَعَامِ البُرِّ ثَلاَثَ لَيَالٍ تِبَاعًا، حَتَّى قُبِضَ». «اهل بیت محمد ﷺ از زمانی که ایشان به مدینه آمد تا هنگام وفات، سه شب پی در پی از نان گندم، سیر نخوردند».

بنابراین می‌توان گفت، قناعت و ساده زیستی از ویژگی‌های بارز زندگانی پیامبر اکرم ﷺ بود.

مطلب پنجم: خوردن و آشامیدن و غذای پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ نعمت‌های الهی را تکریم می‌نمود و به همه خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و میوه‌ها و غذاها حرمت می‌گذاشت و از هیچ نوع غذا بدگویی و ناسپاسی نمی‌کرد، بلکه نعمت‌های الهی را هر چند که کم و ناچیز بود بزرگ می‌داشت.

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «مَا عَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلَّا تَرَكَهُ» [صحیح بخاری (۳۵٦۳) و صحیح مسلم (۲۰٦٤)]. «هرگز

پیامبر اکرم ﷺ از غذایی مذمت و بدگویی نکرد. اگر از غذایی خوشش می‌آمد می‌خورد وگر نه، آنرا ترک می‌کرد».

نکتۀ مهمی که باید بدانیم این است که وقتی سخن از گرسنگی کشیدن‌های پیامبر اکرم ﷺ و سیر نخوردن‌ها و اکتفا به آب و خرما کردن ایشان می‌گویم به این معنی نیست آن جناب ﷺ نداشت و نمی‌یافت که بخورد! چرا که او گاهی به یک نفر صد شتر جایزه داد بلکه اموال زیادی از زیر دست ایشان ﷺ می‌گذشت و کاروان‌ها نزدشان می‌آمدند، ولی اگر می‌خواست شاهانه زندگی می‌کرد، زیرا الله متعال آنجناب ﷺ را مخیر ساخت بین اینکه شاهانه زندگی کند یا بنده متواضع.

در روایت است که ملکی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: «إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَقُولُ لَكَ: إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا عَبْدًا، وَإِنْ شِئْتَ نَبِيًّا مَلِكًا» [مسند ابو یعلی الموصلی (٤٩٢٠) و سلسله احادیث صحیحه البانی(٢٤٨٤)]. «پروردگارت به تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر خواهی می‌توانی پیامبر و بنده باشی و اگر خواهی می‌توانی پیامبر و پادشاه باشی». اما باز هم آن جناب ﷺ بندگی و تواضع در پیشگاه الله متعال را ترجیح داد.

با وجود این کمبود غذا و خوراکی، باز هم ادب اسلامی و اخلاق سترگش، باعث می‌شود تا از نعمت‌های الهی سپاسگزاری نماید و از کسانی که غذا و خوراکی را فراهم ساخته‌اند، تشکر کند. اگر در درست کردن، اشتباهی صورت می‌گرفت، آنان را سرزنش نمی‌کرد؛ چراکه آنان، تلاششان را کرده بودند. به همین خاطر پیامبر اکرم ﷺ از غذا عیب نمی‌گرفت، آشپز را سرزنش نمی‌کرد، آنچه را که وجود داشت، رد نمی‌نمود و چیزی را که وجود نداشت، طلب نمی‌کرد.

هر کس آن جنابﷺ را به طعام دعوت می‌کرد اجابت می‌نمود و فرقی میان برده و آزاد و فقیر و غنی نمی‌گذاشت. حتی اگر به پیاوه و اشکنه‌ای هم دعوتش می‌کردند ردّ نمی‌کرد. هدیهٔ هرکس را می‌پذیرفت، اگر چه یک جرعه شیر باشد می‌گرفت و آن را می‌نوشید ولی صدقه را نمی‌پذیرفت، و می‌فرمود: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» [صحیح بخاری (٢٥٦٨)]. «اگر مرا برای صرف ساعد یا پاچه (گوسفندی) دعوت کنند، خواهم پذیرفت. همچنین، اگر به من، ساعد یا پاچه‌ای هدیه داده شود، خواهم پذیرفت».

و هرگاه نزد قومی مهمان می‌بود و غذا می‌خورد در آخر برای صاحب خانه چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِيمَا رَزَقْتَهُمْ، وَاغْفِرْ لَهُمْ وَارْحَمْهُمْ». [سنن ترمذی (٣٥٧٦) وسنن ابو داود (٣٧٢٩)] و یا می‌فرمود: «أَكَلَ طَعَامَكُمُ الْأَبْرَارُ وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَأَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ». [مشكاة المصابيح (٤٢٤٩)]

پیامبراکرمﷺ از غذاهای حلال همراه خانواده و خدمتکار می‌خورد. اگر مسلمانی هم به میهمانی دعوت شده بود همراه آنان نشسته بر زمین و بر روی هرچه که دیگران طعام می‌خوردند، غذا می‌خورد و از هر چه که خانواده می‌خوردند با آنان می‌خورد مگر آن که مهمان داشته باشد که ترجیح می‌داد با مهمانش غذا بخورد. انس رضی الله عنه می‌گوید: «مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكَلَ عَلَى سُكْرُجَةٍ قَطُّ، وَلاَ خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلاَ أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ». «سراغ ندارم که پیامبر اکرمﷺ در ظرف‌های کوچک و تشریفاتی غذا بخورد یا نان نازک (لواش) برایش پخته شود و یا روی میز غذا میل کند». [صحیح بخاری (٥٣٨٦)]

پیامبر اکرم ﷺ آب را با سه نفس می‌نوشید، نه یکسره و پیوسته؛ و در هر بار بسم اللَّه و در پایانش الحمد لله می‌گفت. [معجم الاوسط از طبرانی (۸٤۰)]

پیامبر اکرم ﷺ نه در غذای گرم می‌دمید تا سرد شود و نه هنگام نوشیدن آب نفس خود را بر آن می‌رساند. ابو سعید خُدری رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر ﷺ، از این که از لبه شکسته کاسه آب، آشامیده و یا در نوشیدنی، دمیده شود، نهی فرمود».

شیخ الاسلام ابن تیمیه درباره نحوه خوردن و لباس پوشیدن پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید:

«بهترین روش، روش پیامبر ﷺ است. روش ایشان در نحوه خوردن، این بود که هر چه میسر می‌شد، اگر اشتها داشت، تناول می‌فرمود؛ غذای موجود را رد نمی‌کرد و برای غذایی که وجود نداشت، تکلف نمی‌نمود؛ اگر گوشت و نان وجود داشت، می‌خورد و اگر فقط خرما و یا فقط نان وجود داشت، تناول می‌کرد. اینگونه نبود که اگر دو نوع غذا وجود داشت، بگوید: من دو نوع غذا نمی‌خورم. همچنین از خوردن غذا به خاطر لذت و شیرینیش امتناع نمی‌ورزید.

در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ می‌فرمود: «ولی من، روزه می‌گیرم و روزهایی را افطار می‌کنم؛ شب زنده داری می‌نمایم و می‌خوابم. با زنان ازدواج می‌کنم و گوشت نیز می‌خورم. پس هر کس، از سنت من رویگردانی کند، از من نیست».

الله متعال به بندگانش دستور داده تا از روزی پاک او بخورند و شکرش را به جا آورند. پس هر کس، حلال خدا را بر خود حلال کند، متجاوز شمرده می‌شود.

همچنین کسی که سپاس نعمت‌های الله را به جا نیاورد، در واقع کوتاهی کرده و حق الله را ضایع نموده است.

باید دانست که راه رسول الله ﷺ بهترین و صحیح‌ترین راه‌هاست و کسانی که آن را ترک می‌کنند، از دو حال خالی نیستند:

گروهی هستند که از نعمت‌های الهی در حد افراط استفاده می‌کنند، ولی از انجام واجبات رویگردانی می‌نمایند.

و یا گروهی هستند که نعمت‌های حلال را بر خود حرام می‌سازند و رهبانیتی را بدعتگذاری می‌کنند که الله، آن را مشروع قرار نداده است؛ باید دانست که در اسلام رهبانیتی وجود ندارد.

وی می‌افزاید: هر چیز پاکی، حلال، و هر حلالی، پاک است. زیرا الله متعال اشیای پاک را برای ما حلال، و اشیای ناپاک را برای ما حرام نموده است. همچنین الله متعال، هر چیز مضر را برای ما حرام و هر چیز مفید را برای ما حلال قرار داده است». [مجموع الفتاوی ١١/٦١٤].

مطلب ششم: حیای پیامبر اکرم ﷺ

حیا فضلیتی است که عملا در گفتار و کردار شخص تبارز می‌کند، شخصی که از صفت حیا برخوردار باشد از ارتکاب حرام و زشتی‌های عقلی و عرفی دوری می‌ورزد و نرمش، مهربانی، سلامت، دوری از بدی، خوشرویی، گذشت و بخشندگی را محور زندگی اجتماعی خویش قرار می‌دهد؛ همه این صفات نیک در شخصیت پیامبر گرامی ﷺ هویدا بود و یکی ویژگی‌های اخلاقی ایشان بشمار می‌رفت. ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ العَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا، فَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ» [صحیح بخاری(٦١٠٢)]. «پیامبر اکرم ﷺ از دخترانی که در

پرده بسر می‌بَرَد، حیای بیشتری داشت، و اگر چیزی را می‌دید که دوستش نمی‌داشت، از چهره مبارکش آنرا می‌فهمیدیم».

قرآن کریم از حیای پیامبر اکرم ﷺ اینچنین حکایت می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَـٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَـٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ﴾ [الأحزاب: ۵۳] «ای مؤمنان! وارد خانه‌های پیامبر نشوید مگر آنکه برای (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بی‌آن که منتظر آماده شدنش باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده شوید و به گفتگو ننشینید، این کار پیامبر را رنج می‌دهد اما او شرم می‌کند ولی الله از بیان حق شرم نمی‌کند».

«نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می‌شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانواده ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می‌آوردند که رسول الله ﷺ مطرح کردن آن‌ها را دوست نداشت ولی آن‌جناب ﷺ از روی حیا و کرم و بزرگواری‌ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می‌ورزیدند پس الله ﷻ خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب‌آموز آنان و آیندگانشان گردید». [تفسیر انوار القران شرح سوره الاحزاب/۵۳]

ام المؤمنین عایشه ل از حیای پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ در خانه‌اش به پهلو تکیه داده بود وساق پایش برهنه بود. ابوبکر س اجازه ورود به خانه را خواست و وارد شد پیامبر ﷺ همچنان تکیه داده بود، سپس

عمر رضی الله عنه اجازه ورود خواست، پیامبر ﷺ همچنان تکیه زده بود وبا آن‌ها سخن می‌گفت: بعد از آن عثمان رضی الله عنه اجازه ورود خواست و چون وارد شد پیامبر ﷺ راست نشست ولباس‌هایش را مرتب کرد وبا او سخن گفت. عایشه رضی الله عنها شاهد قضیه بود، گفت: ای رسول الله! ابوبکر رضی الله عنه وارد شد وشما تکان نخوردید وتوجه نکردید بعد عمر رضی الله عنه وارد شد شما باز هم تکان نخوردید وتوجه نکردید اما وقتی عثمان رضی الله عنه آمد شما نشستید ولباس‌هایتان را جمع وجور کردید! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا من از مردی حیا نکنم که فرشتگان از او حیا دارند». [صحیح مسلم (۲٤۰۱)]

نظر به ارزش و اهمیت حیا در دین اسلام پیامبر اکرم ﷺ در مورد آن تأکید به عمل آورده و امت را به آن توصیه می‌فرمود، از جمله احادیث وارد شده در این مورد:

آنجناب ﷺ فرمودند: «وَالحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ» [صحیح بخاری (۹)]. «و حیا و شرم بخشی از ایمان است».

و فرمود: «الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ» [صحیح مسلم (۳۷)]. «حیا چیزی جز خوبی، به ارمغان نمی‌آورد».

و فرمود: «الحَيَاءُ مِنَ الإِيمَانِ، وَالإِيمَانُ فِي الجَنَّةِ، وَالبَذَاءُ مِنَ الجَفَاءِ، وَالجَفَاءُ فِي النَّارِ». [سنن ترمذی (۲۰۰۹)]. «حیا از ایمان و ایمان در بهشت است و بد زبانی از بی‌مهری و بد رفتاری است و بد رفتاری در جهنم است».

و فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا، وَإِنَّ خُلُقَ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ» [سنن ابن ماجه (٤۱۸۲)]. «هر دینی اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیاست».

و فرمود: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ قُرِنَا جَمِيعًا، فَإِذَا رُفِعَ أَحَدُهُمَا رُفِعَ الْآخَرُ» [مستدرک حاکم (۵۸)]. «حیا و ایمان قرین یکدیگرند هرگاه یکی از آن دو از میان برداشته شد دیگری نیز برداشته می‌شود».

و در زشتی بی‌حیایی می‌فرمود: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلاَمِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» [صحیح بخاری (٦١٢٠)]. «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته‌اند این است که: اگر حیا نداری، هرچه خواهی انجام بده».

بخش پنجم

شیوه‌های پیامبر اکرمﷺ در برخورد با اشتباهات مردم

مطلب اول: برخورد آرام پیامبر اکرمﷺ با خطاکار

هیچکس از اشتباه و خطا مبرّا نیست، و نباید اشتباه و لغزش‌های مردم را بدون برهان و بی‌آنکه درک کنیم، مورد نقد و اعتراض قرار می‌دهیم.

با خطاکار باید به آرامی برخورد صورت گیرد خصوصاً هنگامی که نهی و برخورد تند سبب شود که دایرۀ فساد وسیع‌تر گردد، نمونه‌ای جالب از آن را در برخورد حکیمانۀ پیامبر اکرمﷺ با صحرانشینی که در مسجد ادرار کرد، می‌یابیم.

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید که همراه با پیامبر اکرمﷺ در مسجد نشسته بودیم که شخصی صحرانشین وارد مسجد شد و در مسجد ادرار کرد، اصحاب رسول الله گفتند: «مَه مَه» (باز ایست.. باز ایست..) پیامبر اکرمﷺ فرمودند: ادرارش را قطع نکنید، راحتش بگذارید، و اصحاب نیز چیزی نگفتند تا این که آن مرد اعرابی در مسجد ادرار کرد، پس از آن پیامبر کرمﷺ او را صدا نمود و به وی گفت: ادرار و کثافت شایستۀ مساجد نیست، مساجد برای ذکر الله و نمازخواندن و تلاوت قرآن هستند، و سپس به یکی از حاضرین دستور داد و او دلوی آب آورد و بر محل ادرار ریخت». [صحیح مسلم (۲۸۵)]

اصحاب کرام به خاطر حرصی که بر نظافت مسجد خویش داشتند، برای انکار و منع این منکر به غیرت و جوش آمدند، اما پیامبر اکرمﷺ عاقبت و

انجام کار را در نظر داشتند و می‌دانستند که عاقبت این کار از دو احتمال خارج نیست، اول این که او را منع کنند، و دوم این که او را به حال خود بگذارند، در صورت اول اگر ادرار او قطع شود احتمال دارد که بر اثر بندآمدن ادرار به او ضرری برسد و به مرضی مبتلا گردد و اگر ادرارش قطع نشود و از بیم مردم فرار کند پس در آن صورت نجاست ادرار در مسجد پخش می‌گردد و بدن و لباس آن شخص به ادرار آغشته می‌شود. آری، پیامبر اکرم ﷺ با نظر ثاقب خویش دریافت که رهاکردن اعرابی تا در مسجد ادرار کند کمترین مفسده و شر را دربر دارد، با توجه به این که آن مرد مشغول ادرارکردن بود، و نجاست را می‌شد بعداً پاک کنند از این رو به اصحاب فرمودند: او را به حال خود بگذارید، ادرارش را قطع نکنید. آری، پیامبر اکرم ﷺ برای حصول مصلحتی برتر که همان دفع مفسده و شر بزرگتر و تحمل کمترین مفسده بود، اصحاب را از این کار باز داشت، و برای حصول مصلحتی برتر مصلحت (مؤقت) و اندک را نادیده گرفت.

این اسلوب حکیمانۀ پیامبر اکرم ﷺ در قلب آن اعرابی تأثیری عمیق بجا گذاشت که از گفتار او که در روایت ابن ماجه آمده است، واضع و آشکار می‌گردد، ابن ماجه از ابوهریره ؓ روایت نموده که وی گفت: ... آن اعرابی پس از آن که متوجه اشتباه خود گردید، گفت: پدر و مادرم فدای رسول الله ﷺ شوند، به سوی من برخاست نه مرا سرزنش نمود و نه دشنامم داد، تنها فرمود: مسجد جای ادرار نیست، همانا مسجد برای ذکر الله و نمازخواندن ساخته شده است. [سنن ابن ماجه (٥٢٩) صحیح ابن ماجه (٤٢٨)]

مطلب دوم: پرهیز نمودن پیامبر اکرم ﷺ از برخورد مستقیم با خطاکار و اکتفا نمودن به تذکر عمومی

پیامبر اکرم ﷺ سعی می‌ورزید خطاکار را مستقیما مورد سرزنش قرار ندهد بلکه با مخاطب قرار دادن عموم مردم خطاکار را متوجه و خطا را اصلاح نماید، بطور مثال:

از انس بن مالک ﷺ روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: چرا برخی از مردم هنگام نماز چشم‌های‌شان را به سوی آسمان بلند می‌کنند، و در این باره به تندی سخن گفتند حتی فرمودند: یا از این کار باز آیند و گر نه بینایی آنان گرفته خواهد شد». [صحیح بخاری (۷۵۰)]

یا هنگامی که ام المؤمنین عایشه ؓ می‌خواست کنیزی که «بریره» نام داشت بخرد، صاحبان آن کنیز راضی نشدند، مگر به این شرط که حق «ولاء» (ارثی که انسان آن را به سبب آزادی برده‌ای از او می‌برد) برای آنان محفوظ بماند، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ اطلاع یافت، خطبه‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ثنای الله متعال فرمود: چرا برخی از مردم شروطی می‌گذارند که در قرآن وجود ندارد؟ هر شرطی که در قرآن نباشد (با تعالیم آن مغایرت داشته باشد) باطل است گرچه صد شرط هم باشند، حکم و قضای الهی سزاوارتر است (که اجرا گردد) و شرط الله متعال موثق است، «ولاء» حق کسی است که برده را آزاد کرده باشد». [صحیح بخاری (۲۵٦۳)]

در این مورد شواهد و مثال‌های زیادی وجود دارد که همه در این امر مشترک‌اند که خطاکار را نباید رسوا کرد، اسلوب تعریض و کنایه‌زدن به خطاکار و عدم رویارویی با وی فوایدی دارد که از جمله آن موارد زیر را برمی‌شماریم:

۱- پرهیز از واکنش منفی خطاکار و دور نگاه‌داشتن او از اغوای شیطانی و تحریک وی به انتقام شخصی و دفاع از نفس.

۲- این روش بیشتر مورد قبول واقع می‌گردد، و بر نفس مؤثرتر است.
۳- در این روش خطاکار نزد مردم ناشناخته می‌ماند. (و رسوا نمی‌شود).
۴- بر منزلت مربی و محبت نصحیت‌کننده افزوده می‌شود.

پس اسلوب و روش برخورد غیر مستقیم با خطاکار در صورتی که توأم با حکمت باشد، هم برای خطاکار و هم برای دیگران مفید واقع خواهد شد.

مطلب سوم: بازگردانیدن حق به حقدار و حفظ منزلت خطاکار

پیامبر اکرم ﷺ که مقام رهبری و قضا و حکمرانی مسلمانان را بدوش داشت تلاش جدی بخرچ می‌داد تا باید حق به حق‌دار رسانده شود، در این باره مثال‌ها و مواقف بسیاری از ایشان ثابت است که ما به گونه نمونه به برخی از آن اشاره می‌کنیم:

مسلم از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت نموده که او می‌گوید: مردی از قبیله «حِمیَر» در جنگ یکی از افراد دشمن را کشت و خواست که «سَلب» او را برای خود بردارد، خالد بن ولید رضی الله عنه که فرماندۀ لشکر بود «سَلَب» مقتول را به وی نداد (و آن را به حساب اموال غنیمت گذاشت، پس از بازگشت) عوف بن مالک رضی الله عنه پیامبر اکرم ﷺ را از این ماجرا مطلع ساخت، آن جناب ﷺ به خالد بن ولید رضی الله عنه فرمود: چرا «سلب» او را به وی ندادی؟ خالد رضی الله عنه گفت: به نظرم زیاد «و افزون از سهمیه او) بود، پیامبر ﷺ فرمودند: آن را به او بازگردان، و پس از آنکه خالد رضی الله عنه از کنار عوف رد شد، عوف چادر او را کشید و گفت: دیدی به آنچه گفتم عمل کردم! مگر به تو نگفته بودم که نزد پیامبر اکرم ﷺ شکایتت را می‌کنم؟ پیامبر ﷺ با شنیدن این سخن خشمگین شد و به خالد رضی الله عنه فرمود: ای خالد! آن (سَلَب) را به او مده، ای خالد آن را به او مده، چرا فرماندهان مرا راحت نمی‌گذارید؟ مثال شما و آنان مانند مردی

است که شتر و یا گوسفندانی را می‌چراند و سر موعد آن‌ها را به آبشخور و سر آب می‌برد، آن چهارپایان ابتدا آب صفا و زلال چشمه را می‌نوشند و آب گل‌آلود را برای چوپان می‌گذارند. آری، آنچه صاف و زلال است از آن شما (رعیت) است و تیرگی‌ها برای آنان (فرماندهان) می‌ماند. [صحیح مسلم با شرح نووی ۱۲/ ٦٤].

در این داستان می‌بینیم هنگامی که خالد ﷺ در اجتهاد خویش مبنی بر ندادن سَلَب زیاد به قاتل به خطا رفت، پیامبر اکرم ﷺ دستور داد که حق را به صاحبش باز گرداند، اما هنگامی که مشاهده فرمود که عوف ﷺ خالد ﷺ را کنایه می‌زند و چادرش را کشید و مسخره‌اش کرد و به او گفت: مگر نگفته بودم شکایت تو را نزد پیامبر ﷺ می‌کنم، آن جناب ﷺ خشمگین شد و فرمودند: ای خالد آن مال را به او مده، و این برای رد اعتبار و منزلت امیر و فرمانده است؛ زیرا در حفظ قدر و منزلت امیر و فرمانده نزد مردم، مصلحتی آشکار و غیر قابل انکار نهفته است.

اما این جا اشکالی پیش می‌آید و آن این که اگر سَلَب مقتول از آنِ قاتل است پس چرا پیامبر ﷺ فرمود که آن مال را به او مده؟ امام نووی ﷺ این اشکال را به دو گونه پاسخ گفته است:

۱- شاید پیامبر اکرم ﷺ بعد از مدتی آن مال را به آن شخص باز گرداندند و به خاطر تنبیه او چونکه عوف بن مالک ﷺ که به خالد ﷺ بد گفته و به فرمانده لکشر و کسی که پیامبر ﷺ او را به فرماندهی برگزیده، بی‌حرمتی کرد، این کار را به تأخیر انداخت.

۲- شاید پیامبر اکرم ﷺ آن مرد را راضی نموده و او آن مال را به رضایت و اختیار خود به مسلمانان واگذاشته است، و هدف از این کار دلجویی خالد ﷺ و در نظرگرفتن مصلحت احترام و اکرام فرماندهان بوده است. [الفتح الربانی لترتیب مسند الإمام أحمد بن حنبل ١٤ / ٨٤].

برگردانیدن حق به حقدار و اعاده اعتبار و منزلت به کسی که در حق او خطایی صورت گرفته و همچنان حفظ منزلت و جایگاه خطاکار امری بسیار مهم است، تا همه بتوانند برادروار و عزتمند در جامعه زندگی نموده نباید کسی مورد تمسخر قرار گیرد، و مراعات این نکته در زندگانی پیامبر اکرم ﷺ با اصناف مختلف مردم هویداست.

مطلب چهارم: نصیحت‌نمودن طرفین نزاع در خطای مشترک

در بسیاری موارد خطا به صورتی مشترک و دو جانبه انجام می‌شود، و کسی که در حق او خطا صورت گرفته در عین حال خود او نیز خطاکار محسوب می‌گردد، البته نسبت و میزان خطا میان طرفین متفاوت خواهد بود، در چنین موارد هردو طرف نزاع و خطا را باید نصیحت نمود، در این مورد به مثال زیر توجه کنید:

عبدالله بن ابی أوفی رضی الله عنه می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه نزد پیامبر اکرم ﷺ از حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه شکایت نمود، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای خالد، کسی از اهل بدر را اذیت مکن، اگر به اندازۀ کوه احد طلا صدقه کنی بازهم به (مقام و) عمل آنان نمی‌رسی، خالد رضی الله عنه گفت: یا رسول الله درباره من سخن می‌گویند و من نیز آن‌ها را جواب می‌دهم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خالد را اذیت نکنید، او شمشیری از شمشیرهای الله متعال است که آن را بر کفار فرود آورده است». [المعجم الکبیر للطبرانی (۵۸۰) صحیح ابن حبان (۷۰۹۱)]

مداخله برای فرونشاندن غوغا و خاموش‌گردانیدن فتنه:

پیامبر اکرم ﷺ در وقایع متعددی بمنظور خاموش کردن فتنه و غوغا میان مسلمانان مبادرت ورزیده است، و هنگامی که نزدیک بود میان مسلمانان جنگی درگیرد، آن جناب ﷺ (برای آرم‌کردن اوضاع) مداخله

می‌نمود، مثلا در قضیه افک وقتی دو قبیله اوس و خزرج برآشفتند و نزدیک بود باهم بجنگند، پیامبر اکرم ﷺ از فراز منبر آنان را به سکون و آرامش دعوت داد تا این که آرام گشتند و سکوت نمودند. [صحیح بخاری (٤١٤١) و صحیح مسلم (۲۷۷۰)].

همچنان پیامبر اکرم ﷺ برای برقراری صلح بین قبیله بنی عمرو بن عوف، نزد آنان تشریف بردند. در روایت نسائی از سهل بن سعد ساعدی رضي الله عنه روایت شده که وی می‌گوید: «میان دو گروه از انصار اختلافی بروز کرد حتی یکدیگر را با سنگ نیز زدند، پیامبر اکرم ﷺ آنجا رفت تا میان آنان صلح برقرار نماید...» [مسند امام احمد ۳۳۸/۵].

مطلب پنجم: مراعات طبیعت و سرشت بشری

غیرت و رقابت و هم چشمی از ابتدای خلقت بشر بوده و همچنان با آدمی همراه خواهد بود، این خصلت در میان زنان خصوصاً میان زنان هم‌شوهر بیشتر به چشم می‌خورد، برخی از آنان گاهی مرتکب خطایی می‌شوند که اگر از فردی دیگر در احوال عادی سر بزند، با او بگونه‌ای کاملاً متفاوت برخورد خواهد شد. پیامبر اکرم ﷺ در میان همسران خویش این مسأله را کاملاً مراعات می‌فرمود و با اشتباهات آنان در این مورد بگونه‌ای صبورانه و توأم با عدل و انصاف برخورد می‌نمود، نمونه‌اش روایتی است از امام بخاری که از انس بن مالک رضي الله عنه روایت نموده است، انس رضي الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ نزد یکی از همسران خویش بود که یکی دیگر از امهات المؤمنین برای پیامبر ﷺ کاسه‌ای غذا فرستادند، آن همسر پیامبر ﷺ بر دست خادم زد و کاسه از دست او بر زمین افتاد و شکست، آن جناب ﷺ تکه‌های کاسه را جمع نمود و در حالی که غذاها را در آن کاسه جمع می‌کرد، فرمود: مادرتان غیرت ورزید، و سپس کاسهٔ سالم آن همسر را به خادم داد تا برای همسر

دیگرش ببرد و کاسه شکسته را برای همان همسری که آن را شکسته بود باقی گذاشت. [صحیح بخاری (۵۲۲۵)]

آری! غیرت زنان با طبیعت شان سرشته و عجین شده است و ایشان را به کارهای گوناگونی وادار نموده و از عاقبت‌اندیشی باز می‌دارد، حتی گفته‌اند، هرگاه غیرت زن بیاید، از بالای رودخانه پایین آن را نمی‌بیند.

بخش ششم

اخلاق نبوی در جنگ و صلح

مطلب اول: نگاهی به غزوات پیامبر اکرم ﷺ

اگر غزوه‌ها، سریه‌ها و گروه‌های اعزامی پیامبر اکرم ﷺ را طی بیست و سه سال بعثت مورد بررسی قرار دهیم، به خوبی روشن می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ توانست اهداف و انگیره‌هایی را که در جاهلیت به خاطر آن آتش جنگ‌ها همیشه بر افروخته بود، تغییر دهد. زیرا در دوره جاهلیت جنگ، به معنای غارتگری، خراب کاری، چپاول، قتل و کشتار، ستم و تجاوز، دشمنی و خونخواهی و انتقام جویی، ضعیف کشی، ویرانگری، هتک حرمت زنان، خشونت و سنگدلی نسبت به کودکان و کنیزان و نسل کشی و از بین بردن آبادی و آبادانی بود. اما همین جنگ دوران جاهلیت به برکت اسلام به جهادی مقدس برای رهایی انسان از نظام خشونت و دشمنی و بر قرار کردن عدل و انصاف تغییر یافت و نظام جنگ دوره جاهلیت که شالوده‌اش بر پایمال شدن حقوق ضعیف به دست قوی، استوار بود، به نظام دیگری تبدیل شد که درآن، افراد قوی و زورمند، ضعیف در نظر گرفته می‌شدند تا حق ضعیفان، از آنان گرفته شود. آری، نهاد و طبیعت جنگ، بکلی دگرگون شد و به صورت جهاد و مبارزه فداکارانه‌ای درآمد تا به داد و فریاد مردان و زنان و کودکانی برسد که پیوسته می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر و دیار که ساکنان آن ستمکارند، نجات بده، و برای ما از جانب خودت، سرپرست و یاوری بفرست». بوسیله جهاد بود که زمین از نیرنگ و خیانت،

گناه و تجاوز، رها شدو صلح و امنیت، محبت و مهربانی، رحمت و رعایت حقوق دیگران و جوانمردی گسترش یافت.

پیامبر اکرم ﷺ برای جنگ قوانینی تدوین کرد و اصول شرافتمندانه‌ای بنیان نهاد و سپاهیانش را با آن مقررات آشنا کرد و به رعایت آن ملزم نمود و تجاوز از آن اصول و مقررات را در هیچ شرایطی برایشان روا ندانست. سلیمان بن بریده از پدرش روایت می‌کند: زمانی که رسول الله ﷺ فرماندهی سپاه یا سریه‌ای را به یکی از اصحاب می‌سپرد، خودش و همراهانش را به تقوای الهی سفارش می‌کرد و می‌فرمود: بنام الله و در راه الله بجنگید، و با کسانی که به الله کفر ورزیده‌اند، بجنگید؛ جهاد کنید، اما خیانت و پیمان شکنی نکنید، و کسی را مثله (بریدن بینی و گوش) نکنید؛ کودکان را نکشید. و دستور می‌داد که سخت گیر نباشند و می‌فرمود: آسان بگیرید. و سخت نگیرید و اعتماد مردم را جلب کنید و آن‌ها را متنفر نکنید و از خود مرانید». [صحیح مسلم (۱۷۳۱)]

همچنین دستور می‌داد: «هرگاه با دشمن مشرک مواجه شدی، آن‌ها را به یکی از این سه مطلب دعوت کن، هرکدام را پذیرفتند، تو نیز آن را بپذیر و از قتال و جنگ با آنان خود داری کن، نخست آنان را بسوی اسلام دعوت کن، اگر پذیرفتند، تو نیز اسلام آنان را بپذیر و از جنگ با آنان خودداری کن، اگر از پذیرفتن اسلام و مسلمان شدن انکار کردند، آنان را به تسلیم شدن و پرداخت مالیات دعوت کن، اگر جواب مثبت دادند، بپذیر و از جنگیدن با آنان دست بردار، اگر از این پیشنهاد انکار کردند، آنگاه از خدا یاری طلب و با آنان قتال کن». [صحیح مسلم (۱۷۳۱) و سنن ابو داود (۲۶۱۲)]

هرگاه شبانگاه به محل سکونت قومی می‌رسید، تا بامدادان بر آن‌ها هجوم نمی‌برد و بشدت از سوزاندن خانه و کاشانه مردم و از کشتن بچه‌ها و زنان نهی می‌کرد و از دزدیدن اموال غنیمت و به تاراج بردن اموال در

جنگ‌ها و از ویران کردن کشتزارها و کشتن حیوانات و قطع درختان نهی می‌کرد. مگر در حالت اضطراری که راهی جز آن وجود نداشت. در فتح مکه فرمود: زخمی‌ها را نکشید و فراری‌ها را دنبال نکنید! اسیری را نکشید! از کشتن سفیران و نمایندگان و از کشتن کافرانی که هم پیمان مسلمانان و یا در امان آن‌ها هستند، به شدت نهی کرد و فرمود: «هرکس کافری را که با او پیمان بسته‌ایم، بکشد، بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید اگر چه بوی آن از فاصله چهل سال راه، به مشام می‌رسد». [صحیح بخاری (۳۱٦٦)]

آری، پیامبر اکرم ﷺ با گذاشتن اصول و قواعد ارزشمند جهاد، قتل و کارزار را از زشتی‌ها و پلیدی‌های دوران جاهلیت پاک نمود و جنگ را به جهادی مقدس مبدل کرد. [بر گرفته از کتاب سیرت رسول اکرم ﷺ ترجمه رحیق مختوم ص (۵۲۸)].

مطلب دوم: برداشت نادرست برخی، از غزوات پیامبر اکرم ﷺ

غزوات و معارکی که در تاریخ زندگانی پیامبر اکرم ﷺ بوقوع پیوست، نزد برخی کوتاه اندیشان این شبهه را به وجود آورده است که گویا اسلام «دین شمشیر» است. در حالی که طی بیست و سه سال بعثت پیامبر اکرم ﷺ کلیه غزوات آنجناب ﷺ کمتر از یک سال را در بر گرفته است و متباقی سال‌های بعثت ایشان ﷺ در تربیت افراد، رشد جامعه و تفوق اخلاقی انسانیت انجام پذیرفته است.

پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه منوره و تشکیل حکومت اسلامی، با دشمنان خود صلح‌های متعددی برگزار کرد. از جمله صلح با قبایل یهود در مدینه و صلح حدیبیه با مشرکین مکه و غیرهما.

وقتی سیره پیامبر اکرم ﷺ را با تأمل و تعمق مطالعه نماییم درمی یابیم که هدف والای ایشان ﷺ دعوت به سوی الله یگانه، و رهایی از بندگی و

بردگی و گردن خم نمودن به مخلوق بوده است؛ بنابر این وقتی فرماندهی را برای رویارویی با دشمن می‌فرستاد به وی توصیه می‌نمود که قبل از تهاجم بر دشمن، باید دشمن را بسوی اسلام یا بسوی تسلیم شدن و پرداخت جزیه دعوت نماید، اگر از این دو پیشنهاد (اسلام و تسلیم) انکار کردند آنگاه راه سوم قتال و مبارزه را پیش بگیرد.

البته آنجناب ﷺ در مدت بیست و سه سال رسالت، تا جای ممکن از جنگ و درگیری دوری می‌کرد. بطور مثال در صلح حدیبیه، که لشکر اسلام از قوت و شوکت برخوردار بود، به تحکیم صلح منجر شد و حکومت اسلامی از سوی مشرکان قریش به رسمیت شناخته شد؛ تا آنجاکه قریشیان پذیرفتند به مسلمانان خیانت نورزند. در این صلح تاریخی، پیامبر اکرم ﷺ با نرمش قهرمانانه توانست صلح و امنیت را برقرار و دعوت خود را جهانی کند. پس جنگ در سیره پیامبر اکرم ﷺ، یا در دفاع از کیان اسلام بوده و یا در رفعِ موانع دعوت به اسلام و یا در واکنش به پیمان شکنی و فتنه انگیزی ها.

بناء مطالعۀ درست از سیره پیامبر اکرم ﷺ و قضاوت منصفانه درباره اهداف غزوات ایشان ﷺ این شبهه را که گویا اسلام «دین شمشیر» است کاملا رد می‌کند.

مطلب سوم: گفتگو، نه تصادم

همه می‌دانند که جنگ همیشه توأم با کشتار و اسارت و ویرانی و تباهی است، و هیچ عاقلی جنگ را بر صلح و برقراری ترجیح نمی‌دهد؛ اما گاهی جنگ با همه مصایب و مشکلاتی که دارد، در دفع متجاوز، یا رفع ظلم و گشودن راه حق، نه تنها مطلوب، بلکه مقدس خواهد بود؛ چنان که در آیین اسلام، چنین جنگ‌هایی به نام جهاد معروف است که کشتگان آن شهید و از مقام والا به نزد الله متعال برخوردار اند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ

فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٤ سَيَهۡدِيهِمۡ وَيُصۡلِحُ بَالَهُمۡ ٥ وَيُدۡخِلُهُمُ ٱلۡجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمۡ ٦﴾ [محمد: ٤-٦].

«و کسانی که در راه الله کشته شوند الله هرگز اعمال آنان را ضایع نمی‌کند. به زودی (الله) آنان را هدایت خواهد کرد و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح می‌سازد. و آنان را به جنتی داخل خواهد کرد که به آنان (در قرآن) توصیف کرده است».

البته هدف از بعثت رسول گرامی ﷺ دعوت به سوی بنده گی الله تعالی و یکتا پرستی ذات اقدس او بود، و آنجناب ﷺ برای انجام این هدف مقدس، همواره صلح را بر جنگ ترجیح می‌داد و هیچ گاه به اختیار خود به جنگ روی نمی‌آورد. پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه منوره و تشکیل حکومت اسلامی در این شهر گاهی بخاطر نمایش اقتدار حکومت اسلامی و ناامید کردن دشمنان از تجاوز، مأموریت‌ها و مانورهای نظامی متعددی را سازمان داد. این مأموریت‌ها و مانورها، چه در قالب غزوه با حضور پیامبر اکرم ﷺ، و چه بدون حضور ایشان ﷺ بنام سریّه عملی شد.

بعضی چنین تصور می‌کنند که این غزوه‌ها و سریه‌ها همگی جنگ و نبرد بود؛ درحالی که بسیاری از آن‌ها بدون برخورد نظامی، و گاهی حتی با انعقاد پیمان صلح به پایان رسید؛ چنان که غزوه ابواء یا ودان به صلح با بنی ضمره منجر شد، این غزوه در ماه صفر سال دوم هجری مطابق با اگست سال ۶۲۳ میلادی پیامبر اکرم ﷺ شخصاً با هفتاد تن از مهاجران به هدف بستن راه کاروان قریش بیرون شد و در مدینه سعد بن عباده رضی الله عنه را به عنوان جانشین تعیین نمود. پیامبر اکرم ﷺ همچنان پیش رفت تا اینکه به ودان رسید و عملاً درگیر نشد. در همین غزوه پیامبر اکرم ﷺ با عمرو بن مخشی ضمری که درآن زمان سردار بنی ضمر بود، پیمانی بست که متن آن چنین است:

«این، نوشته‌ای است از محمد رسول الله ﷺ برای بنی ضمر مبنی بر اینکه این قبیله با اموالش درامان هستند و در مقابل کسانی که قصد ستیز با ایشان را داشته باشند، یاری خواهندشد، مگر آنکه با دین الله بجنگند و تا آب دریا به اندازه‌ای باشد که لباس پشمینی را مرطوب کند، این پیمان به قوت خود باقی است، همچنین هرگاه پیامبر ﷺ، آنان را به یاری بخواند، باید اجابت کنند». [ترجمه رحیق مختوم از عبد الله خاموش هروی ص (۳۲۳)]

همچنین غزوهٔ ذوالعُشیره به صلح با بنی مُدلج و هم پیمانان شان انجامید. در این غزوه معاهده عدم تجاوز به امضا رسید. [رحیق مختوم ص (۳۲۵)].

همچنین غزوه تبوک، که بزرگترین غزوه پیامبر اکرم ﷺ و در نوع خود کم نظیر بود و با همراهی سی هزار مسلمان انجام شد بابرگزاری صلح‌هایی با چندین گروه و قبیله مسیحی و عرب مستقر در همان منطقه بر اساس قانون جزیه پایان یافت؛ یحنه بن رؤبه فرمانروای ایله، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و با ایشان ﷺ صلح کرد مبنی بر اینکه جزیه بپردازد. اهل جرباء و اذرح نیز با پیامبر اکرم ﷺ صلح کردند و قرار گذاشتند جزیه بپردازند. [رحیق مختوم ص (۷۶۱)].

همچنان غزوه حدیبیه با صلح میان مسلمانان و مشرکین مکه انجامید، پیامبر اکرم ﷺ در سال ششم هجری اعراب حومه مدینه و روستاهای نزدیک را برای رفتن به حج فرا خواند؛ و روز دوشنبه اول ذی القعده سال ششم هجری بود که به همراه ام سلمه و هزار و چهارصد و به قولی هزار و پنجصد نفر بسوی مکه بیرون شد. در این سفر، هیچ سلاحی با خود نداشتند جز شمشیرهایی که در نیام بود و به قریشیان اعلان نمود که برای جنگ نیامده‌اند. وقتی پیامبر اکرم ﷺ به مکه رسید رفت و آمدهای نمایندگان طرفین صورت گرفت تا اینکه قریش سهیل بن عمرو را نزد پیامبر ﷺ

فرستاد، و سهیل با پیامبر اکرم ﷺ مفصلا صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای چهارگانه صلح به توافق رسیدند. [رحیق مختوم (۵۷۷)]

همچنان پیامبر اکرم ﷺ در اولین اقدام شان پس از هجرت به مدینه منوره با یهودیان این شهر پیمان صلح بست، زیرا احتمال هجوم بر مدینه از سوی دشمنان وجود داشت، و این احتمال هم وجود داشت که یهودیان راه رقابت و عداوت را پیش بگیرند و با دشمنان مسلمانان سازش و همکاری نمایند، بر این اساس، پیامبر اکرم ﷺ معاهده صلح با آنان بست، تا دشمنی احتمالی آن‌ها از میان برداشته شود. با این اقدام حکیمانه پیامبر اکرم ﷺ یهودیان را به عنوان امتی «متحد» با مسلمانان معرفی کرد که می‌توانند بر آیین خود باقی باشند، البته به شرط آن که نیرنگ نورزندو در دفاع از مدینه، همکاری نمایند.

مطلب چهارم: حرص پیامبر اکرم ﷺ بر نشر اسلام، نه درگیری

بدون شک همه پیامبران الهی با دو هدف اساسی از طرف الله متعال در میان بشر مبعوث شده‌اند، یکی برقراری ارتباط صحیح میان بنده و خالقش، تا از بندگی وپرستش هر موجودی غیر از خالق که در کلمه طیبه «لا اله الا الله» خلاصه می‌شود اجتناب ورزد. و هدف دومی برقراری روابط حسنه میان افراد جامعه، بر اساس عدالت و صلح و صفا و تعاون و احسان است.

دعوت و رسالت پیامبر گرامی ما ﷺ نیز بر اساس «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) تُفْلِحُوا» (ای مردم! لا اله الا اللّه بگویید تا رستگار شوید) [صحیح السیرة النبویه از البانی ۱٤۲/۱]، و نجات انسان‌ها از گمراهی به نور اسلام بود، و در راه دستیابی به این هدف، همواره صلح را بر جنگ، و دوستی را بر دشمنی ترجیح می‌داد؛ البته این ترجیح دادن به نوبه خود یک اصلی بود؛ نه

شکلی و ظاهری. طوریکه دیدیم پیشنهاد دهنده صلح حدیبیه شخص رسول الله ﷺ بود.

وقتی سخن از غزوات و نبردهای پیامبر اکرم ﷺ به میان می‌آید، باید اهداف و عوامل این نبردها را چه در آغاز نبرد، و چه در اثنای نبرد و چه پس از نبرد مد نظر بگیریم. زیرا پیامبر اکرم ﷺ به طور کلی، بر اساس یکی از این دو هدف به جنگ تن می‌داد:

یکی حفظ کیان اسلام: چون برخی از نبردهای رسول اکرم ﷺ دفاعی، و بخاطر دفعِ تجاوز دشمن به سرزمین اسلام بود. مانند غزوه احد و خندق که کاملاً دفاعی بودند.

هدف دوم بخاطر رفعِ موانع موجود بر سر راه دعوت به اسلام انجام می‌شد. البته مشرکان عرب از روز نخست مانعِ هرگونه دعوت به اسلام بودند، و اجازه نمی‌دادند که دعوت پیامبر اکرم ﷺ بین مردم انتشار پیدا کند، به همین سبب برخوردهای خشونت آمیز مشرکان مکه با پیامبر ﷺ و مسلمانان بود، که پیوسته ایشان را تهدید و سرکوب و شکنجه‌های روحی و جسمی می‌کردند، که همین سرکوب‌ها و شکنجه‌ها، باعث هجرت مسلمانان به حبشه و مدینه شد.

همچنان دو ماجرای غادرانه و غم انگیز دیگر، حادثه رَجیع و حادثه بِئر مَعونه که ده‌ها تن از مبلّغانِ و حافظان قرآن مسلمان توسط قبایل پیمان شکن قتل عام شدند؛ این در حالی بود که از آنان برای تعلیم اسلام دعوت شده بود.

همچنان برخی از نبردهای پیامبر اکرم ﷺ بخاطر پیش گیری حملات مترقبه دشمن، و دیگری بخاطر واکنش به پیمان شکنی و فتنه انگیزی مشرکین بود. مثلا در سال پنجم هجری، پیامبر اکرم ﷺ آگاهی یافت که

قبیله بنی مصطلق آمادگی هجوم به مدینه را دارند، ایشان ﷺ هم در اقدامی پیش گیرانه به آنان حمله کرد. [رحیق مختوم ص (۳٤٦-۳٤۸)].

همچنین یهودیان مدینه در پی نقض صلح، مجازات و تبعید شدند، و خیبر نیز به سبب فتنه انگیزی ساکنانش فتح شد.

ناگفته نماند که در جنگ‌های پیش گیرانۀ پیامبر اکرم ﷺ و نیز جنگی‌های که در واکنش به پیمان شکنی و فتنه انگیزی قبایل صورت گرفت، در واقع، طرف مقابل ابتدا قصد هجوم، و یا دشمنی پنهانی داشتند. ازاین رو، این گونه جنگ‌ها را می‌توان پاسخ به تهدید کیان دولت اسلامی، و دارای ماهیت دفاعی دانست، که بر اساس عمق تهدیدات دشمن واقع می‌شد.

مطلب پنجم: شفقت و مهربانی بی‌نظیر پیامبر اکرم ﷺ بر خصوم و دشمنان

پیامبر اکرم ﷺ جلوۀ رحمت و لطف الله متعال در زمین بود، ایشان نه تنها به انسان‌ها، بلکه به همۀ موجودات عالم به نظر رحمت و مرحمت می‌نگریست و بر این اساس با آنان رفتار می‌کرد، الله متعال در مورد آنجناب ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: ۱۰۷] «ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

آری، پیامبر اکرم ﷺ نسبت به همۀ مردمان رحمت می‌ورزید و با محبت رفتار می‌نمود، چون ایشان ﷺ پیام آور رحمت و شفقت الهی در جهان بود، لذا با مؤمن و کافر، مسلمان و مشرک بر همین اساس رفتار می‌کرد و خواهان هدایت و نجات همگان بود، ایشان ﷺ نسبت به همه سخت دلسوز بود، چنان دلسوزی که کسی نمی‌توانست در صداقت و محبت ایشان تردیدی به دل راه دهد، ایشان نمی‌خواست منکران حق و کفار به کفر خودشان باقی بمانند، و به آتش جهنم وارد شوند، این دلسوزی به حدی

بودکه الله متعال خطاب به آنجناب ﷺ فرمود: ﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٣﴾ [الشعراء: ۳] «شاید از این که ایمان نمی‌آورند جان خودرا - از شدت اندوه - هلاک کنی».

این در حالی بود که مشرکان از هیچگونه آزار و اذیت پیامبر اکرم ﷺ دریغ نمی‌ورزیدند، از سرزنش و آزار و تهدید و تحقیر آنجناب ﷺ خودداری نمی‌کردند،گاهی ایشان را دیوانه می‌خواندند، گاهی خاک و خاشاک را به سر و رویشان می‌ریختند. ساحر و جادوگرش و دروغگو و شاعر و داستان سرا می‌خواندند، گاهی در نکوهش ایشان شعر می‌سرودند و گاهی کودکان و بردگان خود را وا می‌داشتند تا آنجناب ﷺ را با سخنان زشت و ناپسند یاد کنند. پیامبر اکرم ﷺ در اشاره به آزار و اذیت مشرکین چنین فرمود: «لَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذَى أَحَدٌ» [سنن ابن ماجه (۵۱۵) وحلية الأولياء (۳۳۳/٦) و سلسلة الأحاديث الصحيحة (۲۲۲۲)]. «چنان در راه الله اذیت شدم که هیچ کسی مثل من اذیت نخواهد نشد». آری در شهر خودش، در مملکت خودش، بدست بیگانه و اقربای خودش، مورد آزار و اذیت قرار گرفت.

سیزده سال حضور پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان در شهر مکه همراه بود با شکنجه و آزار و اذیت‌های شدید مشرکین، با آن همه دشمنی‌ها چه در آغاز دعوت و چه بعد از هجرت، و علی الرغم آن همه توطئه، جنگ و لشکرکشی‌ها در برابر پیامبر اکرم ﷺ، آن جناب ﷺ بعد از فتح مکه، بر درِ کعبه ایستاد و خطاب به قریش فرمود: هان! قریشیان! چه می‌گویید؟ فکر می‌کنید با شما چه خواهم کرد؟ قریشیان گفتند: تو برادری بزرگوار و فرزند برادری کریم و بزرگواری. سپس آنجناب ﷺ فرمود: من آنچه را می‌گویم که برادرم یوسف گفت: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُو أَرْحَمُ

الرَّاحِمِينَ» «امروز بر شما سرزنشی نیست. الله شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است». [السنن الکبری از بیهقی (۱۸۲۷۵) تاریخ المدینة از ابن شبة (۷۲۳/۲)]. دیدیم که پیامبر اکرم ﷺ در برابر دشمنان دیروزش شدت را به شفقت، تندی را به رحمت، وکینه و دشمنی‌ها را به بخشش و گذشت پیراست.

در روز فتح مکّه سعد بن عُباده ﷺ در حالی که پرچمدار انصار بود به ابو سفیان گفت: ای ابو سفیان! «اليَوْمَ يَوْمُ المَلْحَمَةِ، اليَوْمَ تُسْتَحَلُّ الكَعْبَةُ» «امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت کعبه است». وقتی ابو سفیان این سخن سعد ﷺ را به پیامبر ﷺ در میان گذاشت آنجناب ﷺ فرمود: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الكَعْبَةُ» «سعد دروغ گفته، بلکه امروز روزیست که الله تعالی کعبه را در آن تعظیم می‌کند و روزیست که کعبه با کسوه آراسته می‌شود». [صحیح بخاری (٤٢٨٠)]

آری، هیچ فردی به اندازه پیامبر اکرم ﷺ مورد آزار و اذیت قرار نگرفته است. ولی با این همه آزار و اذیت‌ها دشمنان و خصوم خویش را عفو می‌کرد و درمی گذشت و از کسی انتقام نمی‌گرفت. از ام المؤمنین عایشه ﷺ روایت است که فرمود: «مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ حَتَّى يُنْتَهَكَ مِنْ حُرُمَاتِ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ» [صحیح بخاری (٦٧٨٦)]. «و پیامبر ﷺ بخاطر اذیتی که به ایشان می‌رسید، انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه به دین الله، بی‌حرمتی می‌شد.آنگاه، بخاطر آن، انتقام می‌گرفت».

مطلب ششم: شجاعت پیامبر گرامی ﷺ

یکی از بارزترین دلایل شجاعت پیامبر گرامی ﷺ این است که دعوتش را به تنهایی آغاز کرد و در برابر کفار و سرداران قریش مقاومت نمود تا اینکه الله تعالی، او را پیروز گرداند. رسول اکرم ﷺ هیچگاه نگفت: من، تنهایم و همه مردم در برابرم ایستاده‌اند؛ بلکه بر الله توکل نمود و مردم را آشکارا به دین حق فرا خواند. وی، شجاعترین مردم بود و از همه آنان، قاطعیت بیشتری داشت. در مواضعی که سایر مردم، فرار می‌کردند، ایشان، ثابت قدم می‌ماند. شجاعت ایشان ﷺ در غزوه بدر آنگاه که با لشکری که سه برابر لشکر مسلمانان بود دلیرانه ایستاد، در غزوه احد وقتی اشاعه شهادت رسول اکرم ﷺ پخش شد و مردم از میدان معرکه فاصله گرفتند ایشان ﷺ شجاعانه ایستاد و هراسی به خود راه نداد، در غزوه احزاب در مقابل لشکر ده هزاری مشرکان و خطر عهدشکنان قبایل یهود دلیرانه ایستاد، در غزوه حنین هنگامی که مسلمانان پشت کردند و برگشتند، پیامبر اکرم ﷺ همچنان مرکبش را به سوی کفار می‌راند و مردم را به برگشت صدا می‌زد، اگر همچو قائد شجاع و با ثبات و صبور در مقابل لشکر دشمن قرار نمی‌داشت لشکر اسلام هرگز پیروز نمی‌شدند. [الرسول القائد از محمود شیت خطاب ٤٣٦/١]

آری شجاعت والای پیامبر اکرم ﷺ از روزهای نخستین دعوت آشکار بود ایشان به تنهایی با مشرکان موضوعی را در میان می‌گذاشت و از مسئله‌ای سخن می‌گفت که عقل‌هایشان آن را نمی‌پذیرفت و ترس از رویارویی با مشرکان و اعتراض و مسخره آنان ایشان را از آشکار نمودن این قضیه باز نداشت و با این عمل برای امت خود شگفت‌ترین و زیباترین نمونه‌های آشکار کردن حق در برابر باطل را با شجاعت تام ارائه داد؛ گرچه آن‌ها بر ضد حق

متحد و منسجم گردیده بودند و برای جنگ با او تمام توان و نیروی خود را به کار گرفته بودند.

شجاعت در میدان معرکه:

علی ﷺ می‌گوید: در جنگ بدر خود را در حالی یافتم که ما به پیامبر ﷺ پناه می‌بریم و او نزدیکترین فرد ما به دشمن بود و در آن روز شجاع‌ترین فرد ما پیامبراکرم ﷺ بود. [مسند امام احمد (٦٥٤)]

در جنگ احد، پیامبر اکرم ﷺ در این جنگ به شدت مجروح گردید، چهره مبارکش خونین شد، دندان‌هایش شکست و از ناحیه سر به شدت آسیب دید و اینگونه صبر و ثبات و شجاعتش در این نبرد سنگین، به نمایش درآمد و هویدا گردید.

سهل بن سعد ﷺ از آن روز بزرگ و از زخمی شدن پیامبر اکرم ﷺ سخن به میان آورد و گفت: به الله سوگند، من می‌دانم که چه کسی زخم رسول الله ﷺ را شستشو می‌داد و چه کسی آب می‌ریخت و زخم آن جناب ﷺ با چه چیزی مداوا گردید. علی بن ابی طالب ﷺ آب می‌ریخت و فاطمه ﷺ زخم را شستشو می‌داد. هنگامی که فاطمه ﷺ متوجه شد آب، باعث افزایش خونریزی می‌شود، قطعه‌ای حصیر برداشت و آن را سوزاند و بر زخم گذاشت. در نتیجه، خونریزی متوقف شد. [صحیح مسلم (۱۷۹۰)]

عباس بن عبدالمطلب ﷺ رسول الله ﷺ را در نبرد حنین چنین توصیف می‌نماید: هنگامی که مسلمانان پشت کردند و برگشتند، پیامبر اکرم ﷺ همچنان مرکبش را به سوی کفار می‌راند. من که افسار مرکبش را به دست داشتم، سعی می‌نمودم که آن را نگه دارم تا به سرعت پیش نرود. در این اثنا پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ»

یعنی: «من، پیامبری هستم که دروغ نمی‌گوید؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم». [صحیح مسلم (۱۷۷۶)]

و در بازگشت از غزوۀ ذات‌الرقاع، پیامبر اکرم ﷺ و یارانش قصد قیلوله و استراحت در دره‌ای دارای درختان خاردار نمودند. هر کسی زیر درختی به استراحت پرداخت. رسول اکرم ﷺ نیز در گوشه‌ای زیر درختی خوابید. جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: ما هنوز زیاد نخوابیده بودیم که متوجه شدیم، رسول الله ﷺ ما را فرا می‌خواند. وقتی نزد ایشان گرد آمدیم، بادیه نشینی را در حضور ایشان دیدیم. رسول الله ﷺ فرمود: این مرد در حالی که من خوابیده بودم، شمشیر مرا برداشته بود و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌بخشد؟ من گفتم: الله و اکنون او اینجا نشسته است... جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ او را سرزنش و تهدید ننمود. اسم آن مرد بادیه‌نشین غورث بن حارث بود». [صحیح بخاری (۲۹۱۰)]

بلی اوج شجاعت شگفت انگیز رسول گرامی ﷺ در جنگ‌ها هنگامی نمایان می‌شد که ایشان خود فرماندهی جنگ‌ها را بر عهده می‌گرفت و در میدان کارزار فرو می‌رفت و مسلمانان را به جنگ در راه الله و برای پیروزی رسالتی که بر عهده گرفته بود و به آن ایمان آورده بود تشویق می‌کرد. ایشان هیچ وقت از میدان جنگ و نبرد فرار نکرد. حتی در جنگ احد وقتی که بیشتر مسلمانان شکست خورده بودند، ایشان ثابت قدم همچنان در برابر تیر باران دشمنان ایستاده بود و می‌جنگید و مبارزه می‌کرد.

شجاعت در غیر جنگ:

انس بن مالک رضی الله عنه دربارۀ شجاعت پیامبر گرامی ﷺ در غیر جنگ‌ها می‌گوید: پیامبر ﷺ بهترین و شجاع‌ترین فرد مردم بود. شبی مردم مدینه ترسیدند. به همین دلیل به سوی منبع آن صدا رفتند. پیامبر ﷺ در حالی

که خبر را کسب کرده بود به سویشان آمد. در حالی که سوار بر اسب زین نشده ابو طلحه بود و شمشیری به گردن داشت فرمود: «لَمْ تُرَاعُوا لَمْ تُرَاعُوا». «نترسید نترسید» سپس فرمود: «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا» أَوْ قَالَ: «إِنَّهُ لَبَحْرٌ»: «این اسب خیلی سریع بود». یعنی مردم مدینه با شنیدن این صدای عجیب ترسان از خانه خارج می‌شوند تا بدانند چه اتفاقی افتاده است.

آنان پیامبر ﷺ را می‌بینند که به تنهایی بر روی اسپی بدون زین از جانب صدا به سوی آن‌ها می‌آید و آن‌ها را آرام می‌نماید. زیرا شرایط این گونه سرعتی را می‌طلبید. همچنین شمشیرش را به گردنش آویخته بود. زیرا ممکن است به کاربرد آن نیاز باشد. به آن‌ها گفت اسپی که همراهش بود نامش بحر یعنی دریا بود به عبارت دیگر سریع بود. بنابراین پیامبر ﷺ منتظر خروج مردم نماند تا برای کسب خبر همراه ایشان بیایند.

و قبل از رفتن بسوی غزوه احد پیامبر اکرم ﷺ با یارانش مشورت کرد. آنان معتقد به جنگیدن خارج مدینه بودند. اما پیامبر ﷺ نظر دیگری داشت. نظر آن‌ها را پرسید. اصحاب ﷺ از نظرشان پشیمان شدند. زیرا پیامبر ﷺ نظر دیگری داشت. انصار گفتند: ما نظر پیامبر ﷺ را رد کرده و به کناری نهاده‌ایم. به همین دلیل به پیش ایشان رفتند و گفتند: هر چه شما دستور دهید انجام می‌دهیم. پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ لِنَبِيٍّ إِذَا لَبِسَ لَأْمَتَهُ أَنْ يَضَعَهَا حَتَّى يُقَاتِلَ» [مسند احمد (۱٤۷۸۷)]. «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که هر گاه برای دفاع از امتش لباس جهاد بر تن کند سپس آنرا از تن در آورد، تا اینکه با دشمنان بجنگد».

مطلب هفتم: برخورد نیک پیامبر اکرم ﷺ با اسیران جنگی و اقلیت‌های غیر مسلمان (اهل ذمه)

پیامبر اکرم ﷺ در مورد اسیران جنگی اصل و قاعده عمومی را گذاشتند که سرشار از عطوفت و مهربانی و شفقت بود که در هیچ نظامی از نظام‌های بشری مثیل و نظیر ندارد، ایشان ﷺ در نخستین غزوه‌ای که مسلمانان افرادی را اسیر کردند، این قوانین را وضع نموده و بر یاران تأکید نمود که: «با اسیران به خوبی رفتار کنید» [المعجم الصغیر از طبرانی (٤٠٩)]. به همین دلیل یاران پیامبر اکرم ﷺ آنقدر با اسیران به نیکی رفتار می‌کردند که اگرخودشان خرما می‌خوردند، به اسیران نان می‌دادند و این درحالی بود که نان در آن زمان کمیاب و خرما، فراوان بود.

آری اسلام دین رحمت و مهربانی و شفقت است حتی با دشمن اسیر شده، چون الله متعال بندگان مؤمنش را به خوشرفتاری و احسان در برابر اسیران و غذا دادن به آنان تشویق و ترغیب می‌کند و با این کار، آنان را به نعمت‌های آخرت وعده می‌دهد طوریکه می‌فرماید: ﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ [الإنسان: ٨] «و طعام را با وجود محبت و حاجت خود، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند».

شاگردان معلم اخلاق ﷺ در هر جا و در موضوعی توصیه‌های مربی گرامی شان را روی دیده‌های شان قرار می‌دادند و هرگز از آن تخطی نمی‌کردند، این بزرگواران نمونه‌ای از انسانیت را برای جهان ارایه داشتند ایشان باقی مانده غذای خود را به اسیران نمی‌دادند؛ بلکه بنابر توصیه پیامبر اکرم ﷺ غذای پس مانده اسیران را جمع می‌کردند و خودشان می‌خوردند. ابوعزیز، برادر مصعب بن عمیر رضي الله عنه از آنچه برایش پیش آمده بود، می‌گوید: من اسیری در میان گروهی از انصار بودم آنگاه که مرا از بدر

آوردند. لذا هرگاه آنان غذای چاشت یا شب می‌آوردند، بنابر توصیه پیامبر اکرم ﷺ که نسبت به ما کرده بود، ابتدا آن را به من تقدیم می‌کردند و خودشان خرما می‌خوردند و هرگاه به دست کسی تکه نانی می‌افتاد، آن را به من تقدیم می‌کرد و من شرم می‌کردم و آن را رد می‌کردم و او نیز دوباره آن را به سوی من برمی‌گرداند و آن را دست نمی‌زد! [المعجم الکبیر از طبرانی (۹۷۷) و سیره ابن هشام (٦٤٥/١)]

ابن هشام می‌گوید: این ابوعزیز پس از نضر بن حارث پرچمدار لشکر مشرکان بود. [سیره ابن هشام (٦٤٥/١)] یعنی وی فردی عادی نبود؛ بلکه یکی از سرسخترین دشمنان مسلمانان بود، زیرا جز افراد دلیر و بی‌باک و سران قوم، کسی نمی‌تواند پرچم را حمل کند.

این پیامبر رحمت ﷺ است که با همه خلایق از باب مهربانی پیش می‌رود و بر رعایت رأفت و شفقت، نیکی، عدالت درباره تمام انسان‌های روی زمین تأکید فراوان می‌نماید به طوری که مسلمانان موظف‌اند با کسانی که در جبهه نبرد اسیر می‌شوند، رفتاری انسانی و اخلاقی داشته باشند و با آن‌ها به نیکی رفتار کنند و هرگز مجاز به کشتن و یا تعرض، اذیت و آزار و شکنجه آن‌ها نیستند. بر خلاف رسم و عادت معمول آن روزها، در جبهه‌های جنگ و نبرد که غالبا با شکنجه وکشتن اسیران همراه بود، پیامبر اکرم ﷺ جلوه دیگری از وجود رحمانی‌شان را نشان دادند و با اسیران هم‌چون مهمان رفتار می‌کردند.

پیامبراکرم ﷺ در اقدام بی‌نظیر دیگر با اسیران، اسیران باسواد جنگ بدر را اختیار داد تا در بدل تعلیم دادن اطفال مسلمانان می‌توانند آزادی خود را کسب نمایند؛ دیگران نیز با پرداخت مبلغی از چهار هزار درهم تا هزار درهم آزاد گردند. و افراد فقیر و نیازمند را بدون پرداخت فدیه آزاد نمود. از آنجا که اسیران مکه خواندن و نوشتن می‌دانستند و اهل مدینه، بی‌سواد بودند.

بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ دستور داد که هر یک از اسیران که پول ندارد، به ده نوجوان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزد و وقتی این نوجوانان مهارت خواندن و نوشتن را کسب می‌کردند، آن اسیر آزاد می‌شد. همچنان پیامبر اکرم ﷺ بر تعدادی از اسراء منت نهاد و آن‌ها را بدون گرفتن فدیه آزاد کرد که از جمله آن‌ها مطلب بن حنطب و صیفی بن ابی رفاعه و ابوعزه جمحی بودند. همچنان بر دامادش ابوالعاص نیز منت نهاد و او را بدون فدیه آزاد کرد به شرط اینکه دست از سر دختر ایشان زینب بردارد. ماجرا از این قرار بود که اهل مکه برای پرداخت فدیه اسیران خود اموال و کسانی را به مدینه فرستادند. زینب دختر رسول خدا هم اموالی به مدینه فرستاد تا فدیه شوهرش ابوالعاص پرداخت شود و ضمن این اموال، گردنبندی را که مادرش خدیجه در شب عروسی به او هدیه داده بود، فرستاد. پیامبر اکرم ﷺ چشمش به آن گردنبند افتاد و سخت متأثر شد و ازمسلمانان اجازه گرفت که ابوالعاص را بدون فدیه آزاد کند؛ مسلمانان نیز اجازه دادند، پیامبر اکرم ﷺ از ابوالعاص عهد گرفت که زینب را به مدینه بفرستد. ابوالعاص هم زینب را آزاد گذاشت و زینب هجرت نمود. سعد بن نعمان که به نیت عمره به مکه رفته بود ابوسفیان، او را زندانی کرد، عمرو پسر ابوسفیان درمیان اسیران بدر بود.پیامبر اکرم ﷺ عمرو را نزد پدرش ابوسفیان فرستاد و ابوسفیان نیز سعد را آزاد کرد.

این برخورد پیامبر اکرم ﷺ از جهات بسیاری از اهمیت ویژه و فوق‌العاده‌ای در مسائل سیاسی و استراتژیکی برخوردار است و نشان دهنده کاردانی و هوش بسیار بالا و رأفت قلب و مهربانی پیامبر اکرم ﷺ و توجه ایشان به اقشار ضعیف و نیازمند جامعه می‌باشد.

در ادامه برخورد نیک پیامبر اکرمﷺ با اسیران، آنجنابﷺ یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر را پس از آنکه علیه ایشانﷺ و مسلمانان فتنه و توطئه ایجاد کردند به اسارت درآورد لیکن دستور آزادی آنان را صادر کرد ولی آنان را از مدینه اخراج نمود. در فتح مکه نیز تنها چند نفر انگشت شمار از مردان مکه به جرم توطئه گری کشته شدند، اما زنان و کودکان و سایر مردان همگی به دستور پیامبر اکرمﷺ آزاد شدند. به کتب سیرت مراجعه شود.

آری! فطرت پاک و سالم، شکنجه و آزار رساندن به بشریت را نمی‌پذیرد؛ بلکه فطرت‌های پاک به شکنجه حیوانات و پرندگان نیز راضی نمی‌شوند. پیامبر اکرم ﷺ صحابه بزرگوار را نیز به اساس این رحمت و شفقت تربیت کرده بود. ایشان به اصحاب کرام می‌فرمود: «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا أَهْلَ الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ»، «کسانی که به دیگران رحم می‌کنند پروردگار رحمن به آنان رحم می‌کند؛ پس رحم کنید بر کسانی که در زمین‌اند تا کسی که در آسمان است بر شما رحم کند». [سنن ابو داود (٤٩٤١)]. بنابراین، صحابه کرام شاگردان مدرسه نبوت نمونه عملی رحمت و شفقت و مهربانی برای همه بشریت اعم از مسلمان و غیر مسلمان بودند.

برخورد نیک پیامبر اکرمﷺ با اهل ذمه یا اقلیت‌های دینی:

اهل کتابی که در قلمرو اسلام زندگی کنند و مطابق قرارداد «ذمّه» از حکومت اسلامی تبعیت نمایند، «اهل ذمّه» یا «اقلّیت‌های دینی» نامیده می‌شوند. ایشان می‌توانند با استفاده از قرارداد «ذمّه»، از مزایای حقوقی و آزادی‌های شایسته مقام انسانی بهره‌مند شوند. اسلام خواهان ایجاد محیط امن و هم زیستی مسالمت آمیز بین اقلّیت‌های دینی گوناگون در قلمرو حکومت اسلامی است که از طریق انعقاد قرارداد «ذمّه» بین آنان و حکومت

اسلامی حاصل می‌شود و تا زمانی که بر ضدّ اسلام و مسلمانان توطئه نکنند، در کشور اسلامی کاملاً آزادند و مسلمانان وظیفه دارند با آن‌ها به عدالت و نیکی رفتار کنند، ولی اگر بر ضدّ اسلام و مسلمانان با کشورهای دیگر ارتباط بگیرند حکومت اسلامی موظف است جلوی فعّالیّت آن‌ها را بگیرند و هرگز آن‌ها را دوست خود ندانند.

پس از اینکه پیامبر اکرم ﷺ به مدینه هجرت کرد و مطمئن شدکه می‌تواند قوانین جامعه جدید اسلامی را به اجرا بگذارد و وحدت اعتقادی و سیاسی و نظامی را در جامعه اسلامی عملی کند، به برقراری ارتباط با غیر مسلمانان پرداخت. هدف، این بود که صلح و صفا و امنیت و نیکبختی و آرامش، در منطقه حاکم شود و منطقه را تحت لوای وحدت منطقه‌ای گرد آورد؛ آن جناب ﷺ برای این منظور قوانینی را به اجرا در آورد که همه آن‌ها ایثار و آسانگیری نسبت به غیرمسلمانان بود و در جهان سرشار از تعصب و غلو، بی‌سابقه به نظر می‌رسید.

نزدیکترین همسایگان غیرمسلمان مدینه یهودیان بودند، آنان، اگرچه در باطن، دشمن مسلمانان بودند، اما در ظاهرشان نشانه‌ای از مقاومت و خصومت دیده نمی‌شد؛ بنابراین پیامبر ﷺ با یهودیان، قراردادی امضاء نمود و در آن به آن‌ها آزادی کامل در دین و مالشان داد و به هیچ وجه با آنان سیاست تبعید، خصومت و مصادره اموال را در پیش نگرفت. پیامبر اکرم ﷺ برای گسترش صلح در منطقه، با طوایف دیگر نیز به اقتضای زمان و اوضاع، قراردادهای مشابهی منعقد کرد.

در قلمرو اسلام جان و مال اهل ذمه محفوظ است و کسی حق تعرض بر آن‌ها را ندارد، پیامبر اکرم ﷺ در این مورد می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا» [سنن

نسایی (٤٧٤٩)]. «کسی که فردی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی خوش بهشت به مشام وی نخواهد رسید. حال آن که بوی خوش بهشت از فاصلۀ هفتاد سال به مشام می‌رسد».

همچنان پیامبر اکرمﷺ به مسلمانان دستور داد که نباید بر اهل کتاب جور و ستم صورت گیرد و نباید چیزی از آن‌ها گرفته شود در حالیکه راضی نیستند و نباید به چیزی مکلف شوند که فوق طاقت و قدرتشان باشد. چنانکه می‌فرماید: «أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا، أَوِ انْتَقَصَهُ، أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طِيبِ نَفْسٍ، فَأَنَا حَجِيجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [سنن ابو داود (۳۰۵۲)]. «آگاه باشید؛ کسی که بر کافرِ هم پیمان خود ستم کند و یا پیمانش را بشکند و یا او را به کاری بیش از توانش وادارد و یا بدون رضایتش از او چیزی بگیرد، در روز قیامت من خصم اویم و او را بازخواست خواهم کرد».

طوریکه دیدیم پیامبر اکرمﷺ از رحمت و رأفت عام و عطوفت تام بهره‌مند بود، این رحمت و مهربانی آنجنابﷺ اختصاص به مسلمانان نداشت. آن جنابﷺ همان‌گونه که بر هدایت مردم مکه و سایر قبایل مشرک تلاش بسیار داشت، برای هدایت اهل کتاب نیز چنین بود و به تعبیر قرآن «حریص بر هدایت مردم بود» و این مسئله یکی از جلوه‌های اساسی رحمت ایشان بر عالمیان است.

بخش هفتم

پیامبر اکرمﷺ در انظار دیگران

نمونه‌ای از گواهی اندیشمندان غیر مسلمان درباره پیامبر اکرمﷺ

غربی‌ها از زمانه‌های گذشته به این تصور بودند که رسول اللهﷺ شخص خودخواه و جاه طلب بود که به نیرنگ خویشتن را به قله‌های آسایش رسانید!! اما خوش‌بختانه با گذشت زمان و پیشرفت علم، از شخصیت والای پیامبر اکرمﷺ، ویژگی‌های منحصر به فرد وی و حقانیت داشته‌های علمی ایشان شناخت بیشتر و بهتری پیدا کردند. همچنین برخی خاورشناسان غربی از جاده انصاف نسبت به پیامبر اسلام خارج نشده شرافتمندانه رفتارکردند و در تحقیقات شان تحول مثبت ایجاد کردند.

از جانب دیگر در اواخر قرن نوزدهم و بیستم، نویسندگان متعهد مسلمان، برای آشناکردن غیر مسلمانان با اسلام و پیامبر اکرمﷺ دست به کار شدند و آثار بی‌شماری به زبان‌های مختلف اروپایی منتشر ساختند و انتقادها و تردیدهای خاورشناسان را با دلایل و اسلوب علمی پاسخ گفتند.

از سوی دیگر استادان مسلمان دانشگاه‌های غربی به طرحِ علمیِ فرهنگ اسلامی در مجامع به شیوه‌ای که قشر منور الفکر و متفکر اروپا و امریکا را تحت تأثیر قرار دادند تا جایی که با گذشت هر سال صدها کتاب در اروپا و امریکا درباره اسلام و پیامبر اکرمﷺ طبع و نشر می‌شود و از ویژگی‌ها و کمال پیامبر اکرمﷺ سخن به میان می‌آورند.

ما در اینجا مختصری از دیدگاه‌های صاحب‌نظران و دانش‌مندان غربی و غیر مسلمان را که در مورد شخصیت عالی رسول الله ﷺ گفته‌اند با شما شریک می‌سازیم؛ هرچند برای بیان عظمت و جایگاه والای نبی کریم ﷺ نیازی به دیدگاه و تأیید اندیشمندان غربی هم نیست؛ چون الله ﷻ جناب ایشان را با بهترین اوصاف انسانی و ستوده توصیف کرده است و ما منحیث مسلمان به رسالت و نبوت آنجناب ﷺ ایمان داریم، و نیازی به این اقوال و گفته‌های دیگران نداریم. اما علت ذکر آن به دو چیز برمی‌گردد:

یکی: سخنان خاورشناسان درباره پیامبر اکرم ﷺ را بخاطری ذکر می‌کنیم تا بعضی از مسلمانانی که از اسلام فقط نام آن را می‌دانند، آن‌ها را بخوانند و آنچه را که غیر مسلمانان دربارۀ پیامبرشان ـ که پیروی از او رها کرده‌اند ـ می‌گویند، بخوانند. شاید آغازی برای بازگشت راستین آن‌ها به سوی دینشان باشد، و تذکری باشد به کسانی که کورکورانه به دنبال فرهنگ غربی‌ها اند، تا بدانند که دانشمندان غربی، چگونه پیامبر اکرم ﷺ را می‌ستایند و شخصیت ایشان را ارج می‌نهند و او را مقتدا و پیشوای بزرگ جهان معرفی می‌کنند!

دوم: غیر مسلمانان آن را بخوانند تا به خود آیند و حقیقت این پیامبر امین ﷺ را از زبان هم کیشان خود بشناسند. امید است که به سوی اسلام هدایت شوند و این سرآغازی برای جستجوی راستین و جدی برای شناخت این دین بزرگ باشد.

توماس کارلایل نویسنده اسکاتلندی

توماس کارلایل: تاریخ‌نگار، ریاضی‌دان، فیلسوف و نویسنده اسکاتلندی نوشته است: «او [پیامبر گرامی اسلام ﷺ] جوان متفکری بود و دوستانش به او لقب «امین» داده بودند، زیرا نمونه صدق و وفا بود.

آری! در گفتار و پندار خود درستکار بود و همه دیده بودند که هیچ کلمه‌ای از دهانش خارج نمی‌شود که در آن حکمت و پندی نباشد. من درباره‌اش شنیده‌ام که غالباً خاموشی پیشه می‌کرد و در جایی که سودی در سخن [گفتن] نمی‌دید، دم فرو می‌بست و چون لب به سخن می‌گشود، گفتارش سراسر پند، فضل، اخلاص و حکمت بود.

در هیچ موضوعی وارد نمی‌شد، مگر آنکه شبهاتش را بزداید و تاریکی‌هایش را روشن سازد و پرده از حقیقت بردارد و اعماق آن را بشکافد و به راستی سخن گفتن باید چنین باشد، و گرنه خاموشی بهتر از آن است!

محمد ﷺ دارای سیمایی زیبا، نورانی و قامتی نیکو بود، رنگش فریبنده و چشمان درخشنده سیاهی داشت. محمد ﷺ مردی سریع التأثیر بود، ولی بسیار خوش قلب، پاک‌طینت، تیزهوش، دل‌پاک، جوان‌مرد و در دل شب‌های تار بسان چراغ پرفروغی بود که با آن فضا را روشن می‌ساخت. مردی بود که منش بزرگ و متعالی داشت و در هیچ مدرسه‌ای پرورش نیافت و هیچ آموزگاری به او درسی نیاموخت؛ زیرا بالطبع از مدرسه و آموزگار بی‌نیاز بود. زندگانی را تنها در قلب صحراها به سر برد. به راستی چقدر شیرین و جذاب است حکایت او با خدیجه! چگونه در ابتدا برای آن زن به جهت تجارت به شام می‌رفت و مأموریت خود را در بازارهای شام با بهترین شیوه و از روی دوراندیشی و امانت انجام می‌داد و چگونه سپاس‌گزاری و محبت آن زن نسبت به محمد ﷺ روز به روز بیشتر و قوی‌تر می‌شد و چون پیوند زناشویی در میان‌شان برقرار شد، خدیجه زنی چهل ساله بود، در صورتی که محمد ﷺ بیش از بیست و پنج سال نداشت، اما ناگفته نماند با وجود کبر سن خدیجه، هنوز آثاری از زیبایی و خوش‌رویی در او باقی بود. محمد ﷺ با همسر خود در کمال توافق، الفت، صفا و خوشی به

سر برد و هیچکس را جز او دوست نمی‌داشت». [نظریات دانشمندان جهان دربارهٔ قرآن و محمد؛ از حسین وجدانی ص۱۳۵-۱۳٦].

جرجیس سیل نویسنده انگلیسی

جرجیس سیل (۱۶۹۷-۱۷۳۶م) نویسنده انگلیسی می‌گوید: «محمد ﷺ بهترین و نیکوترین اخلاق را داشت و کاملاً برعکس آن بود که دشمنانش معرفی‌اش می‌کنند؛ او منزه از هر بدی و پلیدی بود و کسی بود که برای اصلاح اخلاق بشر به پا خاست». [نظریات دانشمندان جهان دربارهٔ قرآن و محمد؛ از حسین وجدانی ص ۷۵].

پروفیسور آنه ماری اسلام‌شناس آلمانی

پروفسور آنه‌ماری شیمل اسلام‌شناس معاصر آلمانی، در کتاب محمد، رسول خدا می‌نویسد: «محمد مثلِ اعلای همه زیبایی‌های انسان است، زیرا شریف‌ترین صفات معنوی نیز از سراپایش هویداست». [محمد، رسول خدا؛ ترجمهٔ حسن لاهوتی ص۵۹].

مستر جون دی انگلیسی

مستر جون دی فینرات انگلیسی می‌گوید: «محمد بزرگ‌ترینِ خیرخواهان نوع بشر و ظهورش نشانه یکی از عالی‌ترین عقول در تمام عالم است. و اگر آسیا بخواهد به فرزندانِ خود بنازد، سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی‌مانند در جهان افتخار کند، البته یکی از ظلم‌های شدید است اگر بخواهیم حق این مرد بزرگوار را ادا نکنیم؛ زیرا او همان کسی است که در هنگام ظهورش، عرب در درجه‌ای از انحطاط و توحش بود که بر ما مخفی نیست و باز می‌بینیم که پس از بعثت او، و بر اثر انواری که دیانت اسلام در دل‌های آنانی که با میل به آن گرویدند، افروخت، چگونه اوضاع آن سامان

دگرگون شد. بر همین اساس است که تردید در بعثت محمد را باید تردید در قدرت خداوندی دانست که حاکم بر تمام جهان و جهانیان است». [نظریات دانشمندان جهان دربارۀ قرآن و محمد، از حسین وجدانی ۷۱].

کونستان ویرژیل اسلام‌شناس رومانیایی

کونستان ویرژیل گیورگیو (۱۹۱۶-۱۹۹۲م) دانشمند، نویسنده و اسلام‌شناس رومانیایی در کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت می‌نویسد:
«قطع نظر از صفات اخلاقی قابل ستایش محمد، آن مرد پیش از مبعوث‌شدن به پیغمبری، دارای نبوغ بود و اگر نبوغ نداشت، به پیامبری برگزیده نمی‌شد». [محمد پیغمبری که از نو باید شناخت؛ ترجمۀ ذبیح الله منصوری ۳۷- ۳۸].

لئون تولستوی نویسنده روسی

لئون تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰م) نویسندۀ مشهور روسی، از کسانی است که ردّ اشخاصی که شارع مقدس اسلام را به سلطنت‌طلبی و شهوترانی و دیوانگی نسبت داده‌اند، کتاب جالبی به نام محمد نوشت و سخنان حکیمانه او را نیز در رساله مخصوصی گرد آورد و به زبان روسی ترجمه و با عنوان سخنان محمد منتشر کرد. وی چنین نوشته است:

«جایِ هیچ‌گونه شبهه و تردیدی نیست که پیغمبر اسلام، از بزرگ‌ترین مصلحان دنیا است، آن هم مصلحی که به جامعه بشریت خدماتِ شایانی کرده است و این فخر و مباهات برای او بس است که یک ملت خونریز و وحشی را از جنگالِ اهریمنان و عادات زشت و شنیع رهانید و راه ترقی را فرا رویشان گشود؛ حال آنکه هر مرد عادی نمی‌تواند به چنین کارِ شگرفی اقدام کند و نتیجه بگیرد؛ بنابراین، شخصِ شخیصِ پیغمبر اسلام، سزاوار همه‌گونه احترام و اکرام است و شریعتِ اسلام نیز به دلیل توافق با عقل و

حکمت، در آینده عالم‌گیر خواهد شد». [داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما، سید غلام رضا سعیدی، ص: ۱۵۳].

دکتر نیس، استاد مسیحیت اندونیزیایی

دکتر نیس، دانشمند اندونزیایی و استاد مسیحیت در دانشگاه بیرمنگام، در یکی از کنفرانس‌هایش می‌گوید: «ای فرزند مکه! و ای سلاله بزرگواران! و ای بازآورنده مجد و عظمت پدران و نیاکان! و ای رهایی‌بخش جهان از قید عبودیت معبودان باطل! نه تنها جهان به تو می‌نازند و خدا را بر این موهبتِ گرانقدر سپاس می‌گوید، بلکه از تمام مساعی و کوشش‌هایت نیز تقدیر می‌کند.

ای بازمانده دودمان ابراهیم! و ای کسی که صلح را برای جهانیان به ارمغان آوردی و دل‌های انسانیت را به خود جلب کردی و شعار خود را اخلاص (در گفتار و عمل) قرار دادی و ای کسی که در احکام دینی‌ات گفته‌ای: کار هرکسی به نیت او بستگی دارد، تشکراتِ مرا بپذیر!». [داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما، ص: ۲۰].

فرانسوا ماری نویسندۀ فرانسوی

فرانسوا ماری آروئه ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸م) دانشمند، فیلسوف و نویسنده بزرگ فرانسوی، در کتاب کلیات ولتر می‌نویسد: «بی‌گمان محمد مردی بسیار بزرگ بود و مردان بزرگی نیز در دامن فضل و کمال خود پرورش داد قانونگذاری خِردمند، جهان‌گشایی توانا، فرمانروایی دادگستر و پیامبری پرهیزگار بود. و بزرگ‌ترین انقلاب‌هایِ رویِ زمین را پدید آورد». [محمد از دیدگاه خاورشناسان از امیر عبدالستار حسین‌بر ص: ۲۷].

دکتر واکستون دانشمند ایتالیایی

دکتر واکستون کوستا دانشمند ایتالیایی نوشته است: «اگر کسی از من بپرسد [حضرت] محمد که این همه مورد ستایش تو واقع شده است، کیست؟ با کمال احترام و ادب خواهم گفت: این مرد نامی و سرور بی‌مانند، کسی است که علاوه بر اینکه فرستاده خداوند بود، رییس و بزرگ حکومت اسلامی و واضع شریعت بی‌مانند آن است و همان‌طور که آن حکومت، مرجع و پناه تمام مسلمانان و حامی مصالح اجتماعی‌شان بود، خود [حضرت] محمد، بانی و مؤسس آن، نیز به تمام معنی کلمه، بزرگ‌ترین پیشوا و فرمانده سیاسی بود. سیادت و فرماندهی‌ای او در عالی‌ترین و بزرگ‌ترین مظاهر فرماندهی‌ای که بشر تجربه کرده‌است، تجلی می‌کرد و در حقیقت، نظیر و مانندی برای او نبوده و نیست. پس اگر محمد ﷺ نمونه راستی و درستی و مجسمه حقیقت نبود و حایز بلندترین مقام‌های سیاست دینی نمی‌شد و سزاوار فرمانروایی واقعی نبود و سراسر وجودش اخلاص، استقامت، پاکی و جان‌فشانی در راه نجات ملت خود و پیشرفت آن مبدأ عالی که آورد و آن دین بی‌مانند که به سوی آن فرا می‌خواند، نبود و اگر برای ترویج آن فکر بی‌مانند گام برنمی‌داشت، خلاصه آنکه اگر [حضرت] محمد دارای آن مزایا نمی‌بود و بدخو و سنگدل بود، قطعاً یارانش او را ترک می‌کردند و پیروانش پراکنده می‌شدند.

اما این پیغمبر بزرگوار که مجسمه مردانگی و تقوا است و برای پیروان و یاران خود بهترین سرمشق بود، یک راه مقدس و پاک و بسیار عالی و منزه از هر آلایشی را در پیش گرفت و به همین جهت، مستحق اعتماد یاران و پیروانش شد و بر اثر همین مبادی اخلاقی بود که اقوام جاهلیت از پی او روان شدند، در برابر خواستش سر فرود آوردند وی نیز پیش افتاد و آن جماعات را در راه راست به سوی رستگاری و سعادت به ساحل سلامت و

آسایش، یعنی: به سوی خدای یگانه، سوق داد. محمدﷺ قوم خود را به خداپرستی و اطاعت پروردگار فرا خواند و آنان را به عبادت خدای بخشاینده رهبری فرمود.

در اینجا می‌خواهیم بدانیم که خداوند به محمد چه دستوری داده و چه مأموریتی به وی محول کرده بود؟ او به پیغمبر و فرستاده بزرگوار خود فرموده بود که راه راست و رستگاری در پیش گیرد و در جاده‌ای که خیر و صلاح ملت اوست، گام بردارد؛ اما نه، من از این گفته پوزش می‌طلبم؛ زیرا او مأمور بود در جاده‌ای حرکت کند که به خیر و صلاح عموم بشر و تمام بندگان و آفریدگان خدا منتهی شود و تردیدی نیست که اقدام به چنین عمل بزرگ و پرسودی غالباً مستلزم یک زحمت و کوشش فوق العاده و صبر و حوصله بزرگی است و فداکاری و جانبازی بی‌مانندی می‌طلبد و البته غیر از پیامبران الهی نیز، هرکسی که اقدام به چنین عملی نماید، باید تن به این سختی و فداکاری بدهد.

پس اگر محمدﷺ از پیغمبران اولوالعزم و یا از مردم باعزم و اراده نبود و سمبل مردانگی، صبر، بردباری، صاحب فداکاری و از خودگذشتگی حقیقی نمی‌بود؛ اگر با آن نیت پاک و مقدس قیام نمی‌کرد، بی‌تردید این بار سنگین کمرش را خم می‌کرد؛ اما او کسی بود که دارای فکری صائب بود و چون راهنمایی مردم را عهده‌دار شد، آنان را به سر منزل رستگاری رساند و از روی عزم، اراده و بصیرت، گام برداشت و به عهد خود وفا کرد.

به همین جهت پیروانش در راهش از چیزی دریغ نکردند و بهترین گواه بر اینکه محمد مورد کمال اعتماد و اطمینان یاران خود بود، این است که در اوقات سختی و پیش‌آمدهای بزرگ چون آنان را به یاری و فداکاری می‌طلبید، همه اجابت می‌کردند و ضمن پیش‌دستی‌کردن برهم، برای جان‌نثاری از یکدیگر سبقت می‌جستند و چه گواهی‌ای برای راستی این

مدعا، بهتر و عالی‌تر از دو واقعه‌ی بدر و احد است؟ آری! در این دو جنگ است که فداکاری و از خودگذشتگی یاران محمد آشکار می‌گردد؛ زیرا مشاهده می‌کنیم به مجرد اینکه محمد عازم می‌شود، همه در رکابش به سوی میدان [نبرد] می‌شتابند و برای اجرای اوامرش آماده می‌شوند و کسی سرپیچی نمی‌کند و همه با کمال میل و از روی رغبت و صدق نیت و طیب خاطر، عازم میدان جهاد می‌شوند.

غیر از این، باز گواه دیگری هست که بیانگر علاقه خاطر و اطاعت محض یاران محمد ﷺ از پیشوای خود و پیروی از کسی است که بارها با بصیرت و عقل و اندیشه خود و برای مصلحت، نقشه‌ای طرح می‌کرد که کاملاً با نقشه و فکر یاران و پیروان فداکارش مخالف بود. اما آیا تصور می‌کرد که با اینکه نقشه‌اش با آنان تفاوت داشت، از او رویگردان می‌شدند و یا با فکرش به مخالفت برخاسته و در برابر نظرش اظهار نظر و یا مقاومتی می‌کردند؟

خیر! چنین تصوری کاملاً غلط و اشتباه است؛ زیرا چنین امری ابداً نبوده و کسی خیالش را هم نمی‌کرده است و باید دانست که این خودداری از اعتراض و مقاومت، بر اثر ترس و بیم نبوده است و به کینه و دشمنی نیز نمی‌انجامید و در باطن نیز اعتراضی به رأی و عقیده او وجود نداشته است، پس باید گفت: تسلیم بودن و اطاعت آنان فقط در اثر ایمان و عقیده به محمد ﷺ بوده است. آنان معتقد بودند آنچه را [حضرت] محمد انجام می‌دهد، کاملاً صحیح است و عقول آنان از درک مقاصد عالیه‌اش قاصر است.

افزون بر این، اذهان‌شان از هرگونه شک و شبهه‌ای نسبت به او منزه بود و به تصرفات و اقداماتش ایمان داشتند. این گروه هیچ شک و شبهه‌ای در اقدامات و تصرفاتش نداشتند و نسبت به او یک اعتماد، اعتقاد و اطمینان بی‌پایان داشتند و مطمئن بودند که پیشوای بزرگوارشان در هرکاری خیر، صلاح و سعادت‌شان را در نظر دارد و هیچگاه فکر و نقشه‌ای غلط نبوده و

[همیشه] تیرش کاملاً به هدف خورده است، گذشته از این، ایمان داشتند که این پیغمبر گرامی، منظوری جز تأمین مصالح عمومی ندارد و هدفش این است که حافظ، نگهبان اسلام و پاسدار عظمت آن باشد و جز سعادت و آزادی نوع بشر چیزی نمی‌خواهد و تمام افراد بشر در نظرش یکسانند و به همین جهت برای آزادی همه می‌کوشد، پس بنابر همین اعتمادها و احساسات پاک و بی‌آلایش بود که پیروان و یاران محمد ﷺ زمام اختیار خود را به دستش سپردند و به رهبری‌اش گردن نهادند و در برابر اراده و خواستش مطیع محض شده و از خود هیچ اظهارنظری نکردند و در اجرای اوامرش لحظه‌ای متردد نشدند.

آری! در تمام مراحل، حتی در اموری که به نظرشان غریب می‌آمد، از او اطاعت کردند و از جمله این اقدامات عجیب و غیر مأنوس، همان پیمان دوستی‌ای است که محمد با قریش بست (اشاره به پیمان حدیبیه است) این پیمان که برخلاف انتظار یارانش بود، بی‌اندازه در نظر مسلمین، عجیب به نظر می‌رسید، اما طولی نکشید که حقیقت ظاهر شد و همه دانستند که فکر صائب محمد ﷺ در آن روز، بهترین نقشه را طرح کرده بود؛ زیرا آن پیمان به بهترین و بزرگ‌ترین پیروزی‌ها برای محمد انجامید و مسلمانان را به فتح بزرگی نایل کرد و در کنار اینکه یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های سیاسی‌ای بود که تاریخ به خود دید، فتحی است که تنها محمد افتخار آن را داشته است، پس باید با صدای رسا گفت: این پیغمبر گرامی، نماد سیاست دینی و بدون هیچ شبهه و گفت و گویی، بزرگ‌ترین و شریف‌ترین مردان سیاسی است.

در این هنگام که این واقعه تاریخی و پیروزی سیاسی را تقریر می‌کنم، میل دارم یک حقیقت دیگری نیز گفته باشم و آن این است که: سیاست محمد ﷺ و روشی که در پیش گرفت، خیلی برتر و مقدس‌تر از سیاست

حزب‌بازی امروزی است و می‌توان گفت: برعکس آن است، زیرا سیاست حزبی که امروز اروپا در آتش آن می‌سوزد و تمام احزاب را فراگرفته است و نمی‌توان حزبی یافت که از این بیماری واگیر سالم مانده باشد، جز به مصالح شخصی و منافع فردی اهمیت نمی‌دهد و سیاستمداری که امروزه در رأس حزبی قرار دارد، جز مرام حزبی خود، منظور و مقصودی ندارد و به همین جهت است که ناچار باید تابع و مطیع هوس‌های اعضای حزب باشد و رضایت‌شان را جلب و مرام و مقصودشان را تقویت کند، زیرا جایگاه سیاسی خود را مدیون‌شان دانسته و جز آنان پشتیبانی ندارد!

اما سیاستمدار دینی کاملاً برخلاف اوست و با همان مرام‌ها و اهداف عالی‌ای که دارد، مقام و منزلتش بسیار فراتر از سیاستمداران حزبی است، زیرا او نه تنها مصالح ملت و قوم خود، بلکه مصالح عمومی بشر را مدنظر دارد و کمک به آنان و تهیه وسایل سعادتشان را بالاتر از هرچیز می‌شمارد و در اعمال خود و پیشرفت مرامش جز از خداوند عالم استمداد نمی‌کند (نمی‌جوید] و هیچ برنامه‌ای جز پیروی از اوامر خداوندی و رفتار مطابق با شرع مقدس ـ که مبتنی بر دوستی، برادری، برابری، شفقت و رحمت برای تمام آفریدگان است ـ ندارد و همین مزیتی است که محمد، سرور کاینات، بر تمام مردم داشته است.

گذشته از این، سیاستمدار حزبی بر اساس مرام و آیین‌نامه حزبی، ناچار به اطاعت از کسانی است که او را به ریاست برگزیده و پیشوای خود ساخته‌اند و با وجود ثبوت این حقیقت غیر قابل انکار، گاه می‌شود که غرور و خودپسندی به اشتباهش انداخته، تصور می‌کند که افراد حزب، پیرو و مطیع اوامرش هستند، در صورتی که حقیقت امر غیر از این است و چنان‌که گفته شد، اوست که در تمام شرایط، مطیع مقررات حزب است و پرواضح است که تفاوت این شخص و سیاستمدار دینی، از زمین تا آسمان است و

این دو در هیچ مرحله از مراحل سیاست، باهم قابل مقایسه نیستند» [نظریات دانشمندان جهان دربارۀ قرآن و محمد، ۸۱- ۸۸].

تئودور لوثروپ آمریکایی

تئودور لوثروپ ستودارد (۱۹۰۸–۱۹۶۶م) نویسنده آمریکایی می‌گوید: «وقتی آوازه اسلام در میان اعراب بلند شد، محمد از نژاد عرب بود، در حالی که به توحید فرا می‌خواند و توانست غیرت و حمیت دینی را در نفوسِ عرب برانگیزد و بدیهی است این امر زمانی میسر شد که توانست آن کینه‌های قدیمی و دشمنی‌های شدید را از میان عرب‌ها بردارد و آنان را باهم در زیر پرچم پیامبری که در رأس آن نوری از هدایت می‌درخشید، جمع و متحد سازد». [نظریات دانشمندان جهان دربارۀ قرآن و محمد؛ ص ۱۶۳].

دیسون نویسنده فرانسوی

دیسون نویسنده شهیر فرانسوی درباره صفات و اخلاق پیامبر ﷺ چنین نوشته است: «نویسندگان و مورخان مسلمان، کتب بی‌شماری در وصف پیغمبر خود، نگاشته و تمام مزایای اخلاقی و صفات او را برشمرده و هیچ چیز را فرو نگزارده و از نظر دور نداشته‌اند و در تمام این توصیف و تعریف‌ها چیزی دیده نمی‌شود که از قبیل معجزه و یا مافوق طبیعت باشد. محمد ﷺ در زیبایی خلقت و اخلاق بسیار ممتاز بود و بعضی از افرادی که توسط او به اسلام دعوت می‌شدند، برای تصدیق او نیازی به ارایه دلیل و معجزه نمی‌دیدند و همان صداقت و امانت و ناموری او برای‌شان کافی بود، زیرا محمد در میان مردم مکه و دیگران، به راستی و امانتداری، مشهور بود بطوری که اگر کسی می‌خواست مال خود را امانت بگذارد، هیچکس جز او نبود که مورد اعتماد باشد و این مزیت را پیش از اسلام و بعد از آن دارا بود و همسرش خدیجه، به وجود این صفات برجسته در شوهر خود آگاه بود، به

همین جهت وقتی محمد برای نخستین بار در کمال اضطراب، خبر وحی را به او داد، گفت: تو کسی نیستی که خداوند رسوایت کند. تو کسی هستی که بازدرماندگان را بردوش می‌کشی و از بی‌چیزان دستگیری و دیگران را در پیش آمدهای روزگار مساعدت می‌کنی.

محمد ﷺ با حیاترین مردم و پاکیزه‌ترین آنان و در حضور زنان از همه پاک چشم‌تر بود و اگر از چیزی بدش می‌آمد، یارانش از آثار و علایمی که در سیمایش نمایان می‌شد، به آن پی می‌بردند.

محمد ﷺ دارای سیمایی لطیف و ظاهری زیبا و دلنشین بود و از شدت حیا و بزرگی، هیچ سخن ناپسندی به کسی نمی‌گفت. از همه بردبارتر، خون‌سردتر، راستگوتر و ملایم‌تر بود و از حیث نسب، بر همه برتری داشت. همیشه در میان مردم ایجاد الفت می‌کرد و ابداً در صدد تفرقه‌افکنی نبود. بزرگان هر قومی را عزیز و گرامی می‌داشت و بر آنان می‌گماشت و همواره از دوری از مردم برحذر بود. به یاران و پیروان خود که می‌رسید به گونه‌ای با آنان رفتار می‌کرد که همه می‌پنداشتند نزدیک‌ترین اشخاص به او هستند، زیرا میان‌شان فرقی نمی‌گذارد و هرکس با او می‌نشست یا مصاحبه می‌کرد، تا از نیازش برطرف نمی‌شد، محمد ﷺ از او روی نمی‌گرداند و هرکس حاجتی از او می‌خواست، یا برآورده می‌شد یا با قول و وعده قانع می‌گردید. با سعه صدر و بردباری و اخلاق، تمام مردم را مجذوب کرده و برای آنان همچون پدر بود. همه در برابرش یکسان بودند. همیشه خندان، بشاش، مهربان و نرمخو بود. بدخو، درشت‌خو، شکوه‌گر و متملق نبود و از آنچه در نظرش خوش‌آیند نبود، چشم می‌پوشید و هیچگاه کسی از او مأیوس نمی‌شد. دعوت هرکس را اجابت می‌کرد و هدیه را می‌پذیرفت و پاداش می‌داد. با یاران خود می‌نشست و با آنان مزاح می‌کرد و معاشرت داشت. دعوت آزاد، غلام، کنیز و بیچاره را قبول می‌پذیرفت و از بیماران در هر

نقطه که بودند، عیادت می‌کرد. عذر را می‌پذیرفت. همیشه در سلام‌کردن سبقت می‌جست و با یاران خود مصافحه می‌کرد. به واردین احترام می‌گذاشت و گاه عبای خود را زیر آنان می‌انداخت و بالش خود را تقدیم‌شان می‌کرد و خواهش می‌کرد روی آن بنشینند. از همه خندان‌تر و نیک نفس‌تر بود و وقتی هیأت نمایندگی نجاشی، پادشاه حبشه بر او وارد شدند، خودش از آنان پذیرایی کرد و چون یارانش خواستند که این کار را به آنان واگذار کند، فرمود: اینان به یاران ما نیکی کرده‌اند، می‌خواهم خود پاداش‌شان بدهم». [نظریات دانشمندان جهان دربارهٔ قرآن و محمد؛ ص۱۰۲-۱۰۵].

رینهارت دوزی نویسنده هالندی

رینهارت دوزی (۱۸۲۰-۱۸۷۹م) خاورشناس مشهور هلندی می‌نویسد:
«مسلمانان همواره مهربانی آن حضرت را نسبت به خویشان و دوستان خود و نیکی و تفقدی که از دایه‌اش می‌کرد و تأثیری که از مرگ فرزند دل‌بندش، ابراهیم که بزرگ‌ترین آمالش بود، به او دست داد، به یاد می‌آوردند و نمی‌توانستند آن خاطرات تأثیربخش را از ذهن خود بزدایند و نصایحی را که پیغمبر به خود و فرزندان و فرزند زادگان‌شان می‌کرد و آنان را به احترام به پدران و گرامی‌داشتن مادران - که آنان را پرورش داده و در کودکی پرستارشان بوده و در جوانی از آنان نگهداری‌شان کرده‌اند - سفارش می‌کرد. او کسی بود که جایگاه مادر را به مقامی که مافوق تصور است، بالا برد و فرمود: «بهشت، زیر پای مادران است». او همان وجودی بود که بهترین وظایف را برای دو همسر، معین و زن و شوهر را به محبت و وفاداری نسبت به همدیگر، سفارش و مرد را به احترام به زن و مراعات حقوق او و خوش‌رفتاری با او ملزم و وادارش کرد که از روی عدل و انصاف با او معاشرت کند. او همان کسی بود که میان اعراب - همان طوایف متفرق

و پراکنده که همیشه در ستیز، دشمنی و اختلاف با یکدیگر به سر می‌بردند ـ وحدت، الفت و یگانگی را برقرار کرد و از آنان امت واحدی ساخت که جز خدای یگانه را نمی‌پرستیدند.

با تمام این خاطرات شیرینی که مسلمانان از پیغمبر خود داشتند، چگونه ممکن بود که بزرگی، عظمت، جمال صورت و عواطف لطیف، او را هنگامی که برای اقامه نماز در جمع‌شان به سوی مسجد می‌رفت، فراموش کنند و آن همه لطف و مهربانی که از چشمانِ سیاه و درخشانش هویدا بود را از یاد ببرند؟!

کسی بود که هیچکس با او نمی‌نشست، مگر اینکه به اخلاصش اعتماد کند و به راستی‌اش مطمئن شود و به پاکی قلب و بلندی نیتش ایمان آورد. واقعاً بر یک نفر عرب مسلمان خیلی گران می‌آمد که نامی از محمد ﷺ ببرد و او را از هر شهیدی که با کمال شهامت و بزرگواری در راه مرام و رهایی قوم خود و تأمین سعادت‌شان جان شیرین خود را نثار کرد، برتر نداند. او در نظر اعراب، همان شهید بی‌مانندی بود که خداوند با نوید و بیم او را فرستاد. برای یک پژوهشگر اروپایی محال است که به راستی گفتار و پاکی [حضرت] محمد ایمان نیاورد و اعتراف نکند که این مرد از روی کمالِ صدق و عقیده، عمر خود را در راه نشر تعالیم خداوندی ـ که مأمور ابلاغ آنان بود ـ صرف نکرده است.

آری! محمد ﷺ فردی راستگو و مخلص بود و در کمالِ امانتداری، رسالت خود را به عرب ابلاغ کرد، آن هم در صورتی که کاملاً به صدق گفتار خود و برتری مرامی که آورده بود، اعتقاد داشت و بر همین اساس از روی حق، دلیل و منطقِ توام با مهربانی، از دین خود دفاع کرد و در این راه، معتقد بود که وظیفه خود را نسبت به کشور و ملت خود و تمام مردم انجام می‌دهد.

آیا در قدرت تاریخ‌نگاران امروزی هست که در آن تصور بی‌مانند محمد ﷺ از خداوند، نقص و خطایی مشاهده کنند؟ آیا کسی می‌تواند آن مناظر و مظاهر دلفریب محمدی را برای ما بیاورد و همچون آن افکار عالی (که از میان سنگ خارا گوش بشر را نوازش داد) را ایجاد کند؟!

به راستی این فکر عالی و این خیال بدیع، شایسته است که تنها از محمد ﷺ ظاهر شود و یقیناً تمدن امروزی از آوردنِ همچون آن عاجز است، تا چه رسد به اینکه فکری بهتر از آن بیاورد! پس باید اذعان کرد که آنچه محمد ﷺ آورده، به راستی وحی بوده‌است و از جانب خدا بر او نازل شده است». [نظریات دانشمندان جهان دربارهٔ قرآن و محمد؛ ۹۴- ۹۶].

واشنگتن ایروینگ نویسنده آمریکایی

واشنگتن ایروینگ نویسنده و سیاست‌مدار آمریکایی در نتیجه مطالعه پنجاه و دو کتاب، کتابی به نام محمد و خلفا نگاشت و با قلمی شیوا حقایقی از دینِ اسلام را در اروپا و آمریکا منتشر کرد. او بر خلاف مبلغان مسیحی، تعصب را به کنار نهاد و نه تنها از ایراد، افترا و واردساختن نسبت‌های ناروا به پیامبر خودداری کرد، بلکه دینش را نیز ستود. وی درباره دعوت پیامبر اکرم چنین اظهار نظر کرده است: «اگر دعوتِ پیامبر برای کسب شهرت بود، وی نه تنها در زادگاه خود به کیاست و فراست ذهن معروف بود، بلکه نظیر نیز نداشت و در آن وقت مشهورترینِ قبایل عرب نیز، قبیله خود او، یعنی: قریش بوده است. اگر دعوت او برای کسب سلطنت، اقتدار و شوکت بود، نگهبانی کعبه و اختیار شهر مکه، نسل اندر نسل در اختیار خانواده او بود و هرکس در آن شهر، چشم امید به این خانواده داشت. دیگر اینکه او به خوبی می‌دانست که پس از نفی دین نیاکان و گذشتگان تمام منافع و مزایای اجتماعی مزبور از او سلب خواهد شد و با دشمنی قبیله، انزجار مردم

شهر و نفرت تمام پرستش‌کنندگان بت‌های کعبه، مواجه خواهد شد و با وجود این وصف، پروایی نداشت؛ چنان‌که مدت‌های مدید، جلای وطن کرد و هرکس در مکه بود، از او روی برگرداند، پس به خاطر چه عاملی سال‌های سال از عزت و شوکت دنیا دل برکند و سرزنش مردم را به جان خرید و دست از مقصود خود نکشید؟ حال آنکه زمانی نبوت خود را اعلان کرد که بخش اعظم عمر مبارکش سپری شده و در باقی‌مانده‌ی آن هم اعتباری نبود. در هر جنگی که پیروز می‌شد، ابداً به مالِ کسی چشم نداشت. کِبر و تکبر را در خود راه نمی‌داد و در زمانی که صاحبّ جلال و اقتدار شد، رفتارش با رفتار گذشته، کوچکترین فرقی نکرد؛ بلکه روز به روز خوش‌رفتاری‌اش نسبت به زیردستان، بهتر و بیشتر می‌شد و در اوج این شوکت و جلال، هرگاه بر کسی وارد می‌شد، هرگز توقع تواضع و تعارف نداشت و افزون بر اینکه خودش حب دنیا را برنگزید، چنان کرد که خاندانش هم به دنیا میل نکردند، و اموالی را که از راه غنیمت جنگی به دست می‌آورد، یا در راهِ اعتلای دین صرف می‌کرد و یا به بینوایان و مستمندان می‌بخشید؛ به حدی که در روزِ آخر عمر، چیزی نداشت! با این اوصاف، بسیار محال است که بتوان به کسی که به این شدت در امر دین و مذهب خود دقت کند، اتهام وارد ساخت و او را مخترع مذهبِ جدید نامید، چنان‌که بسیار بعید است بتوان او را به جنون نسبت داد، حال آنکه تمام آیاتِ قرآن، محکم و پرمعنی، هستند و از روی شعور نوشته شده‌اند؛ بنابراین، سندی در رد اسلام و جهت تسلی قلب خودمان در دست نداریم». [اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ از نصرالله نیک بین ۲۷- ۲۹].

دکتر گوستاولوبون فرانسوی

دکتر گوستاولوبون (۱۸۴۱-۱۹۳۱م) نویسنده مشهور فرانسوی، درباره شخصیت پیامبر اسلامﷺ می‌نویسد: «اگر بخواهیم عظمت و اهمیت مردان بزرگ جهان را از روی عملکردهای‌شان بسنجیم، هر آینه باید گفت: پیغمبر اسلام در میان مردان تاریخ، یک مرد بسیار بزرگ و نامور است. مورخان قدیم به واسطه تعصبات مذهبی، اهمیتی برای کارهای او قائل نشده‌اند، ولی در عصر حاضر مورخان مسیحی حاضر شده‌اند که در این خصوص، از روی انصاف سخن بگویند». [محمد از دیدگاه خاورشناسان، ص: ٤٣].

جرج برنارد شاو ایرلندی

جرج برنارد شاو (۱۸۵۶-۱۹۰۵م) درام نویس نابغه ایرلندی که از مشهورترین چهره‌های برجسته ادب معاصر و در نمایشنامه‌نویسی همتای شکسپیر(۱۵۶۴-۱۶۱۶) و استاد بذله‌گویی و طنز در زبان انگلیسی است، در خصوص جایگاه اسلام و پیامبر در گذشته و آینده چنین می‌گوید:

«من همواره برای دین محمد بلندترین جایگاه را قائل هستم؛ زیرا زندگانی حیرت‌آور این مرد، تأثیر عجیبی در من به جای نهاده است. بنابراین، معتقدم که دین او، یگانه دینی است که برای تمام ادوار زندگی بشری مناسب است و قابلیت آن را دارد که هر نسلی را به خود جلب کند. اما من پیش‌بینی می‌کنم که اروپا در آینده، به دین محمد گردن خواهد نهاد و آثار آن از هم‌اکنون هویدا است، زیرا اروپاییان به آن اقبال کرده‌اند. در قرون وسطا روحانیون دین مسیح، یا بر اثر تعصب و یا به واسطه نادانی ـ که هردو امری ناپسند محسوب می‌شود ـ اسلام را به رنگ‌های گوناگون و زشتی درآورده و آن را به بدترین شکل معرفی کرده بودند و در واقع روحانیون آن روز، دشمن محمد و دین او بودند و تا پای مرگ بر این دشمنی

باقی بودند و او را دشمن مسیح می‌دانستند. من تاریخ زندگی و شخصیت او را از این لحاظ که مرد بزرگ و نابغه‌ای است، مورد مطالعه قرار دادم و آنچه برایم محقق شد، این است که از دشمنی با مسیح، مبراست. ما باید محمد را نجات‌دهنده بشریت بدانیم و معتقدم اگر شخصی همچون او حکومت امروز جهان را در دست بگیرد، بطور قطع مشکلات آن را حل خواهد کرد و صلح، آرامش و سعادت را ـ که جهان کمال احتیاج را به آن‌ها دارد ـ فراهم خواهد ساخت.

خوشبختانه در سده نوزدهم شماری از دانشمندان اروپا، همچون کارلایل، کوت و گیبون به ارزش راستین دین محمد پی بردند و بر اثر آن، تحول عجیبی در اروپا نسبت به دین اسلام به وجود آمد و موفقیت یافت، اما در این سده اروپا در راه توجه به اسلام پیشرفت زیادی کرده و علاقه شدیدی نسبت به دین محمد از خود نشان می‌دهد و شاید در سده آینده از این هم جلوتر برود و به آن معتقد شود و به فایده عقیده محمدی، اعتراف و تصدیق کند که برای حل مشکلاتش بهترین وسیله باشد؛ و از همین جا باید تصدیق کنید که پیشگویی من بجا بوده و در همین وقت عده زیادی از افراد ملت من و شاید اروپاییان، دین محمد را پذیرفته‌اند، چنان‌که می‌توان گفت: تحول اروپا و توجهش به اسلام، شروع شده است». [نظریات دانشمندان جهان دربارۀ قرآن و محمد؛ ۷۷- ۷۸].

دکتر زویمر خاورشناس کانادایی

دکتر زویمر (۱۸۱۳–۱۹۰۰م) خاورشناس کانادایی و عصو هیأت مسیحی در کتاب خاور زمین و آداب و رسوم آن می‌نویسد: «بی‌تردید، حضرت محمد یکی از بزرگ‌ترین رهبران دینی جهان است و دلیل این مدعا، این است که وی اصلاح‌گری قابل تقدیر و گوینده‌ای توانا و متفکری بزرگ بوده است، از

این رو شایسته نیست که ما چیزی را که با این صفات، منافات دارد، به وی نسبت دهیم. قرآنی که او آورده است و همچنین تاریخ قرآن، هردو بر این مدعا گواهی می‌دهند». [اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ص ۳۷].

ویلیام چیتیک انگلیسی

ویلیام چیتیک و ساچیکو موراتا انگلیسی در کتاب سیمای اسلام نوشته‌اند:

«محمد ﷺ در مقام پیامبر، حاکم، قاضی و مشاور معنوی کل جامعه قرار داشت، و براین اساس از یک سو محل دریافت پیام الهی بود و از دیگر سو، در مورد اهداف سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی حکم صادر می‌کرد و بر مسند قضاوت و رفع منازعات و مرافعات اجتماعی قرار داشت و به صدور دستور تنبیه و مجازات متخلفین از احکام خداوند و یا عفو و گذشت آنان می‌پرداخت و بالاخره طرف مشورت افراد جامعه در کوشش جهت نزدیک‌ترشدن به خداوند متعال بود». [سیمای اسلام؛ ترجمۀ دکتر عبدالرحیم گواهی ۲۷].

کتاب تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریچ آلمان

در کتاب تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج در مورد رفتار پیامبر با ساکنان مکه، به هنگام فتح این شهر چنین نوشته شده است: «معامله حضرت محمد ﷺ با مردم مکه، چنان کریمانه بود که چون خطر تازه‌ای از جانب شرق پیدا شد و همه آنان را تهدید کرد، دو هزار نفر از ایشان به سپاهش پیوستند و در جلوگیری از آن خطر با او همراه شدند». [تاریخ اسلام: پژوهش دانشگاه کمبریج؛ ترجمۀ احمد آرام ۹٤].

چنانکه مطالعه فرمودید دانشمندان غیر مسلمان، غربی و شرقی هم‌اکنون اعتراف می‌کنند که محمد ﷺ مصلحی بزرگ، نابغه تاریخ، فرمانروای دادگستر، انسانی به تمام معنی و پیشوایی بزرگوار بود، هرگز گامی

به سوی باطل بر نداشت، شور آفرید و طرحی نو در عالم انداخت، از انسان‌هایی راهزن، دزد، بدکار و... مردمانی تربیت کرد که امانتدار، پارسا و معتمد بودند و جانی تازه در کالبد مرده انسانیت دمید.

امروز دانشمندانی غربی از کارها و نوشته‌های مغرضانه نیاکان خود بر ضد اسلام، محمد ﷺ و قرآن شرمگین‌اند که روح آزادگی خود را به بهای ناچیز فروخته و موجبات سرافکندگی آیندگان خود را فراهم ساخته‌اند.

محمدکشتی نجات انسانیت از گرداب‌های مرگبار فساد اخلاق و عقیده و چشمه‌سار زلالی بود که تشنگان وادی توحید و یکتاپرستی از آن نوشیدند و عطش خویش را فرو نشاندند.

در این عصر پرفتنه و آشوب که بنابه گفته برنارد شاو بیش از هر زمان دیگر به رهنمودهای پیامبر نیاز داریم، لازم است که تمامی نویسندگان، علما، اندیشمندان و مؤسسات اسلامی، چه در جهان اسلام و چه در فراسوی مرزهای آن، در معرفی هرچه بیشتر و بهتر پیامبر بکوشند، غبار از سیمای درخشانش بزدایند و عامه مسلمانان را با منطق و واقع‌گرایی قانع کنند که سیره و اخلاق آن حضرت بهترین سرمشق و الگوی ایده‌آل برای به سامان‌رساندن زندگی فردی، اجتماعی و... آنان است و خشنودی و رضایت پروردگار نیز در همین نهفته است... [محمد ﷺ از دیدگاه خاورشناسان ص ۱۷۵].

بخش هشتم

مختصری از غزوات پیامبر اکرمﷺ و سرایا

فرق بین غزوه و سریه:

غزوه به جنگ‌هایی گفته می‌شود که پیامبر اکرمﷺ در آن شرکت می‌کرد؛ اما سریه آن گروه اعزامی است که پیامبر اکرمﷺ آنرا گسیل می‌کرد و خودش در آن حضور نمی‌داشت.

چنانکه به همه آشکار است هدف از غزوات پیامبر اکرمﷺ اجبار غیرمسلمانان به احکام اسلام و پذیرفتن آن نیست، بلکه اقامه دستورات الهی بر روی زمین الله است. به این معنا که اسلام نه تنها مجموعه‌ای از عقاید و عبادات ـ مانند سایر امت‌هاـ نیست بلکه حکم الهی در تمام مراحل و دستورات زندگی می‌باشد، اگر غزوات بر مبنای اجبار نمودن به قبول دین می‌بود، پس چرا جزیه برای خاتمه دادن به جنگ جواز پیدا نمود؟

اسلام به قیادت و سالاری پیامبر اعظمﷺ به قصد تحقق بخشیدن به هدف والایی به میدان آمده بود. آنان جاه و پست و مال و منال و یا دنیای فانی را نمی‌خواستند؛ بلکه هدف آنان چنان والا و میمون بود که هر انسان عاقلی را به تأمل وا می‌داشت. آنان اعلای کلمة الله در چهارگوشه هستی را خواستار بودند؛ عبادت و بندگی الله و رهایی انسان‌ها را از اسارت و بردگی نفس و شیطان و برچیده شدن ظلم و طاغوت را می‌طلبیدند. و این همان هدفی است که ربیعی ابن عامر ﷛، در جواب رستم در فتح ایران که هدف آنان را می‌طلبد، می‌گوید: الله مبعوث ما کرده تا کسی را که بخواهد از

عبادت بنده به عبادت الله سوق دهیم و از تنگی دنیا به فراخی آخرت رهنمون داریم و از جور ملل و مذاهب باطل به عدالت اسلام رهسپار سازیم. [البداية و النهاية ٤٦/٧]

چنانکه در هیچ یک از غزوات و معارک اسلام، ملاحظه نشده که پس از فتح مسلمانان سرزمینی را، کسی از اهل آن را وادار به قبول دین کرده باشند. و اما تسلیم کفار به احکام الهی و گردن نهادن به حقانیت اسلام نه با اجبار و اکراه که با دلیل و برهان قاطع و سیمای زیبای اسلام و اخلاق نیکو و کارهای مجذوب و بوده است. چنانکه آنان پس از درک جایگاه دین و عظمت و شوکت رسالت نبوی و ملکوتی بودن آن، با اختیار کامل و میل خود به اسلام گرویده‌اند.

ازاین رو پیامبر اکرم ﷺ همواره سعی بر به کاهش میزان تلفات و خسارات ناشی از جنگ نموده است؛ فسخ‌نمودن جنگ با قبول اسلام و یا تن دادن به جزیه از جملۀ اسباب کاهش ضرر و زیان‌های جنگ می‌باشد.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ در مدینه مستقر شد اجازه جهاد داده شد. الله ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ﴾ [الحج: ٣٩] «به کسانی که کفار با آنان می‌جنگد اجازۀ (جهاد) داده شد به سبب این که مورد ظلم قرار گرفته‌اند».

اولین غزوه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در آن شرکت کرد غزوه الأبواء بود که به وَدّان معروف است، و آخرین غزوه‌ای که در آن شرکت کرد، غزوه تبوک بود. و اولین سریه سریۀ حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه و آخرین سریه سریۀ أسامة بن زید بسوی شام بود.

سَرِیّه حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه: اولین سَرِیّه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ فرستاد، به فرماندهی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه بود، سپاهیان این گروه

تعداد سی نفر همه از مهاجرین بودند که با ابوجهل روبرو شدند و درگیریی میان طرفین رخ نداد. [مرجع: الفصول في السيره از ابن کثیر، و السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية دراسة تحليلية از مهدی رزق الله أحمد، و مرواریدهای پنهان، مختصری از سیره رسول الله ﷺ از موسی بن راشد العازمی ترجمه عبد الله محمد أَزْمَکی].

سَرِیّه عُبَیْدَة ﷺ: سپس پیامبر اکرم ﷺ پسر عمویشان عُبَیْدة بن حارث بن عبد المطلب ﷺ را به سَریه‌ای تشکیل شده از هشتاد سواره مهاجرین فرستادند، که هدف آن قافله قریش بود. و مبارزه‌ای که بینشان رخ داد تنها پرتاب نیزه بود. [مرجع سابق]

سَرِیّه سَعْد بن أبی وَقّاص ﷺ: سپس پیامبر اکرم ﷺ سعد بن أبی وقاص ﷺ را به سریه‌ای فرستاد تا قافله‌ای دیگر از قریش را به چنگ آورد، ولی قافله فرار کرد. [مرجع سابق]

غزوه أَبْواء: در ماه صفر سال دوم هجرت، پیامبر اکرم ﷺ در اولین غزوه شان که غزوه الأبواء بود خارج شدند، که به نام غزوه وَدّان نیز نامگذاری شده است، و هدف، قافله قریش بود. [مرجع سابق]

غزوه بَواط: در ماه ربیع الاخر سال دوم هجرت پیامبر اکرم ﷺ در غزوه دیگری به نام بَوَاط که هدف آن نیز قافله قریش بود، خارج شدند و جنگی رخ نداد. [مرجع سابق]

غزوه عُشَیرة: در ماه جمادی الآخر سال دوم هجرت، سومین غزوه پیامبر اکرم ﷺ به نام غزوه عُشَیرة اتفاق افتاد ولی رویارویی رخ نداد، ایشان ﷺ أبا سلمة بن عبد الأسد را جانشین خویش بر مدیته تعیین نموده بود.

غزوه بدر الأولی: تنها چند شب پس از غزوه عُشَیره، پیامبر اکرم ﷺ برای شرکت در غزوه دیگری بنام سَفَوان خارج گردید، که این غزوه، غزوه

بدر الأولی نیز نامیده می‌شود. سبب این غزوه تعقیب کردن کرز بن جابر فهری بود که مواشی مدینه را مورد چپاول قرار داده بود، جانشین ایشان ﷺ بر مدینه زید بن حارثة ﷺ بود. [مرجع سابق]

سَرِیّه نخله: پیامبر اکرم ﷺ عبد الله بن جَحْش ﷺ را در سریه‌ای به منطقه نخله بین مکه و طابف، که هدف قافله قریش بود، فرستاد و موفق شدند. در این سریه عمرو بن الحَضْرَمِی کشته شد. او اولین کافری بود که در اسلام کشته می‌شد. و عثمان بن عبد الله و الحَکَم بن کَیْسَان نیز اسیر شدند، و مسلمانان، هر چه در قافله بود را به غنیمت بردند. بنابراین در سریه نخله به فرماندهی عبد الله بن جَحْش ﷺ، اولین کشته، واولین اُسَرا، و اولین غنیمت در اسلام اتفاق افتاد. [مرجع سابق]

غزوه بدر الکبری: در رمضان سال دوم هجری، غزوه بدر کبری رخ داد که در این روز ـ که روز فرقان نیز گفته می‌شود ـ حق از باطل جدا گشت. به مسلمانان خبر رسید که قافله تجارتی قریش از شام بسوی مکه در حرکت است. این برای مسلمانان فرصتی طلائی بود تا مقداری و لو بسیار اندک از ثروتشان که توسط قریشیان به چپاول رفته بود، را از آن‌ها باز پس بگیرند. پیامبر اکرم ﷺ همراه با سیصد و سیزده نفر از مدینه خارج شدند، رهبریت کاروان تجارتی قریش را ابوسفیان بر عهده داشت.

الله ﷻ، نام غزوه بدر کبری را در قرآن جاودانه نموده وویژگی‌هایی به آن اختصاص داده است که غزوه‌های دیگر ندارند، و کسانی از صحابه که در آن حضور داشتند بهترین صحابه هستند. در غزوه بدر کبری، الله ﷻ پیامبرش را بسیار یاری نمود و چشم ایشان را روشن ساخت. با این غزوه شوکت وعظمت مسلمانان افزایش یافت.

جنگ بدر جنگی نابرابرانه بود که در آن مشرکین با مجهزترین اسلحه روز به نبرد خالی دستان آمده بودند. با آن هم ساعتی از معرکه نگذشته بود که لشکر مشرکان از هم پاشیده، پا به فرار گذاشت. و مسلمانان نیز تا شکست نهایی دشمن را تعقیب کردند. در این جنگ تاریخ ساز هفتاد تن از مشرکان از جمله برخی از سرداران نامدار آن‌ها چون؛ عتبه، شیبه، ولید بن عتبه، امیه بن خلف، و پسرش علی، حنظله بن ابی سفیان، و ابوجهل بن هشام، و دیگران بقتل رسیدند. و هفتاد تن دیگر به اسارت مسلمانان درآمدند. [مرجع سابق]

با این پیروزی بزرگ مسلمانان قدرت گرفتند، و قبیله های داخل مدینه و خارج آن نیز احساس کردند در صورت خیانت با چه نیرویی در طرف خواهند بود. مؤمنان نیز قوت قلب یافته بخود و قدرت و توانائیشان امیدوار شدند. وایمان و توکل و باورشان به الله و کمک و یاری و پیروزی او قوت یافت. و دریافتند که خداوند بندگان مؤمن و نیکوکارش را هر چند اندک باشند بر ظالمان و ستمدیدگان و مشرکان هر چند زیاد باشند یاری می‌دهد.

غزوه بنی قَیْنُقاع: در شوال سال دوم هجری غزوه بنی قَیْنُقاع به وقوع پیوست. سبب این غزوه طوریکه ابن هشام از ابوعون روایت می‌کند که زنی از عرب‌ها، پیراهنی را به بازار بنوقینقاع برد و آن را فروخت و کنار دکان ریخته گری نشست. اطرافش را گرفتند و از او خواستند که صورتش را نمایان کند، ولی آن زن، حاضر نشد چنین کاری بکند. آن مرد زرگر، دو طرف جامه زن را گرفت و بی‌آنکه آن زن، متوجه شود، آن‌ها را از پشت گره زد. وقتی که آن زن برخاست، قسمتی از بدنش عریان شد. یهودیان خندیدند. زن مسلمان فریاد کشید؛ یکی از مسلمانانی که آنجا بود، با یک ضربه، آهنگر را کشت. یهودیان هم آن مسلمان را کشتند. خویشاوندان آن مسلمان از سایر مسلمانان، علیه یهود بنی قینقاع درخواست کمک کردند و

بدین ترتیب فتنه‌ای برپا شد. پس از این عهد شکنی، پیامبر اکرم ﷺ به طرف بنو قینقاع حرکت نمود. آنان، وقتی پیامبر ﷺ را دیدند به قلعه‌هایشان پناه بردند. پیامبر ﷺ آن‌ها را سخت محاصره کرد و دستو رداد که آن‌ها از مدینه خارج شوند و هرگز اجازه ندارند در اطراف مدینه سکونت کنند. یهود بنی قینقاع به سوی شام کوچ کردند و دیری نپایید که بیشترشان، هلاک شدند. [سیرۀ ابن هشام (۲/۴۷ - ٤۹) و مرجع سابق]

غزوۀ السَّوِیق: در ذی الحجه سال دوم هجری غزوه السَّویق اتفاق افتاد. ابو سفیان پس از شکست در بدر نذر کرده بود که هرگز غسل نخواهد کرد تا اینکه با محمد بجنگد. بنابراین با ۲۰۰ سوار بیرون شد تا به سوگندش جامه عمل بپوشاند. آن‌ها تا نزدیکی آمدند پیامبر ﷺ نیز به همراه ۲۰۰ تن از صحابه برای مقابله با آن‌ها خارج شدند. ابوسفیان مخفیانه به خانه سلام بن مشکم ـ سردار بنی نظیر ـ رفت سلام از ابوسفیان پذیرانی نمود در قسمت آخر شب ابوسفیان نزد یارانش برگشت و گروهی را فرستاد تا به قسمتی از مدینه به نام «عریض» حمله وآنجا را غارت کنند. آن‌ها، تعدادی از درختان خرما را سوزاندند و مردی از انصار را که با یکی از همکارانش که مشغول زراعت بودند، کشتند و بازگشتند و به سوی مکه گریختند. وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، به سرعت ابوسفیان و یارانش را دنبال نمود؛ اما آن‌ها گریخته بودند. در راه کیسه‌های غذاهایشان (سویق) افتاده بود، اما از بس برای فرار عجله داشتند، کیسه‌ها را برنمی داشتند و مسلمانان غذاهای شان را به مدینه بردند به همین دلیل این غزوه را غزوه سویق نامیده‌اند. پیامبر اکرم ﷺ تا منطقه‌ای به نام قرقرة الکدر آنان را تعقیب نمود و پس از آن به مدینه بازگشت. در این غزوه جانشین پیامبر اکرم ﷺ بر شهر مدینه ابوالبابه بن عبدالمنذر رضی الله عنه بوده است. [مرجع سابق]

غزوه بنی سُلَیْم: در محرم سال سوم هجری غزوه بنی سُلَیْم رخ داد، که به قَرْقَرْة الکُدْر نیز معروف است. بنی سُلَیْم از قبیله غَطَفان نیروی خود را برای جنگ علیه مدینه آماده کرده بودند و پیامبر اکرمﷺ به همراه ۲۰۰ تن برای مقابله با آنان خارج شدند ولی جنگی بوقوع نپیوست. جانشین پیامبرﷺ بر مدینه سباع بن عرفطة رضی الله عنه یا ابن ام مکتوم رضی الله عنه بوده است.

غزوه ذی اَمْر: در محرم سال سوم هجری غزوه ذی اَمْر که به غزوه غَطَفان نیز معروف است رخ داد. پیامبر اکرمﷺ با ۴۵۰ شخص برای رویا رویی با آنان خارج شدند. ایشانﷺ جانشین خویش بر مدینه، عثمان بن عفان رضی الله عنه را تعیین نمود و با گذشتاندن ماه صفر در منطقه نجد، بدون اینکه درگیریی رخ بدهد به مدینه برگشتنند. [مرجع سابق]

سَرِیّه زید بن حارثه رضی الله عنه: در جمادی الآخر سال سوم هجری پیامبر اکرمﷺ سریه‌ای را به فرماندهی زید بن حارثه رضی الله عنه فرستادند که هدف به چنگ آوردن قافله قریش بود. گروه اعزامی کاروان قریش را غافلگیر کرد. نگهبانان کاروان راهی جز فرار نداشتند. بنابراین بدون کوچکترین مقاومتی گریختند و زید رضی الله عنه، تمام اموال کاروان را به غنیمت گرفت. در این حمله مسلمانان، راهنمای کاروان و به روایتی دو نفر دیگر را اسیرکردند و غنایم فراوانی از جمله ظروف نقره که یکصد هزار درهم ارزش داشت، بدست آوردند. پیامبر اکرمﷺ پس از جدا کردن خمس این غنایم، بقیه را بین افراد سریه تقسیم نمود و راهنمای کاروان قریش فرات بن حیان به دست پیامبر اکرمﷺ اسلام آورد. این نیز مصیبت سخت دیگری بود که قریش پس از جنگ بدر بدان گرفتار شدند و بار دیگر بر اندوه و پریشانی آن‌ها افزوده گشت. [مرجع سابق]

غزوۀ اُحُد: شکست مشرکین مکه در جنگ بدر، فشار روانی سنگینی بر آنان وارد کرد. مسلمانانی که تا دیروز زیر شکنجه و آزار آنان بودند؛ امروز در این نبرد، پیروز شدند و بسیاری بزرگان مکه را به قتل رساندند؛ به همین دلیل، مشرکین مکه برای انتقام‌جویی خود را برای جنگ مجدد با مسلمانان آماده می‌کردند، عباس بن عبدالمطلب ﷺ برای پیامبر اکرم ﷺ نامه‌ای نوشت و ایشان را از نزدیک‌بودن جنگ، با خبر کرد.

لشکر مکه با تعداد و توانی که داشت، بسوی مدینه حرکت کرد. حس انتقامجویی و خشم نهفته در درون سینه‌های مشرکین، چنان شعله ور بود که از نبردی سخت و جنگی خونین خبر می‌داد. در نیمه شوال سال سوم هجری غزوه اُحُد اتفاق افتاد.

در واقع این غزوه امتحانی بود که در آن مؤمن راستگو یعنی صحابه، و منافق دروغگو یعنی منافقین مشخص شد، که در رأس این منافقین، ابن سَلُول بود. همچنان غزوه اُحُد امتحان بزرگی برای صحابه ﷺ در دفاع از پیامبرشان بود که محبت حقیقی آنان نسبت به پیامبرشان آشکار شد، زیرا جان‌های خود را فدای ایشان کردند.

این غزوه از سخت‌ترین غزواتی بود که بر پیامبر اکرم ﷺ گذشت. در این غزوه دندان‌های پیشین پیامبر اکرم ﷺ شکست، و کلاه خود در سر مبارکشان فرو رفت، اما الله ﷻ با نزول فرشتگان ایشان را حفظ نمودند.

وقتی پیامبر اکرم ﷺ با سپاه صحابه کنار کوه احد موضع گرفت و تعدادی تیرانداز را بر تپه‌ای در همان حوالی گماشت تا مشرکان نتوانند از پشت به مسلمانان حمله کنند. جنگ آغاز شد و بعد از مدت کوتاهی مسلمانان پیروز شدند. در این هنگام تیراندازانی که مأمور دفاع از یک تپه مسلط بر میدان نبرد بودند، سنگرهای خود را رها کرده و برای جمع‌آوری

غنائم به دیگر مسلمانان پیروز پیوستند. این‌جا بود که سپاهیان مکه، فرصت را غنیمت شمرده و با دور زدن آن تپه، از پشت به مسلمانان حمله‌ور شده، و مسلمانان از دو طرف در محاصره قرار گرفتند. در همین لحظات شایعه‌ای به سرعت منتشر شد که پیامبر ﷺ به شهادت رسیده است. مجموع این عوامل سبب شد که بیشتر مسلمانان صحنه نبرد را رها کرده و متفرق گردند. اما پیامبر اکرم ﷺ با تعداد انگشت‌شماری همچنان به مقاومت می‌پرداخت و بر اثر همین مقاومت بود که با وجود شکست مسلمانان در این نبرد، اما کفار نیز به پیروزی صددرصد دست نیافتند.

در این غزوه ۳۷ نفر از سپاه مشرکین مکه کشته شدند و ۷۰ نفر از صحابه کرام به شهادت رسیدند که در رأس آنان سید الشهداء حمزه بن عبدالمطلب عمو و برادر شیری پیامبر اکرم ﷺ بود. [مرجع سابق]

غزوه اُحُد درس‌ها و عبرت‌های بزرگی از خود بجا گذاشت. علامه ابن القیم در کتاب زاد المعاد عبرت‌های زیادی از این غزوه را بر شمرده است که می‌توانید به آن مراجعه کنید.

غزوۀ حمراء الاسد: با شکست مسلمانان در جنگ احد، احتمال برگشت و حمله لشکر مکه به مدینه، فراوان بود، ولی پیامبر اکرم ﷺ با کاردانی و دور اندیشی خویش، در صدد پیش گیری از تهاجم‌های احتمالی دشمن برآمد.

ایشان یک روز پس از بازگشت از جنگ احد به مدینه منوره، به یارانش دستور داد، جز کسانی که در جنگ احد حاضر بوده‌اند، کس دیگری نمی‌تواند با ما همراه شود.

آن جناب ﷺ، سپاه خویش را آماده و به تعقیب مشرکان مکه پرداخت، و تا منطقه حمراء الاسد پیش رفت، ولی به مشرکان دست نیافت و خبر تعقیب

پیامبر اکرم ﷺ به اطلاع آنان رسید و از شدت ترس و رعب انتقام مسلمانان، بر رفتن خود شتاب کرده و هر چه سریعتر از مدینه دور شده و به مکه بازگشتند.

لشکر اسلام بدون دستیابی به دشمن، به مدینه مراجعه نمود، ولی به هدف مورد نظرش رسیده بود و آن عبارت بود از ایجاد رعب و وحشت در میان مشرکان قریش و تقویت روحیه رزمندگان مسلمان و توجه و تنبه به سایر دشمنان اسلام. [مرجع سابق]

سَرِیّه ابو سَلَمه ﷺ: در محرم سال چهارم هجری پیامبر اکرم ﷺ ابو سَلَمه ﷺ را به همراه ۱۵۰ نفر فرستاد تا با طُلیحة بن خُویلد که گروهی را برای حمله به مدینه جمع کرده بود، مبارزه و صفوفشان را پیش از آنکه دست به چپاول بزنند، درهم شکنند. مسلمانان، به شتران و گوسفندان فراوانی دست یافتند و بدون آنکه جنگی، روی دهد، با غنیمت و به سلامت، به مدینه بازگشتند. [رحیق مختوم ص ۳٤٥]

وقتی ابو سلمه ﷺ از این سریه برگشت جراحتی را که در روز اُحُد برداشته بود سر باز کرد و بر اثر آن از دنیا رفت. رسول الله ﷺ فرمودند: یا الله ابو سلمه را بیامرز، و درجه او را به درجه هدایت شدگان برسان، و بعد از او، جانشین او در میان بازماندگانش باش و ما و او را ای پروردگار جهانیان بیامرز. [صحیح مسلم (۹۲۰)]

سَرِیّه عبد الله بن أُنَیْس: در محرم سال چهارم هجری پیامبر اکرم ﷺ عبد الله بن أُنَیْس ﷺ را برای کشتن خالد بن سفیان هُذَلی فرستاد که افراد زیادی را برای حمله به مدینه آماده کرده بود. عبد الله بن أُنَیْس ﷺ توانست خالد بن سفیان هذلی را به قتل برساند و با مرگش گروهی را که جمع کرده بود، متفرق شدند. وقتی عبد الله بن انیس ﷺ فاتحانه به مدینه بازگشت

پیامبر اکرمﷺ عصایی به او داد و فرمود: این نشانه‌ای باشد بین من و تو در روز قیامت. عبدالله ﷺ هنگام وفاتش، وصیت کرد که آن را در کفنش بگذارند. [سیره ابن هشام (٦١٩/٢) رحیق مختوم ص٣٤٦]

سَرِیّه رَجیع: در صفر سال ۴ هجری سریه رَجیع به وقوع پیوست که در آن ۱۰ تن از صحابه که بنی لِحیان به آنان خیانت کرده بودند کشته شدند. و این قضیه بسیار بر پیامبرﷺ دشوار آمد و بسیار اندوهگین شد.

در ماه صفر سال چهارم هجری گروهی از قبایل عضل و قاره به مدینه آمدند و از پیامبر اکرمﷺ درخواست نمودند که چند تن از یارانش را برای آموزش قرآن و احکام دین با آنان بفرستد و اظهار کردند که اسلام، در میان آنان نفوذ پیدا کرده است. به روایت ابن اسحاق، پیامبرﷺ شش تن از یارانش را همراه ایشان فرستاد. بخاری ﷺ، آورده که ده تن از اصحاب با این افراد همراه شدند.

وقتی به رجیع رسیدند، طایفه‌ای از هذیل به نام بنی لحیان را بر علیه مسلمانان، به کمک خواستند. بنی لحیان نیز با یکصد تیرانداز به دنبال آنان حرکت کردند و خود را به آن‌ها رساندند. در نتیجه ۷ تن از آنان به شهادت رسیدند و خبیب، زید بن دثنه را اسیر گرفتند و با خود به مکه بردند و به قریش فروختند. خبیب ﷺ در مکه اعدام شد و کسی مأمور نگهبانی از جسد وی گردید. اما شب هنگام عمرو بن امیه ضمری سر رسید و با حیله، جسد خبیب را از دار پایین آورد و با خود برد و آن را دفن کرد. زید بن دثنه را نیز صفوان بن امیه خرید و به قصاص خون پدرش، او را کشت. [مرجع: الفصول في السيرة از ابن كثير، و السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية دراسة تحليلية از مهدی رزق الله أحمد، و مرواریدهای پنهان، مختصری از سیره رسول الله از موسی بن راشد العازمی ترجمه عبد الله محمد أَزِمَکی].

فاجعه بئر مَعُونَة: در صفر سال چهارم هجری فاجعه بئر (چاه) مَعُونه یا سریه قُرَّاء اتفاق افتاد که در آن ۷۰ تن از صحابه که از انصار بودند شهید شدند، و سببش خیانت قبیله‌های رِعْل وذَکْوان وعُصَیَّة بود.

فاجعه بئر مَعُونه از بزرگترین مصیبت‌ها بود، و به این سبب پیامبر اکرم ﷺ یک ماه کامل قبائلی را که به صحابه خیانت کرده بودند، نفرین می‌کرد.

ابوبراء عامر بن مالک که نیزه باز مشهوری بود، به مدینه و نزد پیامبر ﷺ آمد؛ پیامبر ﷺ او را به اسلام دعوت داد؛ اما او نپذیرفت و آنجناب ﷺ را ناامید هم نکرد؛ بلکه گفت: «ای کاش چند تن از یارانت را به نجد می‌فرستادی تا مردم آن سرزمین را دعوت دهند. امید بسیاری هست که مردم نجد، ایمان بیاورند.» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بیم آن دارم که ساکنان نجد، یارانم را نابود کنند.» ابوبراء گفت: من، آن‌ها را امان می‌دهم.

پیامبر اکرم ﷺ ۷۰ نفر را به همراه ابوبراء فرستاد. و منذر بن عمرو رضی الله عنه را که یکی از بنی ساعده و ملقب به «شیفته و هم آغوش مرگ» بود، به عنوان امیر تعیین نمود. افراد این گروه، از بزرگان و نخبگان و دانشمندان و قاریان قرآن بودند که روزها به جمع آوری هیزم می‌پرداختند و از پول هیزم‌ها، برای اصحاب صفّه، غذا تهیه می‌کردند و شب‌ها را به آموزش قرآن و نماز می‌گذراندند. آنان رفتند تا به جایی به نام بئر معونه رسیدند که محل سکونت بنی عامر و بنی سلیم بود. آنگاه حرام بن ملحان برادر ام سلیم را با نامه پیامبر ﷺ، نزد عامر بن طفیل ـ دشمن خدا ـ فرستادند؛ عامر بدون اینکه به نامه توجه کند، به فردی دستور داد که با نیزه و از پشت حرام بن ملحان را بکشد، وقتی چشم حرام بن ملحان به خون‌هایش افتاد، گفت: الله اکبر! سوگند به خدا که رستگار شدم. آنگاه دشمن خدا، عامر، از قبیله‌اش خواست که بقیه یاران پیامبر ﷺ را نیز بکشند؛ ولی آنان به خاطر امانی که

ابوبراء به یاران پیامبر ﷺ داده بود، نپذیرفتند؛ لذا عامر بن طفیل از بنوسلیم خواست که با او همکاری کنند؛ سه طایفه بنی سلیم یعنی عصیه، رعل و ذکوان، خواسته دشمن خدا را پذیرفتند و با او همکاری کردند و یاران پیامبر ﷺ را محاصره نمودند و همه را به شهادت رساندند جز کعب بن زید بن نجار ﷺ که زخمی شد و در میان کشتگان بود و زنده ماند؛ وی به مدینه بازگشت و بعدها در جنگ خندق به شهادت رسید.

پیامبر اکرم ﷺ به خاطر این رویداد غم انگیز و نیز به خاطر حادثه جانگداز رجیع که در فاصله چند روز اتفاق افتاد، سخت غمگین شد و غم و اندوه، وجود ایشان را فراگرفت تا آنجا که آنجناب ﷺ، طوایفی را که به ایشان نیرنگ کردند و اصحابش را به شهادت رساندند، نفرین کرد. [مصدر سابق]

غزوه بنی نَضَیر: در ربیع الأول سال چهارم هجری غزوه بنی نَضیر اتفاق افتاد، و این دومین غزوه‌ای بود که در آن مسلمانان با یهودیان می‌جنگیدند، وعلتش این بود که یهودیان می‌خواستند رسول الله ﷺ را به قتل برسانند. پس از جنگ احد یهودیان جرأت پیدا کردند و دست به نیرنگ و توطئه زدند و پنهانی با منافقان و اهل مکه رابطه برقرار نمودند و برضد مسلمانان وارد عمل شدند.

پیامبر اکرم ﷺ همچنان شکیبایی ورزید تا اینکه دو حادثه غم انگیز بئر معونه و رجیع بوقوع پیوست؛ از آن پس یهودیان گساختر شدند و کارشان به جایی رسید که دسیسه ترور پیامبر اکرم ﷺ را طراحی کردند. جریان از این قرار بود که پیامبر اکرم ﷺ با تعدادی از یارانش نزد یهود بنونضیر رفتند و از آنان خواستند که به موجب قرارداد فیما بین آن‌ها در خونبهای آن دو نفری که از قبیله کلاب بوسیله عمرو بن امیه کشته شده بودند، همکاری نمایند و کمک مالی کنند. بنی نضیر گفتند: اشکالی ندارد؛ با شما همکاری می‌کنیم؛

اینجا منتظر باشید تا کارتان را راه بیندازیم. پیامبر اکرم ﷺ در کنار دیوار یکی از خانه‌هایشان به انتظار نشست تا یهودیان، به وعده خود عمل کنند. ابوبکر، عمر، علی و تعدادی از صحابه با آنجناب ﷺ، همراه بودند. یهودیان با هم خلوت کردند وگفتند: فرصتی بهتر از این پیدا نخواهد شد. شیطان نیز بخت سیاهی را که در انتظارشان بود، زیبا جلوه داد؛ بنابراین دست به دست هم دادند تا رسول الله ﷺ را به قتل برسانند. گفتند: چه کسی از دیوار این خانه بالا می‌رود و این سنگ آسیاب را بر سر محمد می‌اندازد و کارش را یکسره می‌کند؟ بدبخت‌ترین آنان عمرو بن جحاش داوطلب شد.

جبرئیل ؛ پیامبر اکرم ﷺ را در همان دم از توطئه آنان آگاه نمود؛ پیامبر اکرم ﷺ بلافاصله از جایش برخاست و به سرعت به سوی مدینه رفت. یاران پیامبر ﷺ به دنبال وی راه افتادند و خودشان را به او رساندند و پرسیدند: ای رسول الله! چنان از جای برخاستید و به راه افتادید که ما متوجه نشدیم!

پیامبر اکرم ﷺ آنان را از سوء قصد بنی نضیر باخبر نمود. چیزی نگذشت که پیامبر اکرم ﷺ، محمد بن مسلمه را فرستاد تا به بنی نضیر اعلان نماید: باید از مدینه بیرون بروید و از این پس، دیگر نباید احدی از شما در این شهر سکونت کند. ده روز هم مهلت دارید و هرکس که پس از این مهلت، در مدینه مانده باشد، او را گردن خواهیم زد. یهودیان که چاره‌ای جز بیرون رفتن نداشتند، خودشان را برای رفتن آماده می‌نمودندکه عبدالله بن ابی منافق، کسی را نزد آنان فرستاد که بیرون نشوید؛ زیرا من دو هزار مرد رزمی تحت فرمان دارم که به قلعه‌هایتان خواهند آمد و در دفاع از شما جانفشانی خواهند کرد. قرآن، به این گفته منافقان اشاره می‌کند که گفتند: «اگر شما را بیرون کردند، ما نیز همراه شما بیرون خواهیم شد و از

هیچکس در ارتباط با شما فرمان نخواهیم برد و اگر با شما کار زار کردند، شما را یاری خواهیم کرد».

چون الله ﷻ رعب و وحشت را در دل‌های بنی نضیر انداخت. به این ترتیب ناچارًا با پیامبر اکرمﷺ صلح کردند به شرط اینکه از آنجا خارج شوند، وپیامبر اکرمﷺ نیز به آنان اجازه داد که هر مقدار از وسایلشان را که می‌توانند با خود ببرند به جز اسلحه، پس برخی بسوی خیبر و برخی بسوی شام در حرکت افتادند.

سوره حشر به صورت کامل درباره غزوه بنی نَضیر نازل شد که جزئیات این غزوه را بیان می‌کند. بنابراین عبدالله بن عباس رضی الله عنهما سوره حشر را سوره بنی نضیر می‌نامید. [مصدر سابق]

غزوۀ نجد: پیروزی چشمگیر مسلمانان در غزوه بنی نضیر بدون هیچ تلفاتی، باعث شد منافقان از دسیسه گری آشکار بر ضد مسلمانان دست بکشند و به این ترتیب برای پیامبر اکرمﷺ فرصتی فراهم شد که به سرکوب نمودن بادیه نشینانی بپردازد که پس از جنگ احد، به مسلمانان آزار می‌رسانیدند؛ همان اعراب بادیه نشینی که در کمال گستاخی و ناجوانمردی، هیئت‌های تبلیغی مسلمانان را کشته و حتی چنان گستاخ شده بودند که قصد حمله به مدینه را در سر می‌پروراندند. پیش از اقدام عملی پیامبر اکرمﷺ برای ادب دادن این دسیسه کاران، به آنجنابﷺ خبر رسید که اعراب بنی محارب و بنی ثعلبه از غظفان، خود را برای حمله به مدینه آماده می‌کنند.

پیامبر اکرمﷺ به سرعت از مدینه بیرون شد و به محلی بنام نجد رفت تا تخم ترس و وحشت را در دل این صحرانشینان سنگدل بکارد تا دوباره مرتکب چنین رفتار زشتی نشوند که امثال آنان با مسلمانان کرده بودند.

صحرانشینانی که کارشان دزدی و چپاول بود، چنان ترسیده بودند که وقتی از حضور مسلمانان در منطقه اطلاع یافتند، به ارتفاعات کوه‌ها گریختند. به این ترتیب مسلمانان، طوایف غارتگر را ترساندند و تمام وجودشان را آکنده از ترس و هراس نمودند و در نهایت امنیت و سلامت به مدینه بازگشتند. [رحیق مختوم ص ۳۵۵]

غزوه بدر صغری: در شعبان سال چهارم هجری غزوه بدر صغری اتفاق افتاد که به خاطر عدم وقوع مبارزه در آن به بدر صغری معروف گشت. این غزوه، به غزوه بدر موعد نیز نامیده می‌شود. زیرا ابو سفیان در غزوه اُحُد به پیامبر اکرم ﷺ وعده داد که سال آینده در بدر ملاقات و مبارزه می‌کنیم، و پیامبر اکرم ﷺ به این مقابله موافقت کرد.

پیامبر اکرم ﷺ به همراه ۱۵۰۰ نفر خارج شدند، و ابو سفیان با ۲۰۰۰ نفر. این در حالی بود که ابو سفیان از رفتن به این غزوه می‌ترسید وعلاقه‌ای به رفتن نداشت.

پیامبر اکرم ﷺ با یارانش به بدر رسیدند و منتظر ابو سفیان شدند، و هشت شب را در این منطقه سپری نمودند، اما الله تعالی رعب ووحشت را در دل ابو سفیان انداخت، به همین دلیل وقتی ابو سفیان به عُسْفان رسید، ترسید و برگشت، در نتیجه کسانی که با او بودند نیز متفرق شدند. [مرجع: الفصول في السيرة از ابن کثیر، و السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية دراسة تحليلية از مهدی رزق الله أحمد، و مرواریدهای پنهان، مختصری از سیره رسول الله از موسی بن راشد العازمی ترجمه عبد الله محمد أَزْمَکی].

غزوه دومة الجندل: در ماه ربیع الاول سال پنجم هجری به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که قبایل اطراف دومة الجندل در نزدیکی شام راه را بسته‌اند و کاروان‌های تجارتی این مسیر را مورد چور و چپاول قرار می‌دهند و در عین حال جمعیت زیادی را گرد آورده‌اند و قصد حمله به مدینه را

دارند. پیامبر اکرمﷺ با شنیدن این خبر، سباع بن عرفطه را بر مدینه گماشت و با ۱۰۰۰ نفر از مسلمانان از مدینه حرکت کرد، وقتی به دومة الجندل رسیدند ساکنان آن پیش از رسیدن پیامبر اکرمﷺ فرار کردند، لشکر اسلام گوسفندان و اموال آنان را به غنیمت گرفتند؛ و چند روزی در آنجا توقف نمودند و سپس به مدینه بازگشتند. [مرجع سابق]

غزوۀ خندق: غزوه احزاب که به غزوه خندق مشهور است، در ماه شوال سال پنجم هجری رخ داد. پیامبر اکرمﷺ پس از تشکیل حکومت در مدینه پیمانی را با یهودیان این شهر امضاء کرد، اما در ماه شوال سال دوم هجری یهود بنی قینقاع و در سال چهارم هجری یهود بنی نضیر به مسلمانان خیانت کرده و پیمان صلح را شکستند، این خیانت در حق پیامبر اکرمﷺ و مسلمانان مستوجب قتل عام تمام این مکاران و خیانت پیشگان بود، ولی پیامبرﷺ با شفقت و مهربانی از آن‌ها درگذشت و هر دو قبیله را از مدینه خارج کرد.

استحکام دولت اسلام بر سران کینه توز یهود سخت تمام شد و راه خیانت و خباثت را پیشه کرده، درپی لشکرکشی بر علیه مسلمانان شدند. این‌ها به مکه رفتند و سرداران قریش را برای جنگ با پیامبر اکرمﷺ و ریشه کن ساختن دولت او در مدینه تشویق کردند. سپس این دو گروه با هم نزد قبیله های غطفان و بنی سلیم رفته آن‌ها را نیز با خود همراه ساختند و تعداد این لشکر به ده هزار جنگجو رسید. که تاریخ از آن‌ها بنام «احزاب» ـ گروه‌های هم‌پیمان ـ نام می‌برد.

چون خبر آمادگی لشکر کفر برای حمله به مدینه به پیامبر اکرمﷺ رسید، فورا با یاران مشوره نمود، سلمان فارسی رضی الله عنه پیشنهاد کرد با حفر خندق میتوان راه رسیدن دشمن به داخل شهر را بست و این تاکتیک

جنگی بسیار خوبی بود که جنگجویان جزیره عرب با آن آشنائی نداشتند! حفر خندق قبل از رسیدن احزاب به اتمام رسید، وقتی احزاب به مدینه رسیدند با خندقی مواجه شدند که مانع ورودشان به مدینه بود.

تلاش‌های قریش برای عبور از خندق با مقاومت مسلمانان روبرو شد، اما جنگ خونینی رخ نداد؛ بلکه فقط با تیر و سر نیزه یکدیگر را می‌زدند.در کشاکش این تیراندازی‌ها و درگیری‌های موردی، تعداد انگشت شماری از دو لشکر کشته شدند: ۶ نفر از مسلمانان و ده نفر از مشرکان و تنها یک یا دو نفر، با شمشیر کشته شدند.

از سوی دیگر یهود بنی قریظه پیمان صلح با مسلمانان را نقض نموده اعلان نمودند که بین ما و محمد ﷺ هیچ عهد و پیمانی نیست!. منافقان نیز نفاق شان را دوباره ظاهر نموده و گفتند: محمد به ما وعده داده بود که گنج‌های شاهان ایران و روم را بدست خواهیم آورد؛ در حالی که ما جرأت نمی‌کنیم برای قضای حاجت بیرون برویم! حتی برخی با صدای بلند در میان لشکریان گفتند: خانه‌های ما بدون محافظ است. لذا به ما اجازه دهید که به خانه‌هایمان باز گردیم!

نعیم بن مسعود ﵁ با زیرکی توانست = بین لشکر احزاب بی‌اعتمادی ایجاد کند، از سوی دیگر تاب و توان ماندن قریشیان در مدینه به پایان رسیده بود و یهود بنی قریظه به سبب بی‌اعتمادی بر لشکر مکه، دست از یاری شان کشیدند و به این ترتیب اراده و عزم احزاب سست گردید. همچنان پیامبر اکرم ﷺ بر ضد احزاب دعا نمود و گفت: «پروردگارا! ای نازل کننده کتاب و ای سریع الحساب! احزاب را شکست بده و صفوفشان را در هم بشکن و آنان را مضطرب و پریشان بگردان».

الله متعال، دعای پیامبرش ﷺ را اجابت کرد و به دنبال تفرقه‌ای که در صفوف دشمن افتاد، باد را مأمور کرد که خیمه‌هایشان را به هم ریزد و

دیگ‌هایی را که بر بار داشتند، وارونه کند و طناب خیمه‌ها را از جای بر کند و آرامش و آسایش آنان را مختل نماید. به این ترتیب الله متعال، لشکریانی از فرشتگان را فرستاد تا احزاب را متزلزل کنند و در دل‌هایشان ترس و وحشت بیندازند. احزاب نا امید به سرزمین‌شان برگشتند و امنیت و آرامش به مدینه بازگشت.

در غزوه خندق معجزاتی برای پیامبر اکرمﷺ رخ داد که عبارت بودند از: - زیاد شدن غذای اندک. - شکسته شدن سنگی بزرگ با سه ضربه. - بشارت به فتح فارس و روم.

جنگ احزاب، جنگ خسارت باری نبود؛ بلکه جنگی روانی بود که درگیری خونینی در آن صورت نگرفت؛ اما در واقع نبرد سرنوشت سازی در تاریخ اسلام بود که به شکست و خفت مشرکان انجامید و حکایت از آن داشت که هیچ یک از قدرت‌های عرب‌ها، توانایی این را ندارد که حکومت نوپا و کوچک مدینه را ریشه کن نماید؛ زیرا هیچگاه عرب‌ها چنان نیرویی را فراهم نیاورده بودند که در جنگ احزاب، گرد آورند. از این رو پیامبر اکرمﷺ پس از جنگ احزاب فرمود: «اینک ما به جنگ آنان می‌رویم و آنان دیگر با ما نخواهند جنگید و ما به سوی آن‌ها رهسپار خواهیم شد». [مرجع سابق]

غزوه بنی قُرَیْظه: پیامبر اکرمﷺ بعد از غزوۀ خندق یا احزاب به خانه‌هایشان بازگشتند، در این زمان جبریل ؈ نازل شد و به ایشان دستور داد بدون فوت وقت به جنگ یهود بنی قُرَیْظه برود.

پیامبر اکرمﷺ مجدّدًا سلاحشان را پوشیدند و خارج شدند و به یارانش فرمود: «هرکس به الله و روز آخرت ایمان دارد نماز عصر را نخواند مگر در بنی قُرَیْظه» [متفق علیه]. پیامبر اکرمﷺ به سوی بنی قُرَیْظه حرکت کردند، و

آنان را محاصره نمودند. الله ﷻ نیز رعب و وحشت را در دل‌هایشان انداخت، و همگی تسلیم شدند.

پیامبر اکرم ﷺ دستور دادند مردان یهود که ۴۰۰ جنگجو بودند بسته شوند، ایشان تصمیم گیری در مورد آنان را به سَعْد بن مُعاذ رضی الله عنه ـ که رئیس قبیله اوس بود ـ واگذار کرد. سَعْد بن مُعاذ را که در غزوه خندق مجروح شده بود، سوار بر الاغی آوردند. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمودند: «حکم بنی قُرَیْظه را به تو سپردم». وقتی سعد رضی الله عنه نزدیک پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ فرمود: به احترام سردارتان بلند شوید، و چون او را از الاغ پایین آوردند، گفتند: ای سعد! این جماعت، تسلیم حکم تو شده‌اند. سعد رضی الله عنه گفت: آیا قضاوتم درباره این‌ها اجرا خواهد شد؟گفتند: آری. گفت: آیا مسلمانان وکسانی که اینجا حضور دارند، حکم مرا می‌پذیرند و اجرا می‌کنند؟ گفتند: آری. آنگاه سعد به خاطر احترام و تعظیم پیامبر اکرم ﷺ با دستش به طرف آنجناب ﷺ اشاره نمود، ولی چیزی نگفت. پیامبر ﷺ فرمود: آری، برای من هم قابل قبول است. سعد رضی الله عنه گفت: قضاوت من این است که مردان کشته و زنان و بچه‌ها اسیر شوند و اموالشان بین مسلمانان تقسیم گردد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «در مورد این‌ها، عیناً همان حکمی را صادر کردی که الله از بالای هفت آسمان، صادر کرده بود».

قضاوت سعد رضی الله عنه در نهایت عدالت و انصاف بود، زیرا بنوقریظه علاوه بر خیانتی که مرتکب شدند، برای مقابله با مسلمانان یک هزار و پنجصد شمشیر و دو هزار نیزه و سیصد زره و پنجصد سپر دفاعی آماده کرده بودند که پس از فتح و پیروزی، به دست مسلمانان افتاد.

به این ترتیب دشمنان نیرنگباز و خیانتکار، بکلی نابود شدند؛ آنانی که پیمان‌های مؤکد را شکستند و با احزاب، در شرایطی بر ضد مسلمانان همدست شدند که مسلمانان در بحرانی‌ترین لحظات بسر می‌بردند.

آری؛ یهودیان بنی قریظه با این کارشان در ردیف بزرگ‌ترین جنایت کاران جنگی قرار گرفتند و سزاوار محاکمه و اعدام شدند. زخم سَعْد ﷺ سر باز کرد، و به سبب آن از دنیا رفت. وقتی سَعْد بن مُعاذ ﷺ از دنیا رفت پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «عرش الله ﷻ از مرگ سَعْد بن مُعاذ به لرزه در آمد». [مرجع سابق]

سَرِیّهٔ عبد الله بن عتیک ﷺ: در ذیقعده یا ذیحجه سال پنجم هجری، سریه‌ای بسوی سلام بن ابی الحقیق اعزام گردید. سلام بن ابی الحقیق که کنیه‌اش ابورافع بود، یکی از بزرگترین جنایتکاران یهود به شمار می‌رفت که احزاب را علیه مسلمین بسیج کرده و اموال و مواد غذایی فراوانی در اختیار آنان گذاشته بود. وی، به پیامبر اکرم ﷺ آزار زیادی می‌رساند. پس از بازگشت مسلمانان از بنی قریظه، خزرجیان از رسول الله ﷺ اجازه خواستند تا سلام را بکشند. پیامبر اکرم ﷺ اجازه داد و در عین حال از کشتن زنان و بچه‌ها نهی نمود. برای این منظور پنج تن از بنی سلمه به فرماندهی عبدالله بن عتیک به سوی خیبر به راه افتادند. زیرا قلعه ابو رافع، در آنجا بود. این گروه با حیله و هوشیاری بر ابو رافع وارد شدند و او را کشتند و پای عبدالله بن عتیک ﷺ شکست و او را بر پشتشان حمل کردند و از طریق جویی که به یکی از چشمه‌هایشان منتهی می‌شد، از قلعه بیرون رفتند. خزرجیان، عبدالله بن عتیک ﷺ را بر دوش خود حمل کردند و نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتند. عبد الله می‌گوید: وقتی جریان را برای پیامبر اکرم ﷺ تعریف کردم.

آنجناب ﷺ فرمود: پایت را دراز کن. پایم را دراز کردم و دست کشید، چنان خوب شد که گویا اصلا هیچ دردی در بدنم نبوده است. [مرجع سابق]

سریه محمد بن مسلمه ؓ: سریه اعزامی محمد بن مسلمه ؓ با سی سوار، به سوی قرطا عازم شد. قرطا در ناحیه ضریه از منطقه بکرات در سرزمین نجد واقع شده و از مدینه هفت شبانه روز فاصله دارد. این سریه در دهم محرم سال ششم هجری به سوی طایفه بنی بکر بن کلاب حرکت کرد و بر آنان شبخون زد؛ آن‌ها همه فرار نمودند و مسلمانان، چارپایان و گوسفندان زیادی به غنیمت گرفتند، و در ۲۹ محرم به مدینه بازگشتند. [مرجع سابق]

غزوه بنولحیان: در ربیع الاول یا جمادی الاولی سال ششم هجری، پیامبر اکرم ﷺ به همراه دوصد تن از یارانش خارج شد و در مدینه، عبد الله ابن ام مکتوم را به عنوان جانشین خود تعین نمود و چنان وانمود کرد که به سوی شام می‌رود. آنگاه شتابان مسیر بنی لحیان را در پیش گرفتند تا به «غران» در بین «امج» و «عسفان» رسیدند؛ غران، همان مکانی است که یاران رسول الله ﷺ در آنجا به شهادت رسیدند؛ به همین خاطر رسول اکرم ﷺ برایشان طلب رحمت و دعای خیر نمود.

بنولحیان، طایفه‌ای بودند که در رجیع به ۱۰ نفر از یاران پیامبر خیانت کردند و موجب اعدام آنان شدند. از آنجا که محل سکونت بنی لحیان، در وسط سرزمین حجاز و نزدیک به مکه بود و درگیری‌های شدیدی میان مسلمانان و قریش و نیز صحرانشینان وجود داشت، پیامبر اکرم ﷺ صلاح نمی‌دانست که در دل سرزمین دشمن نفوذ کند؛ ولی هنگامی که احزاب شکست خوردند و توان و کیان آنان، رو به سستی و ناتوانی نهاد و تا حدودی ضعیف شدند، آن وقت پیامبر اکرم ﷺ گفت: اینک وقت آن رسیده

که از بنی لحیان انتقام بگیریم. بنو لحیان از آمدن پیامبر اکرمﷺ باخبر شدند و به کوه‌ها فرار کردند، و کسی از آنان گرفتار نشد. پیامبرﷺ دو روز در سرزمین آنان اقامت کرد و سریه‌های مختلفی به این طرف و آن طرف اعزام نمود؛ ولی کسی از آنان به دام نیفتاد و سپس به عسفان رفت و ده سوارکار را به کراع الغمیم فرستاد تا قریش را از آمدنش آگاه کند و سپس به مدینه بازگشت؛ رفت و برگشت ایشان چهارده روز بطول انجامید. [مرجع سابق]

سریه عکاشه بن محصن ﷺ به سوی غمر: در ربیع الاول یا ربیع الآخر سال ششم هجری عکاشه ﷺ با ۴۰ نفر به طرف غمر، بیرون شد و غمر نام آبی از بنواسد است. تمام آن قوم، گریختند و مسلمانان، دوصد شتر به غنیمت گرفتند و با خود به مدینه بردند. [مرجع سابق]

سریه محمد بن مسلمه به ذی القصه: در ربیع الاول یا ربیع الاخر سال ششم هجری محمدبن مسلمه ﷺ با ده رزمنده به ذی القصه در دیار بنی ثعلبه رفت و چون به آنجا رسیدند، صد تن از بنی ثعلب، که در کمین آن‌ها بودند، آنان را زیر نظر گرفتند تا این که خوابیدند؛ آنگاه بر آنان یورش برده و همه آن‌ها را کشتند بجز ابن مسلمه که زخمی شد و فرار کرد.

سریه ابی عبیده بن جراح به ذی القصه: در ربیع الاخر سال ششم هجری پیامبر اکرمﷺ ابو عبیده ﷺ را فرستاد که انتقام محمدبن مسلمه را بگیرد؛ او با ۴۰ نفر به راه افتاد و تمام شب را پیاده طی کردند و صبح به دیار بنی ثعلبه رسیدند و بر آنان حمله کردند؛ همه پا به فرار گذاشتند بجز یک نفر که دستگیر شد و پس از آن مسلمان شد؛ البته چارپایان و گوسفندان فراوانی به غنیمت گرفتند. [مرجع سابق]

سریه زید بن حارثه ﷺ به جموم: در ربیع الاخر سال ششم هجری زید ﷺ به جموم اعزام شد؛ جموم نام آبی از بنی سلیم در مرالظهران است. وقتی

زید ﷺ، به دیار آنان رسید، زنی از مزینه به نام حلیمه را دستگیر کرد. حلیمه، مسلمانان را به یکی از محله‌های بنی سلیم راهنمایی کرد و بدین ترتیب مسلمانان، به چارپایان و گوسفندان و اسیران فراوانی دست یافتند. و چون به مدینه آمدند، پیامبر اکرم ﷺ آن زن را آزاد کرد. [مرجع سابق]

سریه زید بن حارثه ﷺ به عیص: پیامبر اکرم ﷺ در جمادی الاخر سال ششم هجری سریه دیگری به فرماندهی زید ﷺ را به جایی به نام عیص گسیل فرمود که مشتمل بر هفتاد سوار بود. آنان رفتند و همه اموال قافله قریش را که ابو العاص داماد رسول الله ﷺ کاروانسالارش بود، به غنیمت گرفتند. ابوالعاص فرار کرد و نزد زینب آمد و امان خواست و از زینب خواست که از پیامبر ﷺ بخواهد تا اموال قریش را به او برگرداند. زینب نیز این کار را کرد و پیامبر اکرم ﷺ بدون اینکه مردم را مجبور کند، غیر مستقیم از مردم خواست که خواسته‌اش برآورده شود؛ مردم نیز موافقت کردند و اموال را به ابو العاص تحویل دادند و ابو العاص به مکه رفت و اموال را به صاحبانشان تحویل داد و سپس مسلمان شد و هجرت نمود. [مرجع سابق]

سریه زید ﷺ به طرف یا طرق: در جمادی الاخر سال ششم هجری؛ زید ﷺ با پانزده رزمنده به سوی بنی ثعلبه رفت. آن جماعت، فرار کردند؛ زیرا می‌ترسیدند که پیامبر ﷺ به آن‌ها حمله کند؛ به همین دلیل گوسفند و شتر فراوانی نصیب مسلمانان شد و این سریه چهار شبانه روز طول کشید. [مرجع سابق]

سریه زید ﷺ به وادی القری: در رجب سال ششم هجری زید ﷺ با دوازده تن برای کسب اطلاعات از تحرکات احتمالی دشمن، عازم وادی القری شد. در آنجا ساکنان وادی القری به آنان یورش بردند و نه نفر از آنان را به شهادت رساندند، ولی سه نفر دیگر از جمله زید گریختند. [مرجع سابق]

غزوۀ بنی مُصْطَلِق یا مریسیع: گرچه این غزوه از نظر نظامی،گسترده و دامنه دار نبود، اما در این غزوه حوادثی رخ داد که از یک سو موجب بروز پریشانی در جامعه اسلامی گردید و از سوی دیگر، اسباب رسوایی منافقان را فراهم نمود. همچنین به دنبال اتفاقاتی که در غزوه بنی مصطلق روی داد، مجموعه‌ای از قوانین جزایی، تشریع گردید که سیمای ویژه‌ای از لحاظ کرامت و طهارت، به جامعه اسلامی بخشید.

این غزوه در شعبان سال ششم هجری رخ داد، که به غزوه مُرَیْسِیع نیز معروف است، علت این غزوه این بود که حارث بن أبی ضِرار افرادی را برای حمله به مدینه جمع کرده بود. پیامبر اکرمﷺ با ۷۰۰ نفر از یارانشان به سوی آنان در حرکت افتاد و زید بن حارثه ﭬ را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین نمود.برخی هم گفته‌اند: ابوذر ﭬ را بر مدینه گماشت.

در این غزوه پرچم مهاجرین بدست ابوبکر صدیق ﭬ و پرچم انصار بدست سعد بن عباده ﭬ بود، وقتی لشکر اسلام به مریسیع رسیدند ساعتی با تیراندازی طرفین سپری شد؛ آنگاه پیامبر اکرمﷺ دستور حمله داد و با همین حمله پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند و عده‌ای از آنان به قتل رسیدند و زنان و بچه‌هایشان اسیر شدند و تعدادی مواشی و گوسفند نیز از آنان به غنیمت گرفتند. در این غزوه از مسلمانان فقط یک نفر کشته شد که او را مردی از انصار، به گمان اینکه از دشمن است، اشتباها به قتل رسانید.

در این غزوه گروهی از منافقان که معمولا در غزوات دیگر شرکت نمی‌کردند، بیرون شدند، آنان سخت در تلاش بودند تا در صفوف مسلمین، تفرقه ایجاد کنند و از این رو تبلیغات منفی گسترده‌ای بر ضد پیامبر اکرمﷺ به راه انداختند.

از جمله در قضیۀ افک یا تهمت بزرگ بر ام المؤمنین عایشه صدیقه رضي الله عنها، دشمن الله و رسول ﷺ، عبدالله بن ابی، آن مرد پلید، از شدت حسد و نفاقی که داشت با آب و تاب تمام شروع به پخش کردن قضیه افک نمود؛ وی، تا آنجا که توانست این ماجرا را شاخ و برگ داد و برایش طول و تفصیل ساخت و پرداخت. یارانش نیز در این راستا، هرچه توانستند، کردند. این تهمت و بهتان بزرگ بر پیامبر اکرم ﷺ و همسر طاهره شان ام المؤمنین عایشه رضي الله عنها سخت تمام می‌شد، تا آنکه آیاتی از سوره النور، در ارتباط با ماجرای افک و پاکی عایشه صدیقه رضي الله عنها نازل شد. سپس تعدادی از اهل افک شلاق خوردند این در حالی است که بر عبدالله بن ابی، آن مرد پلید و سرکرده منافقان که داستان افک را ساخت و پرداخت، این حد شرعی را جاری نکردند؛ شاید بدین دلیل که اجرای حدود شرعی، از عذاب گنهکاران می‌کاهد؛ در حالی که خداوند به عبدالله بن ابی، وعده عذاب بزرگی در آخرت را داده بود و شاید هم به خاطر همان مصلحتی که پیامبر اکرم ﷺ از کشتن عبدالله بن ابی، صرف نظر کرد، از همان بابت نیز از اجرای حد شرعی بر ابن ابی، خودداری فرمود. به این ترتیب پس از یک ماه، ابر سیاه شک و تردید و پریشانی و اضطراب، از جو مدینه کنار رفت و سرکرده منافقان ابن ابی رسوا و بی‌آبرو شد. [مرجع سابق]

غزوۀ حُدَیْبِیَه: در ذی القعده سال ششم هجری پیامبر اکرم ﷺ اعلام کردند که به عمره می‌روند، و به یارانشان خبر دادند خواب دیده‌اند که یشان و یارانشان در امنیت کامل و در حالیکه سرهایشان را تراشیده‌اند به مکه وارد می‌شوند. صحابه از این خبر بسیار خوشحال شدند، و برای همراهی ایشان آماده شدند.

پیامبر اکرمﷺ با ۱۴۰۰ نفر از یارانشان از مدینه به سوی مکه حرکت کردند. و از همسرانشان نیز ام سلمه هند بنت أبی أمیه رضي الله عنها با ایشان بود. در این سفر، پیامبرﷺ سلاحی را با خود حمل نکردند، مگر سلاحی که یک مسافر به همراه خود حمل می‌کند که عبارت بود از شمشیرهایی که در غلاف بودند. و ۷۰ شتر را نیز برای قربانی با خود داشتند.

خبر آمدن پیامبر اکرمﷺ به مکه برای ادای عمره به قریشیان رسید. آن‌ها گفتند: «به خدا قسم بر ما وارد نخواهد شد». و برای جلوگیری از ورود مسلمانان به مکه گردانی را به فرماندهی خالد بن الولید که هنوز مشرک بود، آماده کردند. اما پیامبر اکرمﷺ از رویارویی با لشکر کفار خودداری کرد، و وقتی در حُدَیْبِیَه مستقر شدند نماینده قریش بُدَیْل بن وَرْقاء به همراه چند نفر نزد ایشان آمد. بُدَیْل به پیامبرﷺ گفت: همانا قریش برای جنگ با تو برای جلوگیری از ورودت به مکه خارج شده است. پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ما برای جنگ نیامده‌ایم، بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم». سپس پیامبرﷺ عثمان بن عفان رضي الله عنه را نزد ابو سفیان رئیس مکه فرستادند که به آن‌ها بگوید برای جنگ نیامده‌اند، بلکه قصد ادای عمره دارند. اما به پیامبر اکرمﷺ خبر نادرستی رسید که گویا عثمان به قتل رسیده است. با شنیدن این خبر پیامبرﷺ به یارانشان دستور دادند بیعت کنند. این بیعت زیر درختی صورت گرفت وبه بیعت رضوان معروف شد. طوریکه الله متعال در سوره فتح به آن اشاره نموده است.

وقتی قریش خبر بیعت اصحاب رسول اللهﷺ را شنیدند، ترسیدند و به صلح روی آوردند. به این سبب سُهَیل بن عمرو را فرستادند که با پیامبرﷺ مذاکره کند. پس از مذاکره، توافق بر این مسائل صورت گرفت:

- مسلمانان امسال بر گردند وبه مکه وارد نشوند، و به جای آن سال آینده بیایند، و ۳ روز را در مکه بمانند.
- هر قبیله‌ای مختار است که با محمد ﷺ هم پیمان شود یا با قریش.
- هر کسی به عنوان مسلمان نزد محمد ﷺ آمد به قریش بازگردانده شود، و هر کس که مرتد شد و نزد قریش آمد به محمد ﷺ بازگردانده نمی‌شود. این بند سخت‌ترین بند بر مسلمانان بود.
- تا ۱۰ سال بین دو طرف ـ مسلمانان و قریش ـ جنگی نخواهد بود. در این ۱۰ سال مردم در امنیت باشند و هیچ کسی به دیگری تعرض نکند.

همان بود که پیامبر اکرم ﷺ سر مبارکشان تراشید و شترشان را ذبح کرد. وقتی صحابه این را دیدند فهمیدند که کار تمام شده است. پس همهٔ آنان (رضی الله عنهم) سر خود را تراشیده و شترهای شان را ذبح نمودند و از احرام بیرون آمدند.

در واقع صلح حدیبیه دست آورد و فتح عظیمی برای مسلمانان بود، چون بعد از این صلح، دعوتگران آزادانه و با امنیت تام برای مردم از عظمت این دین و آسانی و رحمتش می‌گفتند. و این صلح سبب شد تا مردم گروه گروه به دین الله وارد شوند. چنانکه عده‌ای از قهرمانان قریش نیز مسلمان شدند از جمله: عمرو بن عاص، خالد بن ولید و عثمان بن طلحه. هنگامی که آنان، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند، آنجناب ﷺ فرمود: مکه پاره‌های جگرش را به سوی ما افکنده است». [مرجع سابق]

غزوه ذی قَرَد: سه روز پیش از غزوهٔ خیبر غزوه ذی قَرَد اتفاق افتاد که به غزوه غابة نیز معروف است، و قهرمان این غزوه سَلَمَة بن الأَكْوَع رضی الله عنه بود. سبب این غزوه این بود که عبد الرحمن بن عُيَيْنة بن حصن و همراهانش به اطراف مدینه حمله کرد و ۲۰ شتر پیامبر ﷺ را گرفت و یکی از مسلمانان را

کشت و فرار کرد. سَلَمَة بن الأَكْوَع با دویدن و پرتاب نیزه و کمان خود به آنان رسید، تا اینکه توانست تعدادی از شتران پیامبر ﷺ را بازپس گیرد. خبر به پیامبر اکرم ﷺ رسید و در مدینه برای کمک ندا زده شد. سوارکاران صحابه به دور ایشان ﷺ جمع شدند با پیامبر اکرم ﷺ خارج شدند و آنان را دنبال نمودند. ناگهان دیدند که سَلَمَة بن الأَكْوَع همه شتران را برگردانده است، و ابو قَتَادة حارث بن رِبْعی سوارکار پیامبر ﷺ به عبد الرحمن بن عُيَيْنة رسید و او را به قتل رساند. پیامبر ﷺ فرمود: «امروز بهترین سوارکارما ابو قَتَادة و بهترین پیاده نظاممان سَلَمَة است». پیامبر اکرم ﷺ با یاران باوفایش پیروز مندانه به مدینه بازگشتند، در حالی که همه شترانشان بازگردانده شده بودند، و یارانشان به دور ایشان می‌چرخیدند. [مرجع سابق]

غزوهٔ خَيْبر: پس از آنکه پیامبر اکرم ﷺ با قریش پیمان صلح امضا کرد و از طرف آنان که قوی‌ترین دشمن مسلمانان بشمار می‌رفتند مطمین شد تصمیم گرفت مسأله یهودیان و قبایل نجد را حل و فصل کند تا صلح آرامش بر جزیره حاکم شود و بتوانند دین الله را در فضای امنیت تبلیغ کنند. از آنجا که خیبر لانه دسیسه‌ها و مرکز برنامه ریزی‌های نظامی علیه پیامبر اکرم ﷺ و شعله ور نمودن جنگ‌ها علیه ایشان بود، بر مسلمانان لازم بود پیش از هر اقدامی، این لانه را از بین ببرند. زیرا اهل خیبر بودند که احزاب و قبیله بنی قریظه را بر ضد پیامبر اکرم ﷺ بسیج نمودند و با منافقان مدینه ارتباط برقرار نمودند و خودشان نیز را برای چنگ مستقیم با پیامبر اکرم آمادگی گرفتند. برای از بین بردن و خنثی نمودن همچو اقدامات خصمانهٔ یهود خیبر که در حقیقت محل فتنه انگیزی علیه مسلمانان بود پیامبر اکرم ﷺ مجبور شد، دست بعمل نظامی ببرد.

ایشان ﷺ در محرم سال هفتم هجری بسوی خیبر در حرکت افتاد، و دستور داد که هیچ کس با ایشان خارج نشود مگر کسانی که در حُدَیْبِیَه حضور داشته‌اند، که تعدادشان ۱۴۰۰ نفر بود. وقتی به خیبر رسیدند یهودیان خیبر آن‌ها را دیدند و ترسیدند. قلعه‌هایشان را بستند و فریاد می‌زدند: محمد و لشکرش. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ ترس و هراس یهود را دید فرمود: «الله أکبر، خیبر ویران گردید. ما وقتی به سرزمین قومی وارد شویم آنروز برای آن قوم انذار داده شده، بامداد بدی خواهد بود». محاصره قلعه‌های خیبر شروع شد و شدت گرفت، پیامبر ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسول نیز او را دوست دارند». وقتی صبح شد، همه نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و همه امیدوار بودند که پرچم جنگ به ایشان داده شود. پیامبر ﷺ پرسید: علی کجاست؟ گفتند: چشمانش درد می‌کند. فرمود: کسی را دنبالش بفرستید. وقتی علی ﷺ را آوردند، پیامبر ﷺ از آب دهان مبارک به چشمان وی مالید و برای او دعا کرد؛ علی، بهبود یافت چنان که گویی اصلا دردی نداشته است.

آری قهرمانی‌های صحابه و حملات پیهم آنان دشمن را در هم می‌کوبید. زُبَیْر بن عَوَّام، علی بن أبی طالب، أبو دُجَانه، سَلَمَة بن الأَکْوَع ودیگر صحابه ﷺ جانفشانی‌های زیادی کردند. علی بن أبی طالب ﷺ، قهرمان یهود مَرْحَب یهودی را به قتل رساند. زُبَیْر نیز یاسر برادر مَرْحَب را کشت وبیش از نیمی از خیبر فتح گردید. وقتی یهود خیبر در هلاکت خود به یقین رسیدند تسلیم شدند و از پیامبر اکرم ﷺ خواستند بر باقیمانده خیبر مذاکره کنند. پیامبر ﷺ نیز موافقت کرد.

یهود خیبر از پیامبر ﷺ خواستند به آنان اجازه ماندن بدهند، به شرط اینکه به عنوان کارگر در مزارع کار کنند و نصف ثمر سالانه برای آن‌ها باشد. پیامبر اکرم ﷺ موافقت کرد، و مسلمانان با فتح خیبر ثروتمند شدند.

قبل از تسلیم شدن خیبر و صلح طرفین، صَفِیّه بنت حُیَیّ بن اَخْطَب و دیگران اسیر شدند، پیامبر اکرم ﷺ اسلام را بر صَفِیّه عرضه کردند و مسلمان شد. وقتی صَفِیّه مسلمان شد پیامبر اکرم ﷺ او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود، به این صورت صَفِیّه رضي الله عنها جزو امهات المؤمنین گردید. یهود خیبر تا دوران خلافت عمر بن الخطاب رضي الله عنه در آنجا ماندند تا اینکه یکی از مسلمانان را کشتند. عمر از آنان خواست که قاتل را تحویل دهند اما نپذیرفتند، به همین دلیل عمر رضي الله عنه آنان را از جزیرة العرب اخراج و به شام فرستاد، و جزیرة العرب را از وجود آنان پاک کرد. [مرجع سابق]

فتح فدک: وقتی یهود فدک از عملکرد پیامبر اکرم ﷺ با یهود خیبر آگاهی یافتند به وحشت افتادند؛ لذا کسی را نزد پیامبر ﷺ فرستادند تا با ایشان قرارداد صلحی همانند خیبریان ببندد. پیامبر اکرم ﷺ نیز پیشنهاد آن‌ها را پذیرفت. به این ترتیب فدک، ملک خالص شد؛ زیرا مسلمانان برای فتح آن زحمتی متحمل نشده و هیچ اسب و شتری را به تاخت و تاز درنیاورده بودند. [مرجع سابق]

غزوه وادی القری: در وادی القری گروهی از یهودیان با جماعتی از اعراب اجتماع کرده بودند، به مجرد اینکه مسلمانان در وادی القری فرود آمدند، یهودیان که از پیش آماده بودند، آن‌ها را تیرباران کردند و مدعم یکی از غلامان پیامبر ﷺ کشته شده مردم گفتند: بهشت بر او گوارا باد! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرگز! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همان لباسی که روز خیبر از غنیمت برداشته بود و در تقسیم نیامد، بر او شعله‌ور

خواهد شد». پیامبراکرم ﷺ پس از فتح وادی القری چهار روز در آنجا توقف نمود و اموال غنیمت را بین یارانش تقسیم کرد و یهودیان را بر زمین‌های زراعتی و نخلستان‌ها گماشت که مانند اهل خیبر سالانه نیمی از محصولات را تحویل مسلمانان بدهند. [مرجع سابق]

فتح تیماء: وقتی خبر تسلیم شدن خیبر و فدک و وادی القری به یهود تیماء رسید، از خود هیچگونه مقاومتی در مقابل مسلمانان نشان ندادند؛ بلکه کسی را نزد پیامبر ﷺ فرستادند و تقاضای صلح نمودند؛ پیامبر اکرم ﷺ نیز از آنان پذیرفت و به آنان اجازه داد که آنجا بمانند و اموالشان در دست خودشان باشد. [مرجع سابق]

غزوه ذات الرِّقَاع: غزوۀ ذات الرِّقَاع بنا به قول صحیح بعد از غزوه خیبر رخ داد، و به این نام نامیده شد چون سپاه اسلام در این غزوه به خاطر نداشتن کفش، به دور پاهایشان پارچه پیچیده بودند. سبب این غزوه این بود که به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسیدگروه‌هایی از غَطَفان قصد حمله به مدینه را دارند، و پیامبر ﷺ با ۴۰۰ نفر از یارانشان به سوی آنان حرکت کردند. وقتی غَطَفان از خروج پیامبر ﷺ بسوی شان خبر شدند به هر طرف فرار کردند. هنگامیکه پیامبر ﷺ به مکان تجمعشان رسید هیچکدام از آن‌ها نبودند. پیامبر اکرم ﷺ در این غزوه نماز خوف خواندند. ایشان ﷺ بدون هیچ درگیری با مشرکان به سوی مدینه بازگشتند. [مرجع سابق]

غزوه مُؤْتَة: غزوۀ مؤته در جمادی الأول سال هشتم هجری بین مسلمانان و غساسنه اتفاق افتاد. با وجود اینکه رسول اکرم ﷺ خودشان در این جنگ شرکت نکرد اما به غزوه معروف شد. چون الله ﷻ اتفاقات این غزوه را به ایشان در حالیکه که در مدینه بودند نشان می‌داد.

سبب این غزوه کشته شدن حارث بن عُمَیر ﷺ فرستاده پیامبر اکرمﷺ بود. آنجنابﷺ او را با نامه‌ای به سوی پادشاه بُصری شُرَحْبیل بن عمرو الغَسّانی که از جانب قیصر روم، حاکم بلقای شام بود فرستاد، در راه شُرَحْبیل بن عمرو الغَسّانی وقتی فهمید که حارث مسلمان است او را به قتل رساند. البته قتل سفیران و فرستادگان از شنیع‌ترین جرم‌ها بود. و عرف و عادت بر این بود که سفیران کشته نشوند وبه آنان تعرض نشود. پس از این غدر و خیانت بزرگ پیامبرﷺ به مردم دستور داد که برای جنگ با غساسنه آماده شوند. ایشانﷺ ۳۰۰۰ رزمنده را آماده و بسوی بصری اعزام نمود. آنجنابﷺ زید بن حارثه ﷺ را فرمانده لشکر و جعفر بن أبی طالب ﷺ را به عنوان جانشین فرمانده منصوب نمود. در صورت کشته شدن جعفر ﷺ عبد الله بن رَواحه ﷺ جایگزین او مقرر شد. و پرچمی سفید رنگ را به دست زید بن حارثه ﷺ داد. و به آنان سفارش کرد به محل کشته شدن حارث بن عمیر ﷺ بروند و نخست آنان را به اسلام دعوت دهند، اگر پذیرفتند که در امان هستند؛ در غیر این صورت با استعانت از الله با آن‌ها بجنگند. همچنین خطاب به آن‌ها فرمود: «به نام الله در راه الله با کسانی که کفر ورزیدند؛ بجنگید؛ خیانت نکنید؛ پیمان شکنی نکنید و هیچ بچه و زنی را نکشید، به افراد پیر و سالخورده تعرض نکنید و به کسانی که برای عبادت در صومعه هستند، کاری نداشته باشید و درختان خرما و دیگر درختان را قطع نکنید و هیچ خانه‌ای را خراب نکنید». [مختصر سیرة الرسول، ص ۳۲۱ و رحمة للعالمین (۲۷۱/۲)]

در این غزوه خالد بن الولید ﷺ نیز حضور داشت و این اولین نبردی بود که خالد ﷺ بعد از مسلمان شدنش در آن شرکت می‌کرد. وقتی لشکر مسلمانان به منطقه مَعَان رسیدند به آنان خبر رسید که تعداد لشکریان

غساسنه ۲۰۰ هزار نفر با مساعدت روم می‌باشد. این در حالی که مسلمانان به هیچ وجه انتظار رو به رو شدن با چنین سپاه عظیمی را نداشتند، اما با این وجود از کثرت سپاهیان دشمن نهراسیدند. با رسیدن لشکر مسلمانان به منطقه مُؤته، دو لشکر با یکدیگر روبرو شدند، ۳۰۰۰ سرباز مسلمان در مقابل ۲۰۰ هزار سرباز دشمن!

نبرد نابرابر آغاز شد اما دلاوری‌های صحابه ﷺ دشمنانشان را حیرت زده کرده بود، الله ﷻ اتفاقات معرکه را به پیامبر ﷺ در مدینه نشان می‌داد. نخست زید بن حارثه ﷺ پرچم را به دست گرفت و با شدت و حرص تمام وبا دلیری وشجاعت بسیار به همراه مسلمانان شروع به جنگیدن کرد تا اینکه به شهادت رسید. با شهادت زید ﷺ، پرچم را جعفر بن أبی طالب ﷺ به دست گرفت، و نبرد بی‌نظیری را آغاز نمود وی جنگید تا دست راستش قطع شد؛ پرچم را به دست چپش گرفت و همچنان جنگید تا دست چپش نیز قطع شد؛ آنگاه پرچم را با هر دو بازویش گرفت و پرچم را برافراشته نگه داشت تا این که شهید شد. وقتی جعفر ﷺ شهید شد، پرچم را عبد الله بن رَواحه ﷺ به دست گرفت، او سوار بر اسپش حمله کرد و با کفار جنگید تا اینکه او نیز به شهادت رسید. چون رسول الله ﷺ بعد از او کسی را مکلف نکرده بود، بنابر این ثابت بن أقرَم ﷺ پرچم را به دست گرفت. مسلمانان گرد او جمع شدند که در بینشان خالد بن الولید ﷺ بود. ثابت ﷺ پرچم را به خالد ﷺ سپرد، وقتی خالد ﷺ پرچمدار شد، رسول الله ﷺ به یارانش در مدینه فرمودند: «پرچم را شمشیری از شمشیرهای الله به دست گرفت». خالد ﷺ توانست سپاه مسلمانان را مرتب کند، و در مقابل طوفان بزرگ دشمنانش ثابت قدم شود، و حمله را آغاز کند. همچنین او توانست لشکر مسلمانان را حفظ کرده، و بدون خسارت عقب نشینی کند، و به مدینه

بازگردد. [مرجع: الفصول في السيره از ابن کثیر، و السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية دراسة تحليلية از مهدی رزق الله أحمد، و مرواریدهای پنهان، مختصری از سیره رسول الله ﷺ از موسی بن راشد العازمی ترجمه عبد الله محمد أَرْمَکی].

هرچند مسلمانان نتوانستند در این جنگ انتقامی را که به خاطر آن دشواری‌ها و تلخی‌ها چشیده بودند، بگیرند، اما برای نشان دادن قدرت نظامیشان به دنیای آن روز، تأثیر بزرگی داشت. به گونه‌ای که تمام عرب‌ها را به وحشت انداخت؛ زیرا رومیان در آن زمان قویترین قدرت روی زمین بودند، از طرفی این جنگ، سرآغاز و مقدمه فتوحات بعدی مسلمانان در قلمرو روم و فتح سرزمین‌های دوردست توسط مسلمانان مجاهد گردید. [رحیق مختوم ص۴۷۰]

سَرِیّه ذات السَّلاسِل: وقتی پیامبر اسلامﷺ در جنگ مؤته از موضع قبایل عرب ساکن در اطراف شام مبنی بر همدستی با رومیان بر ضد مسلمانان، اطلاع یافت، احساس کرد که لازم است چاره‌ای بیندیشد تا میان آن‌ها و رومیان جدایی بیفکند و زمینه‌ای فراهم بیاورد که شامیان، با مسلمانان متحد شوند. ایشانﷺ برای اجرای این نقشه عمرو بن عاص رضی الله عنه را انتخاب نمود؛ زیرا مادربزرگش زنی از طایفه بلی بود، پس او را در جمادی الآخر سال هشتم هجری با ۳۰۰ نفر اعزام نمود. و هدف، مبارزه با گروهی از قبیله قُضاعة بود که برای حمله به مدینه آماده شده بودند. عَمرو رضی الله عنه به آنان حمله کرد و خسارت‌های سنگینی به آنان وارد نمود. او پیروزمندانه به مدینه بازگشت. هیچ یک از افراد لشکر مسلمانان در سریه‌ی ذات السَّلاسِل کشته یا زخمی نشدند، و رسول اللهﷺ با دیدن آنان بسیار مسرور گشت. ذات سَلاسل یا ذات سُلاسل، سرزمینی در آن سوی وادی القری است که فاصله آن تا مدینه، مسافت ده روز است. [مرجع سابق]

سریه ابوقتاده ﷺ: این سریه در شعبان سال هشتم هجری اعزام شد. انگیزه‌اش، این بود که بنی غطفان در ناحیه خضره ـ سرزمین بنی محارب در نجد ـ به قصد جنگ با مسلمانان جمع شدند. بنابراین پیامبر اکرم ﷺ ابو قتاده حارث ربعی را با ۱۵ نفر بسوی آن اعزام کرد؛ ابو قَتَاده ﷺ و همراهانش توانستند به این گروه حمله کنند و عده‌ای از آنان را به قتل برسانند و عده‌ای دیگر را به اسارت بگیرند. و گروهی نیز فرار کردند. [مرجع سابق]

غزوه فتح مکه: در ۱۰ رمضان سال هشتم هجری بزرگترین فتح اسلام رخ داد؛ یعنی فتح مکه، فتح مکه یک روز تاریخی بود که الله ﷻ با آن دین و پیامبرش را عزت داد.

سبب این فتح بزرگ، خیانت بنی بَکْر و قریش به قبیله خُزَاعه بود که در صلح حُدَیْبِیَه با رسول الله ﷺ هم پیمان شده بودند و ۲۰ نفر از آنان را کشتند. عمرو بن سالم خُزَاعِی خبر خیانت بنی بکر و قریش را برای رسول اکرم ﷺ آورد. رسول اکرم به عمرو فرمود: «ای عمرو بن سالم پیروز شدی». سپس گروهی از خزاعه نیز از مکه خارج شدند و خبر این خیانت را به رسول اکرم ﷺ دادند. قریشیان از این خیانت ترسیدند و ابو سفیان را برای صلح مجدّد با پیامبر اکرم ﷺ فرستادند، اما فایده‌ای نداشت و ایشان ﷺ نپذیرفت، و ابو سفیان نا امید برگشت. پیامبر اکرم ﷺ برای این فتح بزرگ آماده شد، و از پروردگار خود طلب کرد که این خبر به قریش نرسد، و فرمودند: «یا الله جاسوس‌ها و خبرها را از قریش بگیر». سپس به یارانشان دستور به حرکت داد، و به همه قبایل مسلمان پیغام فرستادند که برای خروج با ایشان آماده شوند. ۱۰ هزار نفر برای فتح مکه آماده شدند، بزرگترین لشکرکشی اسلام تا آن زمان. ایشان ﷺ روز دهم رمضان سال هشتم هجری از مدینه خارج شدند. ایشان ﷺ راهشان را به سوی مکه ادامه

دادند. وقتی شب به منطقه ظَهْران رسیدند به اصحاب خود دستور دادند که آتش بیفروزند. ابو سفیان و حَکیم بن حِزام و بُدَیْل بن وَرْقاء برای کسب خبر از مکه بیرون آمدند. وقتی به منطقه‌ای به نام مَرّ ظَهْران رسیدند، ناگهان آتش بسیار زیادی را مشاهده نمودند، و از دیدن آن بسیار وحشت کردند. عباس ﷺ ابو سفیان رئیس مکه را به همراه حَکیم بن حِزام و بُدَیْل بن وَرْقاء دید، و او را قانع کرد که تسلیم شود و قریش را نیز از مبارزه باز دارد. وقتی ابو سفیان لشکر پیامبر اکرم ﷺ را دید، فهمید که نمی‌تواند با ایشان مبارزه کند و با تسلیم شدن موافقت کرد. عباس ﷺ ابو سفیان را نزد رسول الله ﷺ برد تا مکه را به او تسلیم کند. وقتی ابو سفیان بر پیامبر اکرم ﷺ وارد شد آنجناب ﷺ او را به اسلام دعوت داد، او نیز پذیرفت و مسلمان شد. سپس پیامبر ﷺ به ابو سفیان ﷺ فرمود: «هر کس به خانۀ ابو سفیان وارد شود در امان است، و هر کس به مسجد الحرام وارد شود در امان است، و هر کس درِ خانه‌اش را بر خود ببندد نیز در امان است». ابو سفیان اهل مکه را جمع کرد و سخن پیامبر اکرم ﷺ را به گوش آنان رساند، و به آن‌ها گفت کسی توانایی رویارویی با لشکر اسلام را ندارد، و هر کس از خانه‌اش بیرون بیاید راه نجاتی نخواهد داشت. اینجا بود که پیامبر گرامی ﷺ دستور ورود به مکه را داد وبه یارانشان فرمود: «با هیچ کسی جنگ نکنید مگر با کسی که با شما جنگ کند». ایشان اصحابشان را از کشتن زنان وکودکان نهی فرمودند. آنگاه پیامبر ﷺ از بالای مکه به مکه وارد شدند که مصادف با روز جمعه ۱۹ رمضان سال ۸ هجری بود. آن روز، روز بزرگی برای مسلمانان به حساب می‌آمد. رسول اکرم ﷺ سوار بر شترشان قَصْواء و در حالیکه سوره فتح را با صدای بلند تلاوت می‌فرمودند، در کمال تواضع و فروتنی در برابر پروردگار وارد مکه شدند، پروردگاری که ایشان را با این فتح بزرگ، گرامی

داشته بود. مردم اهل مکه نیز از داخل خانه‌هایشان این منظر با شکوه را نظاره می‌کردند. سپس رسول کریم ﷺ در حالیکه مهاجرین و انصار ایشان را احاطه کرده بودند و بانگ لا إله إلا الله و الله أکبر سر می‌دادند، به مسجد الحرام رفتند. آنجناب ﷺ حجر الأسود را با سپری که در دستان مبارکشان بود لمس کردند، آنگاه سوار بر شترشان هفت بار بر کعبه طواف نمودند. این در حالی بود که ۳۶۰ بت دور کعبه را فراگرفته بود. ایشان ﷺ هر بار که به بتی نزدیک می‌شد با سپرشان به آن می‌زد و این آیه را تلاوت می‌کردند: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء: ۸۱] «و بگو که حق آمد و باطل نابود شد به راستی که باطل نابود شدنی بود». سپس نبی کریم ﷺ برای اهل مکه که به خاطر ایشان جمع شده بودند، خطبه عظیمی ایراد فرمودند، و در آن به حمد و ثنای پروردگار پرداختند. و فرمودند: «ای قریشیان، فکر می‌کنید من با شما چه خواهم کرد». گفتند: به خوبی رفتار می‌کنی، برادری بزرگوار و پسر برادری بزرگوار هستی. نبی کریم ﷺ فرمودند: «همان چیزی را به شما می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت: ﴿لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ﴾ [یوسف: ۹۲] یعنی: «امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست» بروید که شما آزادید». ایشان ﷺ در آن روز حکم مهدورالدم بودن ۹ نفر از جنایتکاران بزرگ را صادر نمود و دستور داد حتی اگرآنان را زیر پرده‌های کعبه هم یافتند آن‌ها رابکشید. وقتی اوضاع مکه استقرار یافت، اهل مکه با نبی کریم ﷺ بیعت کردند. آنجناب ﷺ فتاوای متعددی را صادر نمودند. از جمله آن‌ها: تحریم خرید و فروش شراب، مردار، خوک، و بت‌ها. فتح مکه تأثیر بزرگی در دل‌های عرب‌ها داشت، زیرا آن‌ها منتظر نتیجه درگیری بین مسلمانان و قریش بودند. وقتی نبی کریم ﷺ بر قریش پیروز شد و مکه فتح گردید، مردم گروه گروه به دین الله گرویدند. [مرجع سابق]

غزوهٔ حُنَیْن: رسول اکرمﷺ بعد از فتح مکه، ۱۹ روز در آنجا اقامت گزیدند، و در روز شنبه ۶ شوال سال ۸ هجری به سوی حُنین که سرزمینی نزدیک طائف بود، حرکت نمود. علت رفتن به حُنَین این بود که وقتی پیامبر اکرمﷺ در مکه بودند به ایشان خبر رسید که قبیله هَوازِن اهل طائف، گروه‌های بسیاری را برای جنگ با ایشان جمع کرده‌اند. به همین دلیل قبل از اینکه آن‌ها به طرف مکه بیایند، ایشان به سوی آن‌ها رفتند. هَوازِن ۲۰ هزار نفر را جمع کرده بودند، و فرمانده آنان مالک بن عوف بود، آنان حتی زنان، کودکان و اموالشان از جمله شتر و گوسفندانشان را نیز با خودشان آورده بودند. پیامبرﷺ به همراه ۱۲ هزار نفر که شامل ۱۰ هزار نفر که از مدینه برای فتح مکه ایشان را همراهی کرده بودند، و ۲ هزار نفر از اهل مکه که در هنگام فتح عفو شده بودند، به سوی آنان حرکت کردند. نبی کریمﷺ در سحرگاه روزی که به دره حنین رسید، سپاهشان را تنظیم کردند، و پرچم‌ها را برافراشتند. ایشانﷺ خالد بن الولید را فرمانده سواره نظام قرار دادند، و یارانشان وعده دادند که به شرط صبر و استقامت پیروز خواهند شد. بعضی از مسلمانان عفو شده که تعداد زیادشان آنان را به شگفت آورده بود گفتند: به خدا قسم که امروز به خاطر تعدادما پیروز خواهیم شد. مسلمانان از سراشیبی دره حنین که سراشیبی تندی بود پایین رفتند، آنان نمی‌دانستند که هوازن در پایین دره در کمین آنان هستند. وقتی به پایین دره رسیدند، ناگهان تمام لشکریان هوازن به سویشان حمله کردند. دشمن آن قدر به خالد بن الولید ضربه زد تا اینکه از اسب به زیر افتاد. سوارکاران بنی سُلیم که عقب نشینی کردند، و عفو شدگان اهل مکه نیز به دنبال آنان عقب نشینی کردند. و بدین ترتیب فرار مسلمانان از هر جهت آغاز شد. رسول اللهﷺ به سمت راست میدان رفتند. عده‌ی اندکی از مهاجرین و

انصار و اهل بیتشان از جمله ابو بکر و عمر و علی ﭫ با ایشان مانده بودند. پیامبر اکرم ﷺ به عمویش عباس ﭬ که صدایی بلند و رسا داشت، دستور داد تا اصحاب ایشان را صدا بزنند. عباس ﭬ گوید: با آواز بلند فریاد زدم: اصحاب سمره کجایند؟ سوگند به خدا هنگامی که مسلمانان، آوازم را شنیدند، مانند گاوانی که صدای گوساله شان را بشنوند و به طرفش بدوند، لبیک گویان باز می‌گشتند! به این ترتیب صد نفر در اطراف پیامبر اکرم ﷺ جمع شدند و شروع به جنگ کردند. رسول الله ﷺ از مرکب خویش پایین آمدند، و از پروردگار طلب پیروزی کردند، آنگاه مشتی خاک برداشت و با آن به روی دشمن پاشید و گفت: رویتان سیاه باد! هیچ انسانی نبود مگر این که از همان مشت خاک در چشمش رفته بود؛ در نتیجه مشرکین همچنان سست می‌شدند و ورق به زیانشان برمی‌گشت. صحابه به خاطر شجاعت و پایداری عجیب پیامبر اکرم ﷺ در چنین مواقعی به ایشان پناه می‌بردند. علی بن أبی طالب ﭬ می‌گوید: وقتی جنگ شدت می‌گرفت و دو گروه رویاروی همدیگر قرار می‌گرفتند، به رسول الله ﷺ پناه می‌بردیم. سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «به پروردگار کعبه قسم شکست خوردند، به پروردگار کعبه قسم شکست خوردند». سپس الله ﻷ پیامبرش و مؤمنین را با نزول فرشتگان یاری فرمود. فرشتگان در غزوه حنین نجنگیدند، بلکه برای ترساندن کفار و به وحشت انداختن آنان نازل شدند. مسلمانان کفار را تعقیب کردند و آنان را یا اسیر کرده و یا کشتند، تا اینکه کفار معرکه را رها کردند و زنان و فرزندان و حیواناتشان را نیز گذاشتند. غنیمت زیادی به دست مسلمانان افتاد: ۲۴هزار شتر، ۴۰ هزار گوسفند، ۴ هزار اوقیه نقره. ایشان ﷺ غنایم را تقسیم نکردند بلکه دستور دادند که کفاری که به سوی طائف فرار کرده و در آن پناه گرفته بودند را دنبال کنند. [مرجع سابق]

غزوه طائف: غزوه طائف در حقیقت ادامه غزوه حنین بود، زیرا بیشتر فراریان هَوازِن که از حنین فرار کرده بودند به طائف پناه برده بودند. رسول اکرم ﷺ به طائف آمدند و آن را محاصره کردند؛ و محاصره شدت گرفت ولی به خاطر استحکام قلعه‌های طائف امیدی برای فتح طائف نبود. پیامبر ﷺ در خواب دیدند که به ایشان اجازه فتح طائف داده نشد؛ ایشان هم مردم را از خواب خود با خبر نمودند. آنگاه منادی پیامبر اکرم ﷺ دستور حرکت از طائف و رها نمودن آن را داد. وقتی نبی گرامی ﷺ به جِعرانه رسید غنایم را بین همه مردم تقسیم کرد به جز انصار که هیچ چیزی از غنایم را به آنان نداد. انصار در بین خودشان به این کار پیامبر اکرم ﷺ اعتراض کردند، و رئیس انصار سعد بن عُباده ﷺ نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله همانا انصار به خاطر تقسیم غنایم ناراحتند. پیامبر گرامی ﷺ به سعد گفتند: «انصار را جمع کن». سعد رفت و انصار را گرد آورد، پیامبر اکرم ﷺ به آنان گفت: «ای گروه انصار سخنی از شما به من رسیده است، به خاطر مال بی‌ارزشی از اموال دنیا ناراحت شده‌اید که من خواستم با آن دل گروهی را به دست بیاورم تا مسلمان شوند». و شما را به اسلامتان واگذار کردم، آیا راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با رسول الله ﷺ برگردید. انصار از این سخن پیامبر گرامی ﷺ بسیار گریه کردند. بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ از توزیع غنایم حنین در جعرانه فارغ شدند، شبانه برای ادای عمره احرام بستند، و این عمره به عمره جِعرانه معروف شد. سپس آنجناب ﷺ پیروزمندانه و تأیید شده از طرف الله در ذی قعدۀ سال ۸ هجری به مدینه بازگشت. ایشان ﷺ که هشت سال قبل، به عنوان مهاجری نگران به مدینه آمده بود، اینک دوباره، در حالی به مدینه قدم می‌گذاشت که مکه تسلیم ایشان شده و سرکشی و جهالتش را به پای وی افکنده و تسلیم

پیامبر ﷺ شده بود تا با اسلام، عزتش دهد و از اشتباهات گذشته‌اش درگذرد. [مرجع سابق]

غزوهٔ تَبوک: در رجب سال نهم هجری آخرین غزوه پیامبر گرامی ﷺ یعنی تبوک اتفاق افتاد. تبوک تقریبًا ۷۰۰ کیلومتر از مدینه فاصله دارد. این غزوه در برابر روم که بزرگترین دولت جهان در آن زمان به شمار می‌رفت، بود. پیامبر اکرم ﷺ به یارانشان دستور دادند تا برای جنگ با روم آماده شوند. شرکت به غزوه تبوک اختیاری نبود بلکه بر هر مسلمانی واجب بود، مگر کسی که عذری همچون بیماری یا عذری دیگری داشت. سپس پیامبر گرامی ﷺ صحابه را به انفاق کردن برای آماده نمودن سپاه تشویق کردند، و صحابه ﷺ نیز برای انفاق کردن از هم پیشی می‌گرفتند. پیامبر کریم ﷺ با لشکر عظیم خود که ۳۰ هزار نفر بودند از مدینه خارج شدند، و این بزرگترین لشکر از ابتدای بعثت ایشان بود. پیامبر اکرم ﷺ راهشان را به سوی تبوک ادامه داد، وقتی به تبوک رسیدند برای رسول اکرم ﷺ خیمه‌ای بر پا شد. ایشان ﷺ ۲۰ روز را در تبوک ماندند. در این مدت هیچ خیانت و نیرنگی را ندیدند و با هیچ دشمنی مواجه نشدند. سپس سریه‌هایی را به سوی قبایل اطراف شام، و نامه‌ای را به قیصر پادشاه روم فرستاد. ایشان ﷺ با مردم أَيْلَة و یهود جَرباء و أَذْرُح صلح کردند، و خالد بن الولید را با ۴۲۰ نفر به سوی أُكَيْدِر دُومة الجَندَل فرستادند. أکیدر دومة الجندل با پیامبر ﷺ به شرط پرداخت جزیه صلح کردند، و أکیدر به پیامبر ﷺ یک قاطر، و لباسی از ابریشم که در آن از طلا استفاده شده بود، هدیه داد. پیامبر اکرم ﷺ بعد از اقامتی ۲۰ روزه در تبوک به مدینه بازگشتند، و هیچ نیرنگی را در طول آن مدت از دشمن ندیدند. خبر آمدن رسول الله ﷺ بین مردم پخش شد. آن‌ها با خوشحالی و شادمانی در ثَنِيَّة الوَداع به استقبال ایشان رفتند. وقتی

رسول الله ﷺ مدینه را دیدند فرمودند: «این طَیْبَه یا طابَه است». ووقتی کوه احد را مشاهده نمودند فرمودند: این کوهی است که ما آن را دوست داریم و او نیز ما را دوست دارد. وقتی پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از بازگشت از آخرین غزوه شان در مدینه استقرار یافتند، قبایل برای اعلام اسلامشان به سوی ایشان می‌شتافتند. [مرجع سابق]

سریه اسامه بن زید رضی الله عنه**:** قدرت و تکبر رومیان، آنان را بر آن داشته بود که برای کسانی که به الله و رسول ایمان آورده بودند، حق حیات قایل نباشند، پیامبر ﷺ در پاسخ به جسارت و طغیان رومیان، شروع به آماده سازی سپاهی بزرگ کرد. ایشان ﷺ روز دوشنبه چهار شب مانده به پایان ماه صفر سال یازدهم هجری اسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنه را که ۱۸ سال عمر داشت به عنوان امیر این سپاه تعیین نمود و دستور داد که اسب‌ها را در مناطق بلقاء و داروم از سرزمین فلسطین، به حرکت درآورد تا رومیان را به وحشت اندازد و اعتماد و امید به اسلام را در قلوب اعراب ساکن در مرزهای شام، زنده کند. این سپاه منظم شد و عملاً از مدینه بیرون رفتند و در «جرف» فرود آمدند که حدوداً یک فرسخ از مدینه دور بود؛ اما اخبار نگران کننده درباره بیماری رسول اکرم ﷺ آن‌ها را از حرکت بازداشت تا ببینند الله متعال با رسولش چه می‌کند؛ اما الله مقدر کرده بود که این، اولین سپاهی باشد که در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اعزام شود. [مرجع سابق]

منابع

١- القرآن الكريم
٢- الجامع المسند الصحيح، محمد بن إسماعيل البخاري.
٣- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري.
٤- سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي.
٥- سنن أبي داود، أبو داود سليمان الأزدي السجستاني.
٦- سنن النسائي، أحمد بن شعيب النسائي.
٧- سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني.
٨- المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني.
٩- صحيح ابن حبان، محمد بن حبان التميمي البستي.
١٠- سلسلة الأحاديث الصحيحة، محمد ناصر الدين الألباني.
١١- السنن الكبرى، أبوبكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي.
١٢- محمد رسول الله ﷺ، عبدالرحمن بن عبدالكريم الشيحة.
١٣- شیوه‌های نبوی در برابر اشتباهات مردم، محمد صالح المنجد، ترجمه عبدالقدوس دهقان.
١٤- الگوی هدایت، علی محمد صلابی.
١٥- الأخلاق النبوية في الصراعات السياسية والعسكرية، محمد مسعد ياقوت.
١٦- فقه السنة، سيد سابق.
١٧- محمد از دیدگاه خاورشناسان، امیر عبدالستار حسین بر.
١٨- السيرة النبوية، عبدالملك بن هشام.

۱۹- الرسول القائدﷺ، محمود شيت خطاب.

۲۰- الروض الأنف، أبو القاسم السهيلي.

۲۱- نضرة النعيم في مكارم أخلاق الرسول الكريم، مجموعة من المؤلفين.

۲۲- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية: دراسة تحليلية، مهدي رزق الله أحمد.

۲۳- مرواريدهای پنهان، تألیف موسی بن راشد العازمي، ترجمه عبدالله محمد ارمکی.

۲۴- مختصر سيرة الرسولﷺ، محمد بن سليمان التميمي.

۲۵- رحمة للعالمين، محمد سليمان سلمان المنصورفوري.

۲۶- زاد المعاد في هدي خير العباد، ابن قيم الجوزية.

۲۷- الكامل في التاريخ، ابن الأثير الجزري.

۲۸- مسند الإمام الشافعي.

۲۹- الأدب المفرد، محمد بن إسماعيل البخاري.

۳۰- مدارج السالكين، ابن قيم الجوزية.

۳۱- الفتح الرباني لترتيب مسند الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، أحمد عبدالرحمن الساعاتي.

۳۲- الرحيق المختوم، صفی الرحمن الباركفوری.

۳۳- تاريخ المدينة، ابن شبة.

۳۴- الفصول في السيرة، ابن كثير الدمشقي.